

مرثه ده آن زندگان مرا که سخن ها گوش فرامیدهند و بهترین آنها پیرو می کنند

انقلاب اسلامی

هجرت

شماره ۸۴۵ ۲۳ دی تا ۶ بهمن ۱۳۹۲

پاسخ به پرسشهای ایرانیان از
ابوالحسن بنی صدر

دموکراسی و روش استقرارش؟

فرزند عزیزم
نامه شما مرا بسیار به هیجان آورد. وجود انسانهایی همچون پدر شهید شما و مادر گرامی و پدر دوم شما و خود شما و دوست شما همه امید و نوید هستند بر این که ایرانیان استقلال و آزادی را باز می یابند و جمهوری شهروندان را بنا می گذارند. حالا می دانم که همواره با جنبشی با این هدف همراه می مانم و امیدوارم در نسلهائی بزیم که در این جمهوری خواهند زیست و رشد خواهند کرد در مستقل و آزاد شدن مداوم.
اما پرسشهای شما و پاسخها به آنها:

در دانشگاهها وقتی بحث اصلاح طلبها مطرح می شود آنها اعتقاد دارند که تنها راه همین راه هست که ما از طریق صندوق ها، ترس نبودن مردم با گروه سنت گرا را عملاً ثابت کنیم و از این طریق وقتی مقداری از قدرت را گرفتیم ضمن ایجاد شکاف با وضع قوانین و ارتقاء جامعه مدنی آهسته آهسته مردم را با حقوقشان آشنا کنیم بگونه غیر قابل برگشت. همه این عوامل، گروه قدرت گرا را تضعیف و فضا را برای مردم باز می کند و در چند دوره با عقلانیت می شود کشور را بسوی دموکراسی سوق داد. اما انحلال گزایی آنچنان محافظه کاران را در خود فرو می برد که با تمام قوا مقابله کنند حتی این روش در دوران انقلاب نیز تجربه شد مردم به خیابان آمدند ولی عامل اصلی مذاکرات پشت پرده آقای بازرگان و نهضت آزادی بود با سران حکومت. تازه انحلال گزاییان تا کنون هیچ راه حلی جز تظاهرات مردمی ارایه ندادند که این امر با آنچنان خشونت بر خورد شد چه در سال شصت و چه در مواقع دیگر که مردم به یاس گراییدند. حال سوال اساسی من این است واقعا راه حل عملی شما که با خطر کمتر باشد کدام هست؟

در صفحه ۲

تا دو سه ماه آینده؟

◀ آیا مذاکرات در دو تا سه ماه آینده به نتایجی می رسد؟ گفتگوی دودو

– مهار ایران: ص ۳

◀ ایران مسئله اول سیاست خارجی اوباما و مردنامرئی گفتگوهای سری

و سه گرایش؟ ص ۵

◀ گفتگوهای محرمانه، روحانی را به ریاست جمهوری رساندند و یا فرآورده

ریاست اویند؟ - ۱: ص ۷

◀ دولت رانت خوار جز فرصت برای رانت خواری ایجاد نمی کند: ص ۹

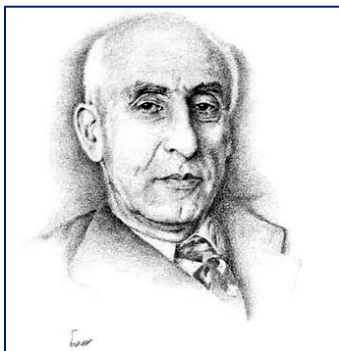
◀ وقتی «اقتدار» نترسیدن از افکار عمومی معنی می شود و خمینی بخاطر صدور

دستور کشتن چند هزار زندانی ستایش می شود: ص ۹

«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی و یکمین

سالگرد تولد دکتر محمد مصدق»

زندگینامه دکتر محمد مصدق (۹۴)



جمال صفری

تجدد، اصلاحات و توسعه در دوران

«پهلوی اول» (۳)

دولت، جامعه و اقتصاد در دوره رضا شاه (۱۸۲۵-۱۹۴۱ م / ۱۳۰۴ - ۱۳۲۰ ش):

جان فوران، جامعه شناس و نظریه پرداز «انقلابهای اجتماعی» در بررسی «دولت، جامعه و اقتصاد در دوره رضا شاه» با این نقل قول از «پیو فلیلیپانی رانکانی» شروع می کند که: «بی آنکه به دام ستایش و اسطوره سازی بیجا فرو افتیم... حقایق ملموس زیر را بررسی می کنیم: قراردادن تمامی کشور زیر کنترل دولت مرکزی تازه ایجاد شده، نوسازی نهادهای آن، حفظ تمامیت ارضی آن در طول مرزها، تدوین قانون مدنی و کیفری جدید، ایجاد بانک ملی که مبنای پول ملی و تجارت کشوری است، طراحی الگوی جدید آموزش و پرورش، ایجاد دانشگاهها و مدرسه ها در تمام سطوح و مقطع ها، احداث راه آهنی که از بزرگترین دستاوردهای معاصر است، برپا کردن کارخانه های فراوان به منظور تولید کالاهای عمومی، توسعه صنایع جدید، اصلاح بنیادی کشور، مبارزه با - اگر تکوین ریشه کنی - سوء استفاده های مالی و فساد آزاد کردن زنان از حجاب، فراهم آوردن امکانات آموزشی و پیشرفت ازر نوع برای زنان، پایان دادن به بهره کشی منابع طبیعی سرزمین حاصلخیز و غنی ایران توسط خارجیان.»

پیو فلیلیپانی رانکانی: سنت تقدس پادشاه در ایران

[رضا شاه] در مجموع، سراسر کشور را می دوشید، دهقانان، عشایر و کارگران را له می کرد و از مالکان زمیندار عوارض سنگینی می گرفت. در حالی که قالیتهایش به نفع طبقه جدید در صفحه ۱۰

در صفحه ۳

آرش پارسی

بحث کلیدی پیرامون لائیسیتیه و سکولاریسم (بخش اول)

در سالهای اخیر، بحثهای بسیاری درباره لائیسیتیه صورت می گیرد اما هنوز ابهامهای فراوانی درباره این مبحث حتی در میان جامعه روشنفکری ایران وجود دارد. از دید نگارنده با توجه به حاکمیت استبداد دینی در ایران، با روشن شدن این مبحث مهم و زدودن ابهامهای پیرامون آن از طریق بحث آزاد، امکانهای تازه تری برای تشکیل دولتی مستقل از بنیاد دین پس از سرنگونی دولت جمهوری اسلامی در دسترس جنبش مردم ایران قرار می گیرد. در این مقاله، ضمن پرداختن به چند موضوع مهم در زمینه لائیسیتیه، قصد دارم برخی از نظرات آقای شیدان وثیق که در کتاب «لائیسیتیه چیست؟» آمده است را مورد نقد و بررسی قرار دهم. چهار سر فصل مهم این نوشتار عبارتند از:

۱- منحصر نبودن سکولاریسم به کشورهای با اکثریت یووتستان.

در صفحه ۱۳

علی صدارت

تحلیل روانشناختی بخشی از جامعه ایرانیان (۲)

در بخش اول این نوشتار، با بررسی خشونت هائی که در داخل زندانهای رژیم جمهوری اسلامی ایران و آسیبهای آنها بر هموطنان شروع کردم و از ریشه یابی، به رفتارشناسی و سپس به تشخیص و درمان پرداختم. در این بخش به بررسی آسیبهای ناشی از خشونت هائی که شب و روز همه ما ایرانیان، هموطنانمان در خارج از زندانهای رسمی و غیررسمی رژیم ولایت مطلقه فقیه، در درون و بیرون مرزهای ایران، با آنها روبرو هستیم می پردازم. رشته های دانشگاهی علوم انسانی جدید، از جمله رشته های جامعه شناسی و مردم شناسی، اقتصاد، و... به اهمیت ریشه های روانشناختی امور و وقایع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی پرداخته است. شاید بیشترین بازتاب تأثیرات این گونه مطالعات را بتوان در رشته های آکادمیک مربوط به رسانه های گروهی مشاهده نمود که تلاش دارم

در صفحه ۱۴



دموکراسی و روش استقرارش؟

۲ - در آنچه اصلاح طلبها به شما گفته‌اند، تناقضهای مشهود وجود دارند:

۱/۱ می‌گویند هدف آنها حقوقمند شدن ایرانیان و استقرار دموکراسی است. بدین قرار، هدفی را پذیرفته‌اند که ما پیشنهاد می‌کنیم که هدف انقلاب ایران بوده است. ادعای داشتن این هدف با ادعای بعدی آنها (انحلال گرایان هیچ راه حلی جز نظاهرات ندارند)، در تناقض است. چرا که هدف همان است که جانبداران ولایت جمهور مردم از دوران شاه بدین سو، بی وقفه، در پی تحقق آنند. بدین سان، «اصلاح طلبان» بر فرض که راست بگویند - و امیدوارم که راست می‌گویند - در هدف خود، مدیون آنها هستند که جانبدار جمهوری شهروندان، بنابراین، دولت حقوقمدار هستند.

۲/۱ اما نسبت حق به قدرت، نسبت ضدین است. نمی‌توان هم دنبال برخورداری از حق بود و هم در پی بدست آوردن «قدری از قدرت». از جمله به این دلیل که برای برخورداری از قدری از قدرت، می‌باید در نظام حاکم ماند و مدافع آن بود. این روش نه با برخورداری ایرانیان، از جمله خود اصلاح طلبان، از حقوق خود خوانائی دارد و نه با هدفی که دموکراسی است.

۳/۱ روش پیشنهادی اصلاح طلبان از کودتای خرداد ۶۰ بدین سو، موجب تقویت «اقتدارگراها» بوده است. برای تضعیف اینان، این جامعه مدنی است که می‌باید توانمند گردد و از راه عمل به حقوق شهروندی است که این جامعه توانمند می‌شود. روش این جماعت ضد روشی است که برای برقراری دموکراسی می‌باید در پیش گرفت. توضیح این که بنابر قاعده، بدیل میان جامعه مدنی و دولت قرار می‌گیرد. هرگاه جایگاه خود را بیرون از دولت و درون جامعه مدنی انتخاب کند، جاده تحول دولت به دولت حقوقمدار باز می‌شود و اگر محل عمل خود را دولت قرار دهد و مردم را وسیله بهتر کردن موقعیت خود در دولت کند، استبداد ادامه می‌یابد. این قاعده حاصل تجربه در جامعه‌های مختلف است و الین تونر جامعه شناس فرانسوی، بنابر تجربه‌ها آن را باز گفته است. خود شما نیز در ایران زندگی می‌کنید و می‌توانید اثر ماندن این گروه در رژیم را اندازه بگیرید. با وجود این، مسئولیت جمهور مردم (جامعه مدنی) نیز سنگین است. هرگاه این جامعه بدیل جانبدار جمهوری شهروندان را در خود نگاه می‌داشت، تحول قطعی تر و زود هنگام تر می‌شد.

۴/۱ تناقض چهارم، همداستانی با رژیم ضد دموکراسی و ضد حقوق شهروندی و تقابل با بدیلی است که اینان می‌گویند در هدف (دموکراسی و حقوقمندی انسان و جامعه ملی) با آن، موافقت. در روش است که اختلاف دارند. غیر از این که هدف وسیله را معین می‌کند و دموکراسی و حقوقمندی انسان با روشی که ماندن در رژیم و عمل کردن از طریق ولایت مطلقه فقیه است، سازگاری ندارد، اختلاف آنها با جانبداران جمهوری شهروندان این است که بزعیم آنها مردم می‌باید جنبش کنند برای رفتن به پای صندوقهای رای و رای دادن به آنها. از دید جانبداران جمهوری شهروندان بجاست مردم جنبش همگانی کنند برای تحریم انتخابات غیر آزاد و تحقیرکننده مردم و محروم کننده آنها از حقوق شهروندی. پس اختلاف دو گروه تنها بر سر جهت یابی جنبش همگانی و نه خود آن است. در این اختلاف، بنا بر این که هدف در وسیله بیان می‌شود، حق با گروه دوم است و جماعت اصلاح طلب در بند تناقض است.

۵/۱ اما این دعوی که سازگار کردن روش با هدف، اقتدارگراها را متحد و به سرکوب برمی‌انگیزد نیز ادعائی متناقض بنابراین، دروغ است: متناقض است زیرا دموکراسی از راه حقوقمند شدن ایرانیان بمتابسه شهروند برقرار می‌شود. نه از راه باج دادن به اقتدارگراها و آن هم باجی که حقوق شهروندی و حقوق ملی ایرانیان است. اینان نمی‌توانند بگویند بابت ماندن در رژیم، حقوق شهروندی ایرانیان را بعنوان باج به اقتدارگراها نمی‌دهند. چرا که ظرف ۳۵ سال، جز یک مورد، دستگیریها و شکنجه‌ها و اعدامهای بعد از تقلب بزرگ در سال ۱۳۸۸، کسی از زبان و قلم اینان اعتراض به جای خود، انتقاد نیز نشنیده و نخوانده است و به تجاوزها به حقوق انسان و حقوق شهروندی ایرانیان از اینان سخنی نشنیده و نخوانده است. تازه اعتراض به سرکوبگریهای بعد از آن تقلب بزرگ نیز تنها از جانب یک اقلیت کوچک از «اصلاح طلبان» بعمل آمده است. هیچ‌گاه برزبان و قلم اینان، درباره حقوق انسان و حقوق شهروندی، جمله‌ای انتشار نیافته است. آنها هم که از این حقوق سخن گفته‌اند خود را از محدوده رژیم رها کرده و به جانبداران جمهوری شهروندان پیوسته‌اند. آیا با سخن نگفتن از ارکان دموکراسی و حقوق شهروندی است که باید مردم به تدریج به حقوق خود پی ببرند و به آن عمل کنند؟ خوب است از پیش از کودتای خرداد ۶۰ تا امروز، نه آن نوبتهائی را که بر سر قدرت با «اقتدارگراها» مقابل شده‌اند بلکه آن دفعاتی را که بر سر حقوق شهروندی مردم با ولایت مطلقه فقیه روبرو شده‌اند را بر شمرند.

۶/۱ ششمین و هفتمین تناقض در این نوشته کوتاه، گویای این واقعیت هستند که مشکل اصلی این جماعت، گرفتار ماندن در تناقض قدرت با حق است. تا این هنگام، جانب قدرت را گرفته‌اند و در این توجیه که شما از قول آنها آورده‌اید، نیز، همچنان جانب

قدرت را گرفته‌اند. یا نمی‌دانند که جمع این دو ناممکن است و برگزیدن قدرت جز با چشم پوشیدن از حق شدنی نیست و یا می‌دانند و زبان فریب بکار می‌برند. شما می‌توانید در فصل اول کتاب عدالت اجتماعی ویژگی‌های زبان «عامه پسند و عامه فریب» را بشناسید.

۷/۱ هفتمین تناقض، تناقض در باوری است که، بنابر آن، هرگاه با قدرتمدارها راه بیائی، انسجام از دست می‌دهند و به اصلاح طلبان فرصت می‌دهند راه را بر استقرار مردم سالاری هموار کنند. برغم تجربه حکومت خاتمی که زمینه ساز تصرف قدرت توسط «اقتدارگراها» شد و برغم بر همگان معلوم بودن قانونی که قدرت از آن پیروی می‌کند، چنین توجیه متناقضی بس بهت آور است. در حقیقت، قدرت دینامیک است بدین معنی که مرتب می‌باید تخریب کند و بر خود بیفزاید. هر گاه مقاومت وجود داشته باشد و مانع از آن شود که قانون عمل کند، قدرت می‌میرد. نه تنها نازبسم و فاشیسم و استالینیسم و در ایران دیکتاتوری پهلوی و ولایت مطلقه فقیه نتیجه نرمش اکثریت بزرگ با استبداد فراگیر و متمایل به آن بوده‌اند، بلکه سرمایه‌داری جهانی نان نبود مقاومت در برابر سلطه‌اش بر زمین و فضا و حال و آینده را می‌خورد. اگر ایستادن بر حق و گرفتن حق در برابر سلطان جائز را افضل الجهاد و ایستادگی آدمی در برابر تمایل به قدرتمداری را جهاد اکبر خوانده‌اند، بدین خاطر است که گوینده قانونی را که قدرت از آن پیروی می‌کند، می‌شناخته و می‌دانسته‌است که به یمن استقامت در برابر زیاده طلبی قدرت است که می‌توان قدرت را می‌راند. هرکس زحمت تجربه را به خود بدهد، در می‌یابد که در برابر اعتیاد به قدرتمداری و یا اطاعت از قدرت، نرمش جز این نمی‌کند که به تدریج مقاومتها را از میان می‌برد و سرانجام، آدمی برده قدرت می‌شود یا بعنوان قدرتمدار و یا بعنوان معناد به اطاعت از اوامر و نواهی قدرت مدعی می‌شوند کار اصلی را مهندس بازرگان و نهضت آزادی از راه گفتگو با سران رژیم شاه انجام داده‌اند. هرگاه به اسناد مراجعه کنید، می‌بینید دو رشته گفتگو انجام شده‌اند: یکی با سلیمان، واپسین سفیر آمریکا در ایران که به توافق بر سر اتحاد چکمه و نعلین (ارتش و روحانیت) و ایجاد رژیم باثباتی با اتحاد این دو و دیگری، گفتگو با دکتر بختیار برای آمدن او به فرانسه با حفظ سمت نخست وزیر منصوب شاه. اولی منشأ وضعیت کنونی است و دومی هرگاه انجام می‌گرفت - واقعیتی که استمیل رئیس بخش سیاسی سفارت آمریکا در تهران نیز به آن اذعان دارد -، این انقلاب بود که قربانی می‌شد و این رژیم شاه بود که برجا می‌ماند با همه پی‌آمدهایش. هرگاه بر این دو کار «اصولی» ایجاد «نهادهای انقلاب» (سپاه و کمیته‌ها و جهاد سازندگی و دادگاههای انقلاب و بسیج و بنیاد شهید و بنیاد مستضعفان و...) یعنی ستون پایه‌های جدید برای بازسازی استبداد را بیفزائیم، شما نیک در می‌یابید، چرا جامعه در وضعیت امروز است. چرا تقصیر انقلاب نبود و تقصیر آنها بود که انقلاب را قبول نداشتند و گمان می‌بردند نوع جدید قدرت با نوع سلطنتی آن فرق می‌کند. هرگاه به جای «دولت باثبات از راه اتحاد چکمه و نعلین»، قرار بر بند:

الف - باز و تحول پذیر کردن نظامی اجتماعی و

ب - تغییر ساخت ارتش و دستگاه اداری و

ج - خشونت زدائی به جای خشونت گرائی و

د - بنا گذاشتن اقتصاد تولید محور مستقل به جای اقتصاد مصرف محور وابسته و

ه - پرداختن روحانیت به معنویت و حقوق انسان از مادی و معنوی، بنابر این خشونت زدائی، می‌شد و ستون پایه‌های استبداد (نهادهای انقلاب) ایجاد نمی‌شدند، ایران امروز در چه مرحله از رشد بود و کدام موقعیت را در جهان می‌داشت؟. بدین قرار، اگر بنا بر درس گرفتن از تجربه باشد، حتماً می‌باید از آن سه کاری که ایران را به روز سیاه نشانده است، پرهیز می‌شد. بعدها، آقای مهندس سحائی گفت: "ما نمی‌دانستیم دموکراسی چیست، آقای سروش به ما آموخت". از بد اقبالی، آنها که استدلالی را می‌کنند که موضوع پرسش اول شما است، هنوز نمی‌دانند دموکراسی چیست. جمهوری شهروندان که جای خود دارد!

شما که موازنه عدمی را خوانده‌اید، امید که به یمن تمرین، پندار و گفتار و کردار خویش را از زور خالی کنید و بخصوص زبانی را که بکار می‌برید از زور خالی کنید و جمله‌هایی که می‌سازید بن‌مایه‌ای از زور نداشته باشند، تا بتوانید تناقضهای هر قول را که می‌شنوید و یا می‌خوانید، شناسائی کنید. بخصوص اگر روش شناخت را بکار برید که اینک، ویژگی‌های حق آن را کاملاً کرده است. حال اگر تناقضهای هفتگانه را رفع کنیم، هم هدف و هم روش، شفاف، خود را اظهار خواهند کرد و خواهند گفت که جانبداران جمهوری شهروندان هم اندیشه راهنما (بیان استقلال و آزادی) و هم روش در خور برای گذار از نظام اجتماعی قدرت محور به نظام اجتماعی استقلال و آزادی محور را دارند:

۱ - حل تناقض اول تنها به پیوستن به جانبداران جمهوری شهروندان در هدف میسر می‌شود. این کار هم با روش کردن زندگی در حقوقمندی و مردم سالار کردن پندار و گفتار و کردار تحقق پیدا می‌کند. هرگاه اعضای جامعه مدنی چنین انقلابی را در خود بعمل آورند، جمهوری شهروندان، بدون نیاز به خشونت و از راه

خشونت زدائی برقرار می‌شود.

۲ - حل تناقض دوم به گرفتن جانب حق و ایستادن برحق و مقابله کردن با قدرت میسر می‌شود. این کار نیاز دارد به جانشین کردن رابطه با قدرت به رابطه با حق. که بس آسان هم هست. زیرا حقوق ذاتی انسان هستند و کافی است انسان از غفلت بدرآید و زندگی را عمل به این حقوق کند.

۳ - تناقض سوم حل نمی‌شود مگر به تغییر محل عمل یعنی رها کردن محدوده رژیم و درآمدن به فراخنای جامعه مدنی و ماندن در این جامعه و همکاری با این جامعه، در کار بزرگ بدیل خود شدن. در حقیقت، انسان در رشد، انسانی است که بطور مداوم خویش را بدیل خود می‌کند. امام چنین کسی است. جامعه در رشد جامعه‌ای است که همواره خود را بدیل خویش می‌گرداند. تردید نکنید که انتخاب محل در شمار تعیین کننده ترین راهکارها است. چرا که بدون گزیدن جامعه مدنی بمتابسه محل عمل، تغییر دولت استبدادی به دولت حقوقمدار، محال می‌شود.

۴ - تناقض چهارم، راه حلی جز این ندارد که

الف - واقعیت را همان سان که هست بپذیریم: رأی دادن حق نیست و وسیله اظهار حق است. پس رأی دادن وقتی معنی پیدا می‌کند که رأی دهنده از حق حاکمیت برخوردار باشد. و

ب - اگر انتخابات محروم کردن از این حق بود، جنبش برای تحریم یعنی این که مردم حاکمیت را حق و از آن خود می‌دانند. تحریم، رأی به حاکمیت مردم و رأی به ابطال ولایت فقیه می‌شود.

۵ - تناقض پنجم، راه حلی پیدا می‌کند که این است: به جمع غاصبان حقوق شهروندی ایرانیان و حقوق ملی آنان پیوستن، تذکر حقوق شهروندی و حقوق ملی به ایرانیان نیست.

الف - نخست خود باید زندگی را عمل به این حقوق کرد و الگو و بدیل شد و سپس،

ب - این حقوق را به یاد ایرانیان آورد و آنها را فراخواند به عمل به این حقوق و

ج - دفاع از حقوق هر انسان را دفاع از حقوق خود دانست و دانست که سکوت در برابر تجاوز به حقوق هر انسان، عمل نکردن به حقوق خویش و شرکت در سرکوب است. و

د - بدون تصور هدف، ممکن نیست بتوان وسیله را تصور کرد. از این رو، هدف در وسیله بیان می‌شود. بمحض این که عقل هدف را معین کرد، وسیله به ذهن می‌آید و این وسیله می‌گوید چه هدفی را در سر داریم. بسا می‌شود که عقل هدفی را بر می‌گزیند اما بخاطر فریبی که خورده است، گمان می‌برد، هر وسیله‌ای را می‌توان برای رسیدن به هدف بکاربرد (هدف وسیله را توجیه می‌کند). در عمل، به جای تحقق هدف او، هدفی تحقق می‌یابد که وسیله درخور آن بوده‌است. هرگاه این جماعت زحمت تجربه را به خود می‌داد، در می‌یافت که وقتی قدرت هدف می‌شود، وسیله‌ای جز قدرت (= زور) پیدا نمی‌کند. و اگر قدرت را بعنوان وسیله بکار بری، حاصل نه حقوقمند شدن ایرانیان و دموکراسی که ادامه حیات دولت جباران می‌شود.

۶ - تناقض قدرت با حق، هرگز با درآمدن به جمع قدرتمدارها حل نمی‌شود. مگر بقصد خلع ید کردن از آنها و این کار نیز نیاز به جنبش همگانی برای تبدیل شدن به بدیل و باز و تحول پذیر کردن نظام اجتماعی دارد. بسیاری که در رژیم هستند و آماده‌اند بمحض برقرار شدن جمهوری شهروندان، خدمتگزار این جمهوری شوند. اینان از راه بکار بردن قدرت زمینه ساز تحول نمی‌شوند، از راه حقوقمند زیستن و فاسد نشدن و با فساد حتی المقدر مبارزه کردن و خدمتگذاری است که تحول را بی‌خطر می‌کنند. بدین قرار، حل تناقض به شناختن حقوق خویش و زندگی را عمل به حقوق کردن و شرکت در نیروی محرکه جنبش همگانی و بسا شرکت در کوشش برای نیرومند کردن بدیلی است که تحول از استبداد به مردم سالاری بدان نیاز مبرم دارد.

۷ - حل تناقض هفتم به این است که قانون قدرت را که وارونه کرده‌اند، همان که هست بگردانیم:

الف - قانون اول: قدرت وقتی مقاومتی در برابرش نیست، بر میزان تخریب و مرگ می‌افزاید تا خود نمیرد و متمرکز و بزرگ بگردد. و

ب - قانون دوم: هراندازه استقامت در برابر قدرت بیشتر، عمر قدرت کوتاه تر. زیرا مقاومت از توان ویران کردن و کشتن می‌کاهد و قدرت چون نمی‌تواند بر خود بیفزاید و متمرکز و بزرگ شود، می‌میرد. بدین قرار، مردم نمی‌توانند از مسئولیت خویش بگریزند. چرا که تنها با مقاومت منفی، هم می‌توانند زبان خویش را به حداقل برسانند و هم تحول دولت جباران را به دولت حقوقمدار نه تنها ممکن که قطعی بگردانند.

حال اگر شما، فرزند عزیز من، حل تناقضها را با توجیه

اصلاح طلبان که برای من فرستاده‌اید مقایسه کنید، نخست روش یافتن تناقض و رفع تناقض بقصد رسیدن به سخن راست و حق را می‌یابید و می‌توانید، به یمن تمرین، صاحب کارآترین روش علمی بگردید. و سپس، این مقایسه به شما امکان می‌دهد دریابید که «استدلال» اصلاح طلبان، جز پوشاندن لباس دروغ بر بخشی



آیا مذاکرات در دو تا سه ماه آینده به نتایجی می‌رسد؟ گفتگوی دو بدو - مهار ایران:

انقلاب اسلامی: در همان حال که تمایل جنگ و تحریم طلب در آمریکا و ایران مخالف به نتیجه رسیدن گفتگوها هستند، روحانی براین باور است که گفتگوها ظرف دو تا سه ماه آینده به نتیجه می‌رسند و ولایتی چراغ سبز گفتگوهای مستقیم با آمریکا و کشور دیگر را روشن می‌کند. با این حال، «سردار» جزایری هشدار می‌دهد که هدف از گفتگوها در قفس کردن ایران و مهارش است. بنگریم بر ایران و آمریکا، در این باره چه می‌گویند:

*** جبار کوچکی نژاد، «نماینده» مجلس مافیها، به نقل از روحانی، ظرف ۲ یا ۳ ماه آینده مذاکرات به نتایجی خواهد رسید:**

«در ۹ دی ۹۲، به گزارش ایرنا، جبار کوچکی نژاد، «نماینده» رشت در مجلس مافیها، گفته است: روحانی در این جلسه اعلام کرد که مذاکرات ایران با گروه ۵+۱ ظرف دو یا سه ماه آینده به نتایجی خواهد رسید. نتیجه این مذاکرات آثار مثبتی در اقتصاد کشور خواهد داشت.»

به گفته این نماینده مجلس، رئیس جمهوری در این نشست از این گله مند بود که نمایندگان مجلس با طرح سنوالات متعدد از وزیران، وقت زیادی از آنان می‌گیرند و گاهی ساعت‌ها در مجلس معطل می‌شوند و حتی برخی از وزیران به خاطر این موضوع تهدید به استعفا کرده‌اند. روحانی در این جلسه همچنین بر ضرورت پرهیز از دامن زدن به اختلاف‌ها و لزوم فراموش کردن اختلاف‌های گذشته تأکید کرد و گفت که این اختلاف‌ها نتیجه‌ای جز عقب نگه داشتن کشور ندارد.

رئیس جمهوری در دیدار نمایندگان استان گیلان همچنین خواستار پرهیز از افراط و تفریط شد و گفت که تدریجی‌ها از سوی هر جناحی که باشد، به کشور آسیب می‌زند.

انقلاب اسلامی: ربط دادن رسیدن به «نتایجی» در گفتگوها، آنهم ظرف دو یا سه ماه آینده به اقتصاد و «آثار مثبتی» که در اقتصاد کشور خواهد داشت، یعنی این‌که بودجه دولت سخت‌نیزمندی رسیدن به توافق با کشورهای ۵+۱ در اولین فرصت است. باوجود این، دو نماینده روپارو هستند: از دید روحانی، «تندروها» در مجلس «وزیران» او را به ستوه آورده‌اند و موافق رویه حکومت او در مذاکره نیز نیستند. «سردار» جزایری مخالفت با گفتگوها را آشکار می‌کند و توضیح می‌دهد چرا:

*** «سردار»، جزایری: هدف از گفتگوها در قفس کردن و مهار ایران است:**

«در ۹ دین ۹۲، «سردار» جزایری، معاون ستاد کل نیروهای مسلح، در بازدید از خبرگزاری فارس گفته است: مذاکره دولت با دیگر دولت‌ها، مهار و در قفس

کردن ایران از طریق گفت و گو و تماس و اعمال فشارهای داخلی و بیرونی از دیگر راهبردهای دشمن است. دشمن می‌خواهد ایران را از راهی که آمده پشیمان کرده و با عیب هم‌هنگ کند.

او با تصریح روشن بر مخالفتش با مذاکرات، گفته است: بنده با بد با خوب بودن مذاکره کاری ندارم تنها به اظهارات اخیر او با ما بسنده می‌کنم که گفت: همان کاری را که ریگان با شوروی کرد اگر همین نوع مذاکره را در مذاکرات هسته‌ای ژنو با ایران داشته باشیم، بر ایران غلبه پیدا می‌کنیم.

مذاکره ابعاد مختلفی دارد. وقتی به همه ابعاد آن توجه می‌کنیم، متوجه می‌شویم چه کسی اصرار دارد با ما مذاکره کند و آخر این قضیه کجاست. از اصلی‌ترین راهبردهای دشمن این است که اجازه ندهد ایران از اقتصاد و منابع مالی پویا برخوردار باشد. دشمن فهمیده که در کجا قدم بگذارد. حال آیا اجازه می‌دهد ۱۰۰ میلیارد دلار ما وارد کشور شود؟

وی، با اشاره به اهداف دشمن برای سرنگون کردن رژیم، با استفاده از «انقلاب مخملی»، گفته است: دشمن معتقد است با شخصیت‌هایی که در درون ایران وجود دارد می‌تواند به دگرگونی بزرگی در کشورمان فکر کند. از این رو برخی رسانه‌ها باید به شکل مینباتوری این مسائل را پیگیری کنند و غفلت در این زمینه جایز نیست.

همه ما در فضای جنگ نرم تنفس می‌کنیم و بر همین اساس باید جنگی فکر کنیم. کسانی که به این فضا اعتقاد ندارند اگر مسئولیتی در کشور داشته باشند جامعه را به بی‌راهه می‌برند.

انقلاب اسلامی: بدین ترتیب، تمایل مخالف با تسلیم از راه امضای توافق نامه نهائی، تمایلی است که می‌گوید باید «جنگی فکر کرد». به دنبال جلیلی، جزایری به هاشمی رفسنجانی پاسخ می‌دهد: او گفته است که ایران در وضعیت تسلیم یا جنگ است، جنگی نه از نوع جنگ ایران و عراق. جزایری به او پاسخ می‌دهد که تسلیم در قفس فرار دادن و مهار کردن ایران است و باید آماده جنگ بود و تن به تسلیم نداد.

آنچه جزایری در باره «درفقس فرار دادن و مهار ایران» می‌گوید، همان هشدار یونی‌صدر به مردم ایران است که بازگو می‌کند. او هشدار را بکار می‌برد برای توجیه مانند در مدار بسته و در این مدار، از دید او بد، جنگ احتمالی و بنتر، تسلیم واقعی است. از دید او، مردم نباید نقش پیدا کنند (هشدار او نسبت به «انقلاب مخملی») زیرا سبب سقوط رژیم می‌شود. به سخن دیگر، او راه خروج از مدار بسته بد و بنتر را می‌بیند و در این مدار بسته، جای جنگ را با توافق از راه مذاکره عوض می‌کند.

بدین‌قرار، امر مهم این است: هم طرفداران تسلیم (هاشمی و روحانی و حکومت او...) و هم طرفداران جنگ، به مانند در مدار بسته بد و بنتر اصرار دارند. چراکه دو طرف می‌خواهند قدرتی که دولت است به دولت حوتمداری که از مردم نمایندگی کند، بدل نشود. از این‌رو، یکی طرفدار تسلیم و دیگری طرفدار روپارویی، ولو نظامی هستند و هیچ‌یک نمی‌گویند، بابا پس دادن حق حاکمیت به مردم، تسلیم و جنگ و فرارگرفتن در قفس و تحت مهار برآمن، بی‌محل می‌شود. طرفه این‌که طرفداران روپارویی مدعی هستند که خامنه‌ای از توافق ژنو ناراضی است و اختیار داده را پس گرفته است:

*** مدیریت پرونده اتمی از جواد ظریف گرفته شد!:**

«ارگانه‌های تبلیغاتی خامنه‌ای همه روز

تا دو سه ماه آینده؟

«خبر و نظر» انتشار می‌دهند که بنا بر آنها، هیأت نظارتی تشکیل شده است برای نظارت بر گفتگوها با کشورهای ۵+۱. با این که گفتند چنین هیأتی معین نگشته و نظر شخصی کوثری (از سر کوبگران و «نماینده» مجلس) است، باز «خبر» تشکیل هیأت منتشر می‌شود. تا این که از قول عراقچی، سرپرست تیم مذاکره کننده نقل شد که «ادامه مذاکرات منوط به نظر مثبت شورای عالی امنیت ملی است». حال این که پرونده اتمی را از آن شورا گرفتند و به وزارت خارجه سپردند. در ۱۵ دی، به گزارش پایگاه ۵۹۸، «در پی آشکار شدن ضعف‌های متعدد و اشکالات جدی حقوقی و فنی توافق ژنو، رهبر معظم انقلاب در تذکری به دولت آقای روحانی، خواستار تقویت تیم مذاکرات شده بودند که علیرضا کالی این تذکر را چندی قبل خبری کرد.»

انقلاب اسلامی: باوجود این، مشاور ارشد خامنه‌ای می‌گوید: رسیدن به توافق نهائی نیاز به گفتگوی مستقیم، در واقع، توافق با آمریکا دارد:

*** ولایتی: با همه اعضای عضو گروه ۵+۱ گفتگوی دو به دو کرد:**

«در ۳ دی ۹۲، به گزارش ایسنا، ولایتی گفته است: گام‌های اولیه برای توافق برداشته شده است و مذاکره کنندگان از این روند مراقبت دارند چرا که حرف ما ممکن است خلاف توافق ژنو که مورد تقاهم قرار گرفته است عمل کند. با توجه به سابقه‌ای که ما از دوستان مذاکره کنندگان مان داریم امیدواریم در گام‌های بعدی هم موفق باشیم و از حقوق مسلم هسته بی ایران در چارچوب مقررات بین‌المللی دفاع کنیم.»

اجداد تقاهم با دنیا جزو کارهایی است که آقایان دنبال می‌کنند ضمن آن که ذره‌ای از حقوق هسته‌یی که داریم عقب‌نشینی نخواهند کرد.

برخی‌ها برای این که اجازه ندهند ما در زمینه هسته‌یی کارکنیم اتهاماتی را به ما وارد کرده‌اند و با وجود تمام گزارش‌هایی که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی درباره فعالیت‌های هسته‌یی ایران داده است که نشان می‌دهد هیچ یک از فعالیت‌های هسته‌یی ایران از مسیر صلح‌آمیز خارج نشده است اما باز هم بهانه‌گیری می‌کنند. با فتوای مقام معظم رهبری و دقت همکاران ما و این که تمام فعالیت‌های هسته‌یی ما تحت نظارت آژانس است اتهامات بی‌اساس درباره ایران بهانه‌گیری است.

مردم کشور مطمئن باشند ما توان و تکنولوژی صلح‌آمیز هسته‌یی را که به دست آورده ایم از دست نخواهیم داد ولو این که آمریکایی‌ها و دیگران فشار بیاورند. ضمن این که طالب مذاکره هستیم و حتما مذاکرات باید ادامه پیدا کند. ما باید با یکایک اعضای گروه ۵+۱ مذاکره مستقیم کنیم.

انقلاب اسلامی: سخنان ولایتی در باره استفاده‌های ممکن از اتم و...، زمینه‌سازی برای گفتن جمله پایانی است. خبرگزاریها نیز آن را جواز گفتگوی مستقیم با آمریکا تلقی کردند که خامنه‌ای از زبان مشاور ارشد خود را سیاست خارجی، می‌دهد. اما این گفتگوها دست کم از تابستان ۱۳۹۱، بطور مداوم انجام شده‌اند و به توافق اولیه ژنو در ۲۴ نوامبر ۲۰۱۳ انجامیده‌اند. امروز نیز، عراقچی می‌گوید: ما بارها با آمریکا مستقیم مذاکره کرده‌ایم:

*** عراقچی: بارها با آمریکا مستقیم مذاکره کرده‌ایم:**

«در ۹ دی ۹۲، روزنامه قانون سخنان عراقچی را در دانشکده خبر، درج کرده

است: سؤال‌ها یکی بعد از دیگری پرسیده شد و سومین سؤال مربوط به روزنامه قانون بود که با اشاره به اظهارات اخیر دکتر ولایتی مبنی بر مذاکره مستقیم با آمریکا پرسیده شد که سخنان مشاور بین‌الملل رهبر معظم انقلاب موضع‌گیری شخصی اوست یا موضع نظام جمهوری اسلامی ایران است؟ عراقچی در پاسخ گفت: ما در حال انجام این مذاکرات هستیم و در حاشیه تمامی این مذاکرات ۵+۱ که در دوره اخیر انجام شد، مذاکره مستقیم با هر ۶ کشور از جمله آمریکا نیز در دستور کار بود و این موضوع گفته شده و آن را بنهان هم نکردیم. هم در نیویورک، هم در ژنو و هم در وین و هم در جلسات کارشناسی این نشست‌ها انجام شده و مذاکرات مستقیم، جدی و دوجانبه با آمریکایی‌ها در جریان بوده زیرا بسیاری از تحریم‌هایی که باید برداشته شود، تحریم‌هایی یک‌جانبه بوده که از جانب دولت آمریکا وضع شده است. بنا بر این گفت و گوها بیشتر باید با آن‌ها صورت بگیرد و این گفت و گوها را بنهان نکردیم و ادامه پیدا خواهد کرد اما سر فصل مذاکرات صرفا موضوع هسته‌ای است.

رئیس تیم مذاکره کننده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران، هنگامی که قصد ترک دانشگاه را داشت، خبر تکرار قانون به سراغ وی رفت و در گفت‌وگویی اختصاصی با وی، بحث ادعاهای آمریکایی‌ها مبنی بر مذاکرات محرمانه قبل از نشست ژنو در عمان را به میان کشید تا به این شایعات با زبان مسئول مذاکرات پایان دهد. سید عباس عراقچی در پاسخ به خبرنگار قانون با لبخندی معنادار گفت: این ادعا را تکذیب می‌کنم. وی ادامه داد: من یک سؤال از شما دارم هنگامی که ما می‌توانیم به راحتی و در دید عموم با کشورهای بزرگ جهان مذاکره و گفت‌وگو کنیم چه نیازی داریم که در کشوری مانند عمان محرمانه به مذاکره بشنیم.

او درباره برخی اظهارات مقامات کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس برای حضور در مذاکرات ایران با ۵+۱ نیز گفت:

این خواسته جدیدی نیست. پیشنهادی است که قبلا هم از طرف برخی کشورهای اروپایی مطرح شده بود که نه توسط ما قابل قبول است و نه توسط ۵+۱. این اظهارات بیشتر حرکت‌های تبلیغاتی بود که آن‌ها در آن مقطع انجام دادند.

عراقچی که دل‌پری از رسانه‌ها و به نوعی صدا و سیما داشت، در ادامه درباره بیان برخی دیدگاه‌های مخالف نسبت به توافقنامه ژنو، گفت: همواره تأکید کرده ایم با بیان نظرات مخالف، موافق هستیم زیرا نشانه جامعه آزاد، باز و با نشاط از نظر سیاسی وجود این مخالفت‌هاست. کاملا طبیعی است که اگر هیچ مخالفتی نباشد باید شک کرد. به گروه‌هایی که نظرات مخالف خود را ابراز می‌کنند احترام می‌گذاریم اما انتظار داریم از جاده انصاف خارج نشوند. اگر هم می‌خواهند نقد غیر منصفانه ای کنند اینکه علیه ما باشد مشکلی ندارد اما اگر علیه توافقی که دستاوردی برای ملت ایران است باشد، درست نیست. این دستاورد را نادیده گرفتن یا تغییر به شکست از آن کردن شایسته نیست. این نتیجه مقاومت ۱۰ ساله مردم ایران است، نتیجه ایستادگی مردم ایران و رهبری دایمانه مقام معظم رهبری است. نادیده گرفتن آن و کوچک کردنش بی‌انصافی در حق ملت بزرگ ایران است و ما انتظار داریم این بی‌انصافی صورت بگیرد. در مخالفت‌ها حد انصاف رعایت شود و منافع ملی هم در نظر گرفته شود.

بازتاب در ۱۱ دی ۹۲، مصاحبه علی خرم با خود را انتشار داده است. در آنچه به گفتگوهای دو به دو با آمریکا مربوط می‌شود، قول علی خرم، مشاور وزیر امور خارجه، پیرامون اظهارات اخیر ولایتی، درباره گفت‌وگو‌یی دو جانبه با اعضای ۵+۱ این است: موضوعی که آقای ولایتی مطرح کردند، جدید نیست. هرگاه که مذاکره

بوده، ایران انجام داده است. البته آنچه در هشت سال گذشته انجام دادیم، مذاکره نبود، بلکه اعلام مواضع بود و طرف مقابل نیز هیچ علاقه‌ای نشان نمی‌داد و جلسه تمام می‌شد. در مواردی که واقعا مذاکره بوده، ایران همیشه مذاکره می‌کرده است. این مذاکرات هم تک‌تک و هم گروهی بوده است؛ بنا بر این گفت‌وگو‌یی دوجانبه همواره بوده و همچنان ادامه دارد.

خرم در ادامه گفت: از نظر وزارت امور خارجه متن توافق ژنو به تأیید رهبری رسیده و بعد امضا شده است. بنده هم در دانشگاه شیراز همین حرف را گفتم. باید بگویم این مطلب از اصول وزارت امور خارجه است، که سند ملی را بدون تأیید رهبری امضا نمی‌کند. همچنین که آقای روحانی در سال ۱۳۸۲ تا همه چیز را مطرح نکرد و موافقت رهبری را نگرفت، توافق را امضا نکرد.

انقلاب اسلامی: ایستادگی ۱۰ ساله مردم ایران بخاطر «برنامه اتمی» که این مردم هیچ از آن نمی‌دانند، دروغی آشکار است و اما حاصل «رهبری دایمانه مقام معظم رهبری» ادامه دادن به بحران تا وضعیت «یا تسلیم یا جنگ» است. در واقع عراقچی می‌گوید انتقاد توافقی که تسلیم نیست، حاصل کار خامنه‌ای و دستیاران او نیز مسئول این وضعیت است و برآنها است که دم فرو بندند.

باوجود تکذیب صالحی که دروغی رسوا و بیهوده است، خرم می‌گوید: الف - گفتگوهای دوجانبه درکار بوده‌اند و هستند و ب - توافق ژنو بعد از تحصیل موافقت خامنه‌ای، امضاء شده است. تعهدها، بنا بر این توافق، با آنکه خطوط قرمز خامنه‌ای بوده‌اند، با موافقت خود او، برعهده گرفته شده‌اند. ج - خامنه‌ای خود گرداننده اصلی است و «سند ملی» بدون موافقت او، امضاء نمی‌شود.

*** ایران و ۵+۱ به «تقاهم واحد» در زمینه اجرای توافق نامه رسیدند یا نرسیدند؟:**

«در ۱۰ دی ۱۳۹۲، حمید بعیدی نژاد، رئیس هیات مذاکره کننده ایران با ۵+۱ گفته است: بر اساس جمع بندی و مذاکرات انجام شده با هیات‌های کارشناسی ۵+۱ زمان اجرایی شدن توافق ژنو دهه سوم ژانویه خواهد بود. «دو طرف توانستند به یک تقاهم واحد در رابطه با اجرای توافق برسند و دیدگاه‌ها و برداشت‌ها اکنون یکسان است.»

گزارش و جمع بندی این مذاکرات به مدیران سیاسی کشورهای عضو گروه ۵+۱ و ایران ارائه می‌شود تا تصمیم‌هایی درباره آن اتخاذ شود.

هیات‌های کارشناسی ایران و ۵+۱ در راستای رسیدن به برداشت مشترک برای تعیین ساز و کار اجرای توافق ژنو» در یک ماه گذشته سه دور در وین و ژنو با یکدیگر گفت‌وگو کردند. حمید بعیدی نژاد، مدیر کل سیاسی و بین‌الملل وزارت خارجه، سرپرست هیات ایرانی و استغاف کلیمت، معاون کاترین اشتون از سوی اتحادیه اروپا در این مذاکرات حضور داشتند. همچنین کارشناسان هیات‌های ۵+۱ به طور جداگانه در مذاکرات شرکت دارند.

مذاکرات کارشناسی ایران و ۵+۱ در ۱۸ آذر ماه آغاز و به مدت چهار روز در شهر وین برگزار شد اما به علت اقدام آمریکا در افزایش تحریم‌های یک‌جانبه علیه ایران این مذاکرات متوقف شد. پس از آن مذاکرات در ۲۸ آذر در ژنو دنبال شد که آن هم برای چهار روز به طول انجامید و به بعد از تعطیلات کریسمس موکول شد. این گفت‌وگوها برای سومین بار ۹ دی ماه نیز در ژنو دنبال شد که در نهایت دو طرف توانستند به درک واحدی از چگونگی اجرای توافق دست یابند.



تا دو سه ماه آینده؟

● امکان تغییر در تفاهم در سطح سیاسی هست؟! این عضو تیم مذاکره کننده ایران با ۱+۵ در گفت و گو با ایسا در پاسخ به اینکه ممکن است پس از ارائه گزارش به مدیران سیاسی تغییری در آن صورت گیرد، گفت: با توجه به سطح سیاسی و تصمیم گیری ممکن است مدیران نقطه نظرانی داشته باشند اما چارچوب، گزارشی است که از مذاکرات کارشناسی به این کشورها ارائه می شود که در آن تمامی مباحث به طور روشن بیان شده است.

● زمان اجرای آغاز توافق ژنو: بعیدی نژاد در پاسخ به این که در این مذاکرات بر روی زمان آغاز اجرای توافق به جمع بندی رسیدید یا زمان مشخصی برای اجرا پیشنهاد داده شده است؟ گفت: بله. زمانی مشخص برای آغاز اجرای توافق که نزدیک به دهه سوم ژانویه است، پیشنهاد شده اما این مساله نیز به تصمیم مدیران سیاسی دو طرف بستگی دارد. به روشی در گزارش و جمع بندی هایی آمده است که اجرای توافق به طور کامل برای هر دو طرف در یک روز و به سه طور یکسان و متوازن آغاز شود، بدون این که یک طرف بخواهد طرف دیگر اقدامی را زودتر انجام دهد.

● با وجود این، در ۳۱ دسامبر ۲۰۱۳، خبرگزاری آسوشیئدپرس، از قول مایکل مان سخنگوی مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا گزارش کرده است: هیئت های کارشناسی مذاکرات ژنو به پایتخت های خود گزارش خواهند داد. تماس ها برای دستیابی به فهم مشترک از توافق ژنو ادامه دارد. گروه ۱+۵ به اجرای توافق با ایران متعهد است.

● عراقی نیز گفته است: کارشناسان فنی مأموریشان را به پایان رساندند و غیر از چند موردی که ناشی از اختلاف در برداشت ها از توافق ژنو است، بقیه موارد تبیین ساز و کار اجرایی آن روشن و درباره آن توافق شد.

در پی دستگیری بانک زنجانی، سپاه، روحانی و همکاران او را به لو دادن شبکه دور زدن تحریمها متهم می کند:

انقلاب اسلامی: به دنبال انتشار تاریخچه ریبابی شبکه های مافیایی «دور زدن تحریمها»، در امارات متحده عربی و کویت و قبرس و استانبول ترکیه، توسط این نشریه - یادآور می شود که نشریه انقلاب اسلامی از زمان وضع تحریمها، نقش مافیاهای نظامی/مالی و «بیست» خامنه ای، بخصوص شخص مجتبی خامنه ای را مرتب افشا کرده است - بانک زنجانی توقیف شد. در همان حال،

* گردانندگان سپاه که دست اندر کار «دورزدن تحریمها» بوده اند و هستند، روحانی و همکاران او را متهم می کنند که شبکه دورزدن تحریمها را لو داده است:

● در ۱۱ دی ۹۲، این اطلاع انتشار یافت که سپاه، روحانی و دستیاران او را متهم می کند که شبکه دورزدن تحریمهای استانبول را، در مقام امتیاز دادن، به امریکایی ها لو داده است. قول گردانندگان سپاه، استفاده از متلاشی شدن شبکه برای ضربه زدن به روحانی و حکومت او است. وگرنه، خوب می دانند که سیا و موساد و نیز سازمانهای اطلاعاتی اروپا از سال ۲۰۰۶، در کار یافتن شبکه هایی بوده است که کارشان دور زدن

تحریمها بوده است. به تریبی که در شماره ۸۰۴ گزارش شد، لوینسون که همچنان در ایران زندانی است، نخستین گزارش خود در باره شبکه استانبول را در سال ۲۰۰۶ به سیا داده است. از علتهای لورفتن شبکه، یکی و در شمار مهم ترین علتها، فساد بیش از اندازه ای است که در علن انجام می گرفته است. کسانی چون زنجانی و ضراب پیش از آن ریخت و پاش می کرده اند که دیده نشود.

● کسانی که از رهگذر «دورزدن تحریمها» به ثروتهای بزرگ رسیده اند، در بانک زنجانی و ضراب خلاصه نمی شوند: یکی دیگر از کسانی که ثروت نجومی آندوخته است و در «بیست رهبری» کار می کند، شخصی بنام وحید حقانیان است. او ۳۰ درصد یک بیمارستان بزرگ را دارد که میلیاردها تومان ارزش دارد. حقانیان آن را به وزارت دفاع فروخته است. اما سالها است که از واگذاری آن خودداری می کند.

● حمید نقاشان ثروتمند بزرگ دیگری است که در اکتبر سورپرایز نقش بازی کرد و این که در خدمت «رهبر» است.

● گردانندگان سپاه که با مجتبی خامنه ای همکاری هستند، دستگاه عریض و طویلی برای «دور زدن تحریمها» ایجاد کرده اند. ستادی، «دور از چشم»، نیز در کرج دارند. برای هر کار، از جمله اجازه استفاده از سکس، دارند.

● حسن روحانی به معاون خود دستور داده است ظرف یک ماه و پوزه خواران یا همان رانت خواران را شناسایی کند. اگر او راست می گوید، نخست می باید رانتهای او بگوید و رانت و رانت خواری را از میان بردارد. آن گاه، شناسایی رانت خواران و دستگیری آنها میسر می شود. اقتصادی که دست کم ۴۰ درصد تولید ناخالص رانت است، دچار بیماری سرطان است. این سرطان را باید درمان کرد. در مقام شناسایی «پوزه خواران»، هم می باید از مافیاهای خامنه ای و هاشمی رفسنجانی و مافیهای نظامی - مالی شروع کرد. وقتی دولتی با داشتن ۸۰۰ میلیارد دلار درآمد در ۸ سال، حالا حتی حقوق یک ماه کارمندان خود را ندارد بدهد و مجبور به استقراض از بانک است، پس غرق فساد است. فاسدترین ها در رأس رژیم قرار دارند.

* بانک زنجانی از باند احمدی نژاد است و یا از باند خامنه ای و مافیهای نظامی - مالی کیانند؟:

در ۱۰ دی ۹۲، بانک زنجانی دستگیر شد. در ۱۱ دی گفته شد که او نمی تواند با دادن وثیقه، آزاد شود. سایت انتخاب، نزدیک به هاشمی رفسنجانی او را از باند احمدی نژاد قلمداد می کند. حال این که او از باند مجتبی خامنه ای است. در برابر، سابقه های نزدیک به احمدی نژاد عکسهای او را با هاشمی رفسنجانی و روحانی انتشار داده اند. این دو به او جایزه می دهند:

● سایت انتخاب در ۱۱ دی ۹۲، بر این است که براساس اطلاعات جمع آوری شده توسط خبرنگار «انتخاب»، بانک زنجانی بعد از حوادث سال ۱۳۸۸ وقدرت گرفتن برخی نیروهای خودسر با فردی بنام رعیت در جزیره کیش ارتباط برقرار می کند و از طریق وی با شریف ملک زاده و سپس اسفندیار رحیم مشایی مرتبط می شود.

حوزه رانت خواری بانک زنجانی در ابتدا هتلداری و دلالتی هواپیما بوده که از سال ۱۳۹۰ و با تشدید تحریمها یکباره ثروت در اختیار وی که حاصل از پولشویی و معاملات با پول بیت المال بوده است دهها برابر می شود.

وی سپس با ارتباط گرفتن با معاون اقتصادی یکی از مراکز خاص از پوشش امنیتی برای فعالیتهای اقتصادی خود

استفاده می کند. بانک زنجانی که از رعیت و هروی برای ارتباط با محافل خودسر استفاده می کند مبالغه ستکین به افراد مختلف می پردازد و از این طریق به سیستم نظارتی نفوذ می کند.

گفته می شود وضعیت وی به حدی می رسد که با یک وزیر خاص در درون وزارتخانه مربوطه دیدار کرده و از حمایتی وی بهره می برد.

● برخی نمایندگان مجلس نیز پیش از این از تأیید بانک زنجانی توسط چهارتن از اعضای هیات دولت احمدی نژاد شامل رستم قاسمی، شمس الدین حسینی، حیدر مصلحی و محمود بهمنی خبر داده بودند.

● انقلاب اسلامی: هرگاه بخواهیم از «خبر» سایت انتخاب رمزگشایی کنیم، شفاف «خبر» عبارت می شود از: ۱- وزیر خاص در وزارتخانه مربوطه، بانوجه به نقش او در دور زدن تحریمها از راه فروش نفت، رستم قاسمی، «سردار» سپاه بود. قبل از او میرکاطمی بود که اینک مدعی بانک زنجانی است.

۲- از چهار «وزیر» احمدی نژاد، حیدر مصلحی، وزیر اوواک، گماشته خامنه ای بود. رستم قاسمی، رئیس پیشین فرارگاه خانم الانبیاء متعلق به سپاه و محمود بهمنی، رئیس کل بانک مرکزی بود که می گوید در نوره احمدی نژاد استقلال نداشته و تنها یک هفته در حکومت روحانی، به استقلال، بر بانک مرکزی ریاست کرده است. او کسی است که ۱٫۶ میلیارد یورو به حساب مجتبی خامنه ای ریخت و چون احمدی نژاد از او توضیح خواست، گفت: «بخشی از درآمد حاصل از فروش نفت به حسابهایی که بیت مقام رهبری دستور داده بود واریز شده است». اگر او به «بیست» وابستگی نداشت چگونه می توانست دلار را تا ۲۷۰۰ تومان گران کند و حجم نقدینه را به ۵۰۰ هزار میلیارد تومان برساند و تورم را به ۴۲ درصد - که کمتر از نرخ واقعی است - برساند؟ او ۱۷ سال هم در دانشگاه آزاد تدریس کرده است.

و بالاخره، شمس الدین حسینی، «وزیر» دارائی احمدی نژاد، کسی است که در مجمع تشخیص مصلحت نظام گفت: آنچه در ساخت اقتصاد انجام گرفته است به دستور رهبری بوده است. تبعات را به عرض ایشان رسانیدم ولی فرمودند هرکس نمی تواند استعفا کند. دانستی است که وقتی او را بخاطر اختلاس ۲۰۰۰ میلیارد تومانی ایتضاح کردند، احمدی نژاد گفته بود آقا مجتبی خامنه ای پشت این پرونده است.

● در پروا، سایتیهای طرفدار احمدی نژاد، در باره توقیف بانک زنجانی، چنین موضع گرفته اند:

● در ۱۰ دی ۹۲، سایت پایگاه ۵۹۸، پرسیده است: بازداشت و زندانی نمودن بانک زنجانی که اتهامات فراوانی را همچون فساد مالی، تبانی های کلان مالی و دور زدن سیستم اقتصادی کشور را در پرونده خود دارد از اقدامات ارزنده و قابل تقدیر سیستم قضایی کشور در راستای حراست از حقوق مردم و بیت المال است.

اما در اینجا این سؤال مطرح می شود که چگونه پس از طرح چند ماهه مسائل و اتهامات بانک زنجانی وی بازداشت شده و روانه زندان اوین می شود و در تصمیمی درست آزادی وی با قید وثیقه نیز ممکن نیست، ولی یک متهم امنیتی که بیش از ۱۲ اتهام همچون فساد اقتصادی، اقدام علیه امنیت ملی، توهین به مقامات ارشد نظام و ... را در پرونده خود دارد به علت آقا زادگی با وثیقه ۱۰ میلیارد تومانی آزاد می شود و بیش از یک سال آزادانه در مراسم رسمی کشور حضور پیدا کند؟

مهدی هاشمی که به عنوان یکی از طراحان و مسبین اصلی قتنه سال ۸۸ با پرو و حیثیت نظام اسلامی بازی نموده و نظام را به لبه پرنگاه بردند چگونه می شود که در انتصابات دولتی هم دخالت می کند

و به ریش ملت مظلوم ایران همچنان می خندد؟

این سایت، دو عکس از بانک زنجانی، یکی باهاشمی رفسنجانی درحالی که هاشمی رفسنجانی به او جایزه می دهد و دیگری با روحانی، باز در همین حالت، انتشار داده است.

دفاعیه بانک زنجانی شامل موضعگیری او در قبال مجلس و حکومت احمدی نژاد:

● دفاعیه در ۱۲ دی ۹۲، در سایت تیک درج است. قسمت اصلی او این است:

● ایران چون قلعه ای در جبههای قدیمی مورد محاصره دشمنانی قرار گرفته است که بیرون از قلعه راه آب و غذا را به روی مردم داخل قلعه بسته اند و با از با در آوردن مردم به این سرزمین حمله خواهند کرد. بسن درهای اقتصاد به روی بانکهای ایرانی دقیقاً چون بسن آب رودخانه به روی یک قلعه است و تحریم فروش نفت و خرید تجهیزات و قطعات هواپیما... مثل بسن راه غذا به این قلعه است. ما در شرایطی نیستیم که دولت را مواخذه نمایم که چرا چنین سرنوشتی را انتخاب کرده است چرا که پاسخ هر چه باشد چیزی عوض نمیشود و ما محاصره ایم و نفاق ما در داخل باز به نفع دشمن تمام میشود.

● آیا این آقایان میدانند که ایران تحریم است؟ میدانند که تحریم معیشت چیست و آیا تا کنون شده است که به یک بانک خارجی مراجعه نمایند تا با دیدن پاسپورت ایرانی ایشان را بدون هیچ عذر خواهی از بانک بیرون کنند؟ آیا اصلاً ایشان مراحل فروش نفت را میدانند؟ آیا از عملیات بانکی برای انتقال پول از یک کشور به یک کشور دیگر آگاه هستند؟ آیا میدانند که یک بشکه نفت خام چند لیتر است و ظرفیت یک نفتکش چند میلیون بشکه است؟ آیا میدانند که بانک اچ اس بی سی مدتها با حذف نام ایران در آدرس سوئیچها میلیاردها دلار را برای ایران جا به جا میکرد و کمسیون میلیون دلاری میکوت؟ آیا میدانند که این بانک سر آخر یک میلیارد و دویست میلیون دلار به خاطر این کارش جریمه شد و این جریمه هنوز برایش می صرفید؟

● آیا میدانند که برخی بانکها در زمان جنگ با اخذ رشوه و کمسیون، آل سی های ایران را بدون درج نام کاشفم میکردند؟ آیا میدانند که مردم ایران سی و پنج سال است در گیر این بازیها هستند و هر روز یک جایش کج است؟

● آیا آن نمایندگان محترم مجلس پاسخ این پرسشها را میدانند؟ بانک زنجانی همه را میدانند و عمل کرده است. بانک زنجانی یکی از ایرانیانی است که برای بهتر زندگی کردن خودش و مردمش و فرار از این بن بست تلاش کرده است. او میدانند یک بشکه نفت چند لیتر است و میدانند که چگونه میشود پول نفتی را که چینیهای به جای آن اسباب بازی میدهند و هندیها آنرا برنج آلوده و دیگران آنرا بلاک میکنند، دور از چشم روبریز وارد ایران کرد و میدانند که دیگر لازم نیست به اچ اس بی سی باج بدهد. بانک زنجانی رانت نداشته است بلکه با عرض معذرت از همه در میان میلیونها نفر آدم چشم به راه و نالان و خسته و نا امید عرضه و شهادت داشته است.

● ثروت و سرمایه زنجانی نتیجه رانت نیست بلکه محصول شرایط خاصی است که همین نمایندگان شاکي خودشان فراهم کرده اند. شاید هر کسی از عهده گزاهایی که زنجانی انجام داده است بر آید به همین سرمایه میرسید. لازم به ذکر است که زنجانی هر آنچه آندوخته است وارد ایران کرده و سرمایه اش در گردش و در ریسک است نه پس انداز در بانکهای سوئیس.

او با این سرمایه ای که آندوخته است چنان کار آفرینی کرده است که امروز از بر آن هزاران خانواده بهتر از دیروز زندگی میکنند کما اینکه دولت در سالهای اخیر با میلیاردها دلار در آمد نفتی حتی یک شغل هم ایجاد نکرده است و به جز بیکاری کارگران کارخانه ها خبر دیگری شنیده نشده است.

● انقلاب اسلامی: ۱- اعتراض به مجلسیها که شرایطی را ایجاد کرده اند که او میلیاردی شده است و به حکومت احمدی نژاد که با صرف میلیاردها دلار یک شغل هم ایجاد نکرده است. در حقیقت، او وابسته به «بیست» خامنه ای و مافیهای نظامی - مالی است. ۲- یکی از دورزنندگان تحریمها بانک انگلیسی HSBC بود که جریمه شد. و ۳- راست می گوید که چینیها و هندی ها از فرصت تحریم، ثروت نفتی ایران را می برند و می خورند. و ۴- باز راست می گوید که ۲۵ سال است ایرانیان گرفتار این وضع هستند. اما نمی گوید ولایت مطلقه فقیه آنها را گرفتار چنین وضعی کرده است. و ۵- مدعی است نباید بپرسیم چرا در این وضعیت هستیم، زیرا دشمن از نفاق ما سود می برد. ادعایش دروغ است. زیرا اگر مردم حاکم بر سرنوشت خود بودند، گرفتار این وضعیت نمی شدند و هر زمان ولایت جمهور مردم مستقر بگردند، از این وضعیت خارج می شوند و نیازمند امتثال بانک زنجانی نیز نمی شوند که از ثروت آنها خورد و برد کند و به خود بیالاد که در میان میلیونها نفر آدم چشم به راه و نالان و خسته و ناامید، او عرضه و شهادت دور زدن تحریمها را داشته است.

● کاسبان تحریمها: چه کسانی هستند؟ تنها گروه های مافیهای تابع هاشمی رفسنجانی نیستند:

● در ۱۱ دی ۹۲، نکات پرف و وابسته به احمدی نژاد، دست به معرفی «کاسبان تحریمها» زده است: براسی این کاسبان تحریم که دولت مردان دولت جناب هاشمی رفسنجانی و روحانی و خیل غنای قلم به دستشان مدام از آن دم میزنند کیستند و متعلق به کدام جریان سیاسی هستند؟

۱. کاسبان واقعی تحریم غیر از آن صاحبان سرمایه و اغنیایی هستند که به افتخار حضور حاج آقا برای کاندیداتوری و به عنوان شادباش، با گوشه چشمی قیمت دلار را ۳۰۰ تومان کاهش دادند؟

۲. کاسبان واقعی تحریم غیر از آنهایی هستند که بعد از قتنه ۸۸، گرای نقاط ضعف سیستم اقتصادی و راه های دور زدن تحریم ایران را به امریکایی ها دادند و پیغام فرستادند که: «حالا که در خیابان ها نشد، با تحریمها فشار را تا خانه های تک تک مردم ایران بیاورید»؟

۳. کاسبان واقعی تحریم غیر از سرمایه داران و بانکدارانی (خصوصاً بانک های خصوصی) هستند که عملاً در فضای تحریم، رفقای دولتی را کنار می زنند و با توسل به انواع روش های غیر شفاف، پول روی پول هایشان می گذارند؟

۴. کاسبان واقعی تحریم غیر از آن ابر تجار و سرمایه دارانی هستند که با سلام و صلوات، مشتاقان را کشیدند که: «حالا که نهادهای دولتی تحریم شده اند، تروخدا شما بیاید با از تباطاتان نقل و انتقالات تجاری مملکت را انجام دهید و البته پورساتان را هم بگیری»؟

۵. کاسبان واقعی تحریم غیر از آن کسبه و بازاریانی هستند که آنلاین قیمت اجناسشان را با افزایش دلار، افزایش می دادند و با کاهش خبر؟

۶. کاسبان واقعی تحریم غیر از آن اغنیای در صفحه ۵



همیشه ناراضی از جمهوری اسلامی ایران هستند که با دلار ۱۰۰۰ تومانی کاتبتیر کاتبتیر جنس وارد کردند و به قیمت دلار ۳۰۰۰ تومانی فروختند؟

۷. کاسیان واقعی تحریم غیر از آنانی هستند که بدلیل سرمایه و ارتباطاتشان کلا هیچگاه چه در شرایط تحریم و چه در شرایط غیر تحریم، ضرر نمیکنند و جزء برندگان و سود بردگان هستند؟ یگروز سرمایه شان در سکه و دلار است، روز دیگر مسکن، روز دیگر خودرو، روز دیگر آهن آلات، روز دیگر پسته و ...

۸. کاسیان واقعی تحریم غیر از آنانی هستند که در شرایط تحریم تجارت با چین را در انحصار خود گرفتند و از هم اکنون نیز پیرای به انحصار در آوردن تجارت با آمریکا و اروپا در شرایط رفع تحریمها، دندان تیز کرده‌اند؟

انقلاب اسلامی: باز با رمزگشائی نوشته را شفاف می‌کنیم:

۱- دور زنده اصلی تحریمها، سپاه است که ۷۰ درصد اقتصاد کشور را در اختیار دارد. علاوه بر این که بایک زنجانی نیز عضو سپاه بوده و سپاه از قانس شدن شبکه‌های تحریم دورین عصبانی است، در گذشته، در کویت و بحرین و امارات پولشویی سپاه از پرده بیرون افتاد.

۲- سایت مدعی است کسانی که بعد از نقلاب بزرگ که کودتای خامنه‌ای نام گرفت، در خیابانها از پس قوای سرکوب برنیامده‌اند، به آمریکایی‌ها گفته‌اند تحریمها را به خانه‌های یکایک مردم ببرند. نتاخص اشکار در نوشته واقعی‌ای را عیان می‌کند: سیاست امنی و اقتصادی را خامنه‌ای تعیین و اداره می‌کرد و نه فریبانیان کونکای خرداد ۸۸. تحریمها نتیجه سیاست اقتصادی نبود گذشته اقتصاد کشور و نیز سیاست امنی است که احمدی نژاد نیز گفت در آن دخالتی نداشته است. پس اگر زمینه سازی برای تحریمهای به قول سعید جلیلی فلج کننده، جرم است، مجرم اول خامنه‌ای است.

۳- این بانکهای خصوصی باز متعلق به مافیاهای نظامی - مالی (صاحب یکی از آنها بابک زنجانی است) و مافیاهای سنتی هستند. اما آنها که این توانائی را دارند، متعلق به سپاه هستند.

۴- گرچه احمدی نژاد از آنها که دلار ۱۰۰۰ تومانی ۱۰۰۰ تومان کردند، شکایت می‌کرد، اما عامل اصلی بانک مرکزی و نیز نیاز بودجه حکومت به پول بود.

۵- اما سرمایه دارانی که به آنها مراجعه شده است بیاید نقل و انتقالات تجاری را در دست بگیرد و پورسانت خود را نیز دریافت کند، همان کاسیان هستند که خامنه‌ای بوجودشان فخر فروخت وقتی از موفقیت در دورین تحریمها بجزد. بابک زنجانی و ضراب دوتن از آنها هستند. بقیه نیز از نزدیکان «بیت رهبری» بشمارند. نون از آنها را در خبر بالا معرفی کردیم. ۶- و کسانی که انحصار تجارت چین را در اختیار دارند، غیر از برادران عسکر اولادی و محمد رضا حریری و ۵۶۰۰ تنی که بنا بر قول اطاق بازرگانی ایران و چین، با چین تجارت می‌کنند، کسانی هستند که صادرات نفت و پتروشیمی و مواد معدنی و پسته و خوشکبار به چین و واردات از چین را در اختیار دارند. مقام اول باز از آن سپاه است.

حریری، معاون اطاق تجارت ایران و چین می‌گوید: «تجارت ایران با چین به نفت، گاز و پتروشیمی ارتباط پیدا می‌کند که حجم عده مبادلات ایران و چین است. از ۴۵ میلیارد دلار مبادله‌ای که در سال ۲۰۱۱ بین ایران و چین وجود داشته است حدود ۳۰ میلیارد دلار آن صادرات ما به چین است و کم تر از ۱۵ میلیارد دلار واردات ما از چین است. گنده ترین تاجران که با چین کار می‌کنند انومیل سازان ما هستند. به خصوص بیزلی ها. دیگری شهرداری تهران است که مترو و بی آر تی می‌خرد». بنا بر

تا دو سه ماه آینده؟

حواش جمع منافع امریکا است. هانزی کیسینجر او را چنین توصیف می‌کند: «او مردمی با ثبات، قابل اعتماد، باهوش و منضبط است. به شیوه خود، رازدار و برخوردار از توانائی متقاعد کردن است». او به روتیز گفت: «دوست دارم ارزیابی‌ها و داورهای او را بشنوم و درس بگیرم. او کسی نیست که نظیرش را اغلب بتوان دید».

● حتی آنها که طرف گفتگوها با او بودند و هستند، از او خوب می‌گویند. یک مقام ارشد ایران، بقید اسم برده نشدن، می‌گوید: «او خوب ایران را می‌شناسد و فرهنگ ایران را نیک درک می‌کند. وضعیت منطقه و انتظارها را نیز اندر می‌باید. در جریان گفتگوها، گاه مذاکره کننده‌های ایرانی، خشمگین می‌شدند و او را تحت فشار قرار می‌دادند اما او آرام و صبور می‌ماند».

● برنس ۵۷ سال دارد... در سال ۲۰۰۳ که امریکا به عراق حمله کرد، او مامور بهیهای پرخطر که مامور بهیها در منطقه خطر خیز خاورمیانه بودند را بر عهده می‌گرفت. در مامور بهیهای خود همواره موفق بود...

● او حاضر به گفتگو در باره گزارشی که به خود او اختصاص دارد، نشد... مسئولان حکومت می‌گویند که در طول سالیهای اخیر، او مامور برقرار کردن ارتباط میان او با ما که با دستی آهنبی سیاست خارجی امریکا را رهبری می‌کند و وزارت خارجه بوده است. در این وزارت خانه، کارکنان دارای رتبه‌های متوسط، از این که در پی اطلاعی نگاهشان داشته‌اند، شکایت دارند.

● در طول ۹ ماه اخیر، برنس، به اتفاق جک سولیوان، مشاور امنیتی ژرژ بیدن، معاون رئیس جمهوری، ۵ نوبت، در عمان و سوئیس، با مقامات ایرانی دیدار و گفتگو کرده‌اند.

● ماموریت این دو وقتی از پرده بیرون انداخته شد که در ۲۴ نوامبر ۲۰۱۳، توافق ژنو به امضای وزیران کشورهای ۱+۵ و ایران رسید. بنا بر این توافق، ایران در ازای آزاد شدن ۷ میلیارد دلار از دارائیهایش، فعالیتهاى اتمی خود را به مدت ۶ ماه، محدود می‌کند.

● انتقادها نه از برنس که از گفتگوهای محرمانه بعمل آمدند. برخی ادعا می‌کنند که سبک کردن مجازاتها اثری بیش از آن دارد که کاخ سفید می‌گوید. این تخفیفها کاستن از اثربخشی تحریمهای اقتصادی است.

● ژرژ بوش، رئیس جمهوری پیشین امریکا، تردید داشت که درباره مسئله اتمی ایران صحبت کند. اما در سال ۲۰۰۸، سال آخر ریاست جمهوری خود، او برنس را مامور گفتگو با ایران، در جمع نمایندگان ۵ کشور دیگر کرد.

● کندولزا رایس، وزیر خارجه اسبق امریکا به روتیز گفت: «در حکومت، برخی از کسان تردیدهایی نسبت به شرکت امریکا در گفتگوهای ۵ کشور - که با شرکت امریکا شدند کشورهای ۱+۵ - داشتند. اما وقتی به رئیس جمهوری (بوش) گفتیم که از طرف ما برنس شرکت می‌کند، گفت: او توانائی این کار را دارد. وقتی او پرسیدیم آیا او عیب و نقصی هم دارد؟ گفته نه. فوق العاده تودار و راز دار است...»

● ژنرال پاول، وزیر خارجه اسبق امریکا نیز او را می‌ستاید. ریچارد آرمیتاژ، معاون اسبق وزارت خارجه امریکا می‌گوید: در وزارت خارجه، برنس جزء گروهی از مدیران بود که با جنگ با عراق مخالف بودند و برای برکنار کردن صدام، جانبدار روشی کمتر یک جانبه بود. چون پرسیدیم آیا ناراضی بود؟ آرمیتاژ پاسخ داد: بله. ما همه از رفتن به جنگ به آن شوه، ناراضی بودیم. پاول برنس در تدارک یک صدور قطعنامه دومی از سوی شورای امنیت شدند که اجازه بکار بردن نیروی نظامی را در عراق می‌داد.

● جیم جفری، معاون مشاور امنیتی ژرژ بوش، می‌گوید: در حکومت بوش، در آنچه به سیاست امریکا در قبال تهران مربوط می‌شود، در خلاف جهت شنا می‌کرد. در سال ۲۰۰۸، سخت فشار آورد که باید با

ایرانی‌ها ارتباط برقرار کنیم. در همان حال که کندولزا رایس را به گفتگو با ایران بر می‌انگیخت، نزد شورای امنیت ملی امریکا، برای جلب موافقت با ارتباط گرفتن با ایران، لابی‌گری می‌کرد. ارتباطها که در سال ۲۰۰۸ برقرار شدند راه را بر توافق ژنو در ۲۴ نوامبر، باز کردند. آن ارتباطها بودند که پایه‌های آنچه که امروز تحقق یافته است را گذاشتند. طراح و مجری ارتباط گرفتن با ایرانیان، برنس بود.

● انقلاب اسلامی: بدین قرار، بنا بر گزارش روتیز، ارتباطهای پنهانی سال ۲۰۰۸ و ادامه آنها تا امروز، به توافق ژنو انجامیدند. ارتباط رژیم با حکومت بوش، بخصوص از زمان تهیه طرح پیشنهادی صادق خرازی و سفیر وقت سوئیس در تهران، بدین سو، بطور مرتب، از موضوعهای نشریه انقلاب اسلامی بوده است. در شماره‌های سال ۲۰۰۸، رابطه رژیم با امریکا نیز، مرتب بررسی شده است. عنوان عمومی مجموعه شماره ۶۹۲، «تهاجم در درون و سازش با بیرون» است. از شماره ۶۹۲ بدین سو، سپاه و تحولش به «حزب سیاسی مسلح»، در چند شماره به ایرانیان گزارش شده‌اند. و چون به شماره‌های ۶۹۵ (۱۴ تا ۱۷ آوریل ۲۰۰۸) و ۶۹۶ (۲۸ مرداد تا ۱۱ مه ۲۰۰۸) مراجعه شود، مشاهده می‌شود که انقلاب اسلامی نخستین نشریه‌ای است که رابطه پنهانی را از پرده بیرون انداخته است. در آن تاریخ بود که وجود روابط پنهانی رژیم در عرب نیز بر ملاء شدند.

* چهار گرایش در دستگاه حاکم بر امریکا در باب سیاست امریکا در قبال ایران:

● گرایش اول متعلق به محافظه کاران جدید و لایبهای اسرائیل و دست راستی های اسرائیل و دولت سعودیها است. جانبداران این گرایش بر آنند که باید جان ایران را به لب رسانند. در آنچه به اسرائیل مربوط می‌شود، سیاست تجزیه ایران را نیز در دستور کار خود دارد.

● گرایش دوم متعلق به آن بخش از دستگاه حاکم بر امریکا است که بر این است که ایران را باید نیمه جان نگاه داشت. هیالاری کلیتسون و تمابلی از در حزب دموکرات و ملبتون و روهیای حزب جمهوریخواه دارای این تمایل هستند. و

● همانطور که گزارش روتیز معلوم می‌کند، برنس متعلق به گرایشی است که تکیه یک جانبه بر اسرائیل و نیز بر عربستان سعودی را مساعد با سیاست امریکا نمی‌داند و معتقد به تعادل قوا، گرچه نه میان چهار محور قدرت ایران و ترکیه و اسرائیل و عرب، بلکه چهار قدرت متوسط، هستند. او با ما و فرماندهان ارتش امریکا به این تمایل تعلق دارند. استدلال آنها نیز این است که تعادل عمومی قوا در سطح جهان، با توجه به قوت گرفتن روسیه و ابر قدرت شدن چین، نیاز به خاورمیانه‌ای دارد که بتواند در صلح زندگی کند و قادر به حفظ امنیت خود نیز باشد. تا این زمان، این تمایل با تمایل دوم همکاری داشته است و بنایش بر تعادل ضعفا بوده است. رفتار با ترکیه، آشکار می‌کند که این تمایل نیز موافق با وجود «ابرقدرت» منطقه‌ای نیست.

● تمایل چهارم متعلق به چپ امریکا است که در دستگاه حاکم امریکا نفوذ ندارد. این تمایل معتقد به دموکراسی در منطقه و مهار کردن اسرائیل به تریبی است که فلسطینی‌ها کشور پیدا کنند و کشورهای دیگر منطقه نیز با یافتن دولتهای دموکراتیک، توانائی زیست در صلح را پیدا کنند. این گرایش با محافظه کاران جدید و اتحادشان با اسرائیل و دولت سعودیها، رودر رو است. در زیر بخشی از این رویارویی را در معرض مشاهده خوانندگان

قرار می‌دهیم:

در سال ۲۰۱۴ ایران مسئله بزرگ سیاست خارجی امریکا است: جنگ می‌شود یا صلح؟

انقلاب اسلامی: نخست بنگریم که تمایل چهارم (متعلق به چپ و محافظه کاران معتقد به صلح و استقرار نموکراسی در کشورهای خاورمیانه است) و سپس نقلهای تمایل جانبدار ستانندگان جان ایران را از نظر می‌گردانیم:

● تاریخ انتشار مقاله، ۱ ژانویه ۲۰۱۴ و نویسنده آن ژوستین ریموندو، نویسنده امریکائی و سردبیر «آتی وار»، صلح طلب و جانبدار آزادیها است. چکیده نوشته او این است:

● جا برای تردید نیست. ایران مسئله بزرگ در سیاست خارجی او با ما، در سال ۲۰۱۴ است. در خاورمیانه بی ثبات، کشتی سیاست خارجی امریکا گرفتار موجهای ناپکسو است: موجهای آن را بطرف جنگ می‌پزند و موجهای بطرف صلح. و امپراطوری ما تقریباً ورشکسته است. رابطه حکومت امریکا با ملاحای ایران در دهه اخیر نیز، سبب در ظاهر و سازش در بطن است. از روابط حکومت بوش با ملاحا شروع کنیم. این روابط در ظاهر خصومت آمیز و در باطن چیزی دیگر بودند: گروه بوش، بطور مرتب تهران را ژنراتور اصلی تروریسم در خاورمیانه می‌خواند و مرتب تهدیدش می‌کرد. اما این تهدیدها کلمه‌ها بیش نبودند. در عمل، سیاست خارجی امریکا مساعد ایرانیان بود: تصرف عراق با دستبازی کسی چون احمد چلی که عامل ایران بود. صدام و رژیم او را امریکا حذف کرد و قلمرو نفوذ جدیدی برای ایران ایجاد کرد. گروه‌های ضد صدام که در عراق قدرت را در دست گرفتند که، بیش از آن، در ایران مستقر بودند. عراق امروز متحد ایران است و دست دراز ملاحا به مرز وستان متحد امریکا می‌رسد. و حکومت عراق از امریکا مدام می‌خواهد با سنی‌ها مبارزه و کردهای عراق را مهار کند.

● و این همکاری پنهانی امریکا و ایران، با درخواست اسرائیل از امریکا که درباره تهدید اتمی ایران «کاری نکن»، پایان پذیرفت. هنوز کار عراق به سامان نرسیده، تغییر رژیم ایران هدف امریکا در خاورمیانه شد: وضع و اجرای مجازاتها و جنگ گروه‌های مسلح سنی همچون جندالله در بلوچستان ایران و جنگ سایبری به زیربنای انرژی ایران.

● پایان عصر بوش، تغییر واقعی در سیاست خارجی امریکا را به دنبال نیآورد: حکومت او با ما نه تنها همان سیاست را ادامه داد بلکه مجازاتهای اقتصادی را تشدید کرد. با وجود این، برنسی بر جا است: آیا امریکا به حمایت از گروه‌های چون جندالله و مجاهدین خلق ادامه می‌دهد؟ انتخاب او با ما یک تغییر ریشه‌ای در سیاست امریکا پدید آورد: خستگی و بی‌زاری از جنگ ناشی از یک دهه جنگ مداوم نقش مهمی در به ریاست جمهوری رسیدن او با ما داشت. با وجود این کشتی سیاست خارجی امریکا راه خود را بسوی صلح هنوز نجسته است. زیرا راه کردش از عرصه جنگ نه کاری آسان است. از اول دهه اخیر، امریکا جهت جنگ با ایران را در پیش گرفته است و طرفداران جنگ همچنان می‌کوشند امریکا را به جنگ دیگری در خاورمیانه بکشانند. چنانکه بحران سوریه و بکار رفتن سلاح شیمیائی که ادعا شد کار رژیم اسد است، فریاد اینان را به «در سوریه مداخله نظامی نکنیم» بلند کرد. قیل و قال تبلیغاتی بلند شد و لابی اسرائیل و محافظه کاران جدید تقلا کردند. اما او با ما، تا کمان و



تا دو سه ماه آینده؟

گافلگیرانه گفت حمله نظامی به سوریه موکول به رأی کنگره است و کنگره گفت رای به مداخله نظامی نمی‌دهد و مردم امریکا یک‌صد گفتند: نه! اوپاما نیاز به اجازه کنگره نداشت اما نیک در یافت که نباید تسلیم لابی اسرائیل شد و تن به پرداخت بهائی داد که هیچ معلوم نیست چه اندازه خواهد شد.

● این حال، طرف جانبدار جنگ بر گشای بیشتری در دست دارد و می‌خواهد در سال ۲۰۱۴ آنها را بازی کند: سالها است که تنان یاهو، در علن، ایران را تهدید به حمله نظامی می‌کند ولو امریکا چراغ سبز ندهد. بعد از شکست حزب طرفدار جنگ در امریکا، او به رجز خوانی خود شدت و حدت بخشیده است. بعد از چندین دهه مجهز کردن ماشین جنگی اسرائیل به اسلحه برای این که قدرت نظامی برتر منطقه بگردد، امریکائیان خود را با این واقعیت روبرو می‌بینند که دست پرورده آنها و کشوری که با آن «روابط ویژه» دارند، دارد نقش یک ولگرد جنگ پر داز پیدا می‌کند.

با وجود حضور قوای نظامی امریکا در تمامی منطقه، از افغانستان تا عراق و کشورهای واقع در ساحل خلیج فارس، جنگ اسرائیل با ایران، جان هزاران امریکائی را به خطر می‌افکند. افزون بر این، به یک ضربه، اقتصاد امریکا را ویران می‌کند. قیمت نفت بقدری بالا می‌رود که اقتصاد دنیا توانا به پرداخت آن نمی‌شود. بسا یک بحران اقتصادی جهانی بیار می‌آورد.

با چنین برگ پرورده‌ای در دست، تنان یاهو چندان تکران نیست. غول‌هایی که ما خود ساخته ایم، دارد بر ضد خود ما وارد عمل می‌شود. اسرائیلی‌ها هنوز برگ‌های پرورده دیگری در دست دارند: روند صلح با فلسطینی‌ها، با وجود این که تنان یاهو همچنان به خانه سازی در سرزمین‌های فلسطینی ادامه می‌دهد و این امر راه حل دو دولت را تقریباً غیر ممکن می‌کند، برگ پرورده دیگری در دست اسرائیل است. آیا کری چشم بر بلعیدن خاک فلسطینی‌ها در ازای خودداری اسرائیل از حمله به ایران می‌بندد؟ من حاضرم شرط بندی کنم که او حاضر است این کار را بکند.

همه علائم حاکی از آنند که گفتگو دارد انجام می‌گیرد و امریکا آماده دادن امتیازها است. آخری که شایعه شایعی گشته است این که کری پیشنهاد کرده است جو ناتان پولارد، جاسوس اسرائیلی که در ۱۹۸۵، به جرم جاسوسی محکوم شده است، در ازای حرکتی مساعد با فلسطینی‌ها و بدون شک، با ایران، را امریکا آزاد کند. کری می‌تواند رئیس جمهوری را متقاعد کند که در ازای منصرف شدن اسرائیل از حمله به ایران و بازگشتن دست تنان یاهو در توسعه خانه سازیها در سرزمین فلسطینی‌ها، جاسوس اسرائیلی را عفو کند. اسرائیلی‌ها پولارد را یک قهرمان ملی گردانده‌اند. حال این که خیانت او به بهای جان امریکائی‌ها تمام شد. شورویها (روسیه) دوران حاکمیت حزب کمونیست (از جاسوسی او بسیار راضی بودند. دولت اسرائیل اطلاعاتی را که این جاسوس بدست آورده بود، در ازای اجازه مهاجرت یهودیان روسیه به اسرائیل، در اختیار آنها گذاشت. منزلت قهرمان بخشیدن به پولارد گویای وجود گرایش شدید ضد امریکائی در اسرائیل است. در دوره حکومت اوپاما، این گرایش قوت بیشتر نیز یافته است.

● در مصاحبه‌ای که تایمز اسرائیل با مایکل اورن، سفیر سابق اسرائیل در امریکا و مشاور کنونی لورا روزن، در سیاست خارجی، بعمل آورده است، تحقیر امریکا، از زبان مصاحبه کننده و شونده، شنیده می‌شود. حکومت امریکا در مورد گفتگو با ایران، بی کفایت توصیف می‌شود. مهمتر، او می‌گوید: میان امریکا و اسرائیل اختلافها وجود دارند. بازنشانی دیو هتاکم این امر که امریکا و اسرائیل دو کشور هستند که منافع مختلف دارند. او می‌گوید: «باید پذیرفت که مردم امریکا و افکار عمومی آنها نیز هستند. در این جا، ما تنها رهبران امریکا را می‌بینیم. اغلب مردم

امریکا را نمی‌بینیم. در مورد بحران سوریه، ما عقب کشیدن اوپاما از جنگ با سوریه را دیدیم و مردم امریکا را که بسا نقش تعیین کننده در این عقب کشیدن داشت را ندیدیم».

و بالاخره! مردم امریکا، عامل فراموش شده در تصمیم‌های حکومت امریکا در سیاست خارجی، در صحنه حاضر شد. و این هم آن خبر خوش: مردم امریکا در تصمیم گیریها به حساب هستند و این مردم خواهان سیاست خارجی صلح آمیزتری هستند. خواهان نزاع کمتر در خاورمیانه و دنیا هستند. و البته خبر بد برای حکومت راست افراطی اسرائیل که وزیر خارجه‌اش کسی است که یک بار تهدید کرد سد آسوان را بمباران کند.

● اسرائیل وسیله تبلیغاتی بس مهمی در امریکا دارد. لابی‌های طرفدار خود را نیز دارد. این دو مرتب بر ضد ایران تبلیغ می‌کنند. حمله ادعائی به یک رستوران در واشنگتن و کشتن سفیر عربستان در امریکا، موجب تغییر ۱۸۰ درجه وضعیت

حمله اسرائیل به ایران نه تنها به معنای پایان گفتگوهای امریکا با ایران است، بلکه امریکا را جبراً وارد نزاع می‌کند. چنین وضعیتی معنای بهتر کردن رابطه امریکا با اسرائیل نیست. بمعنای منطبق کردن سیاست امریکا با هدفهائی است که اسرائیلی‌ها تعیین کرده‌اند: به یک تیر دو نشان زدن است: جنگ با ملاحای ایران و ایجاد این احساس در امریکا که حکومت اوپاما را «بی کفایت» است تشکیل داده‌اند.

در یک کلام، سیاست خارجی اسرائیل اینست: وادار کردن امریکا به پرداختن بهای حمله اسرائیل به ایران و از آن خود کردن سرزمین فلسطینی‌ها و لبنانی‌ها و سوریه‌ایها. استراتژی اسرائیل این است که فلسطینیها و شوراهای همسایه خود را در عفر پیش از مدرنیت نگاه دارد چنان که تفرق و سلطه اسرائیل بر آنها دائمی بگردد.

● با وجود این، ایران ملتی متجدد و پر خوردار از صنعت و تاریخی بس طولانی است و هیچگاه دور از دنیای رشد یافته، نزیسته است. جامعه ایرانی در کار باز کردن نظام اجتماعی و پر خوردار شدن از آزادی است. در عوض، جامعه اسرائیلی، در جهت مخالف آن تحول می‌کند. بطرف جنون نظامی‌گری و ملی‌گرایی روی نهاده است و این سمت یابی جز به فاجعه برای اسرائیل و دنیا نمی‌انجامد.

کلیدی که درب را بر سمت یابی اسرائیل می‌بندد، در واشنگتن است. واشنگتن است که حمایت بی قید و شرط از اسرائیل می‌کند. این اسرائیل است که هر گونه امید به صلح واقعی در خاورمیانه را از میان برمی‌دارد. هنوز وقت گذشته است و می‌تواند حرکت اسرائیل بسوی فاجعه را ترمز کرد. با تغییر سیاست امریکا و آگاه کردن باز هم بیشتر افکار عمومی امریکائیان، این کار شدنی است. به اراده بر مهار کردن اسرائیل نیاز دارد.

محافظه کاران جدید و

لابی اسرائیل همچنان در

تدارک تشدید مجازاتها و

حمله اسرائیل و یا امریکا به

ایران هستند:

نوشته از پل پیلاز، تحلیل گر پیشین سیا است و در ۲ ژانویه ۲۰۱۴، انتشار داده است: ● محافظه کاران جدید امریکا همچنان می‌کوشند مسائل فی‌مابین ایران و امریکا، از جمله مسئله اتم، از راه گفتگو حل و فصل نگردند. تقلا می‌کنند که سنا مجازاتهای جدید بر ضد ایران را وضع کند و با وضع این مجازاتها، امریکا را در موقعیت جنگ با ایران قرار دهند. در این تقلا، حزب لیکود اسرائیل نیز با آنها همصدا

است. ● در سال جدید، تکلیف طرحی که برخی از سناتورها تهیه کرده‌اند، باید معلوم شود. سناتورها چه رویه‌ای را اتخاذ خواهند کرد؟ هر گاه بخواهند صادق باشند و به آنچه واقعاً باور دارند، یک نوع عمل خواهند کرد و اگر بخواهند کاری کنند که در دل بدان باور ندارند، نوع دیگر عمل خواهند کرد.

در حقیقت، با شروع کار کنگره، کار اول و مهم، طرح مجازاتها بر ضد ایران است. این طرح را مارک کیرک و روبرت مندز تهیه کرده‌اند. بنابراین طرح، مجازاتهای سخت تری بر ضد ایران وضع می‌شوند. خریداران نفت ایران نیز مجازات می‌شوند هر گاه به شرائطی غیر واقع بینانه‌ای که طرح مقرر می‌کند، تمکین نکنند. به اسرائیل نیز چراغ سبز می‌دهد که می‌تواند به ایران حمله کند. در صورت حمله اسرائیل به ایران، امریکا می‌باید به حمایت اسرائیل برخیزد.

● همان‌طور که کلین کال به تفصیل توضیح داده است، تصویب این طرح به روند گفتگوها برای وصول به توافق نهائی با ایران، لطمه شدید وارد می‌کند. تهیه کنندگان طرح تأکید می‌کنند که، درست به عکس، قدرت گفتگوی امریکا را افزایش می‌دهد و بسیار محتمل است که ایران ناگزیر شود تن به دادن امتیازهایی بدهد که ما می‌خواهیم.

ممکن است برخی از سناتورها که به دادن رای به این طرح، تمکین می‌کنند و حتی شماری از سناتورهای که این طرح را امضاء کرده‌اند، به استدلال تهیه کنندگان آن، واقعاً معتقد نباشند. اما خود را به این راضی کنند که وقتی تحریمها ایران را به پای میز مذاکره آورد، وضع مجازاتهای بیشتر بسا کار بهتری است.

اما هر کس بطور جدی در موضوع پیاندیند، - البته تهیه کنندگان طرح چنین کرده‌اند - در می‌یابد که این طرح نادرست و خدعه آمیز است. نقش مجازاتها در آوردن ایران به پای میز مذاکره هر چه باشد، افزودن مجازاتها، وقتی ایران بر سر میز مذاکره نشسته است تا که به توافق نهائی برس محدود کردن جدید برنامه اتمی خود، برسد، جز اثر منفی نمی‌تواند داشته باشد. این کار مخالف هر گونه منطقی است. از نظر روانی نیز، چنین رفتاری با ایران که اغلب امتیازهای ضرور با امضای توافق اولیه در ژنو، داده است، نادرست است. زیرا ایرانیان را به این نتیجه می‌رساند که هدف امریکا دیگر است و با دادن امتیاز، هدف خود را تغییر نمی‌دهد.

● کسانی که از طرف امریکا گفتگو می‌کنند، با تصویب این طرح مخالفتند. زیرا آن را زیانمند به پیشبرد گفتگوها می‌دانند. نظر آنها بسیار مهم است. این که ما با شرائط ویژه‌ای که حکومت پدید آورده است، موافقتیم یا مخالف، اهمیت اندکی دارد. اگر قوه قانونگذاری برآستی بخواهد موضع حکومت را، در گفتگو کردن، تقویت کند، کاری می‌کند که همه آرزوی انجامش را دارند. اما وقتی حکومت می‌گوید وضع مجازاتهای جدید موضعش را در گفتگو تضعیف می‌کند، قوه قانون گذاری چرا اصرار دارد در تصویب این طرح؟

● اگر هشدار گفتگو کنندگان از جانب امریکا برای قانع کردن سناتورها، کیرک و مندز کافی نیست، رفتار مجلس ایران، دلیل دیگری است بر اثر ویرانگر تصویب طرح آنها، بر روند گفتگوها. نمایندگان مجلس ایران نیز طرحی تهیه کرده‌اند که با تصویب آن، حکومت را موظف می‌کند اورانیوم را تا ۶۰ درصد غنی کند.

تهیه این طرح توسط نمایندگان مجلس ایران، اثر ویرانگر تهدیدهای افراطی و اصرار توجیه ناپذیر بر این تهدیدها را آشکار می‌کند. آن اثر عمل متقابل از سوی مجلس ایران است. آیا تصویب این طرح توسط مجلس ایران حکومت امریکا را بر آن می‌دارد که امتیاز بیشتری بدهد؟ البته که نه.

انقلاب اسلامی: کار مجلس مافیاها، واکنش در مدار بسته رابطه قوای

نابرابر است. غیر از این که واکنش همواره نادرست و ویرانگر خویش است، هرگاه بنابر عمل و عکس العمل بگردید، قوی‌تر، با استفاده از منطق گرک، وارد کردن هر چه پیشتر فشار را توجیه می‌کند. در رابطه ایران و امریکا، اقتان در دام عمل و عکس العمل، سبب تقویت گرایشی می‌شود که می‌گوید باید جان از ایران ستانند. گرایشی که معتقد به نیمه جان نگاه داشتن ایران است، نیز، به آن خواهد پیوست. از اتفاق، مدار بسته عمل و عکس العمل همان مداری است که جنگ طلبان دوطرف خواستار آتند. ایران بهای بسیار سنگین عمل و عکس العمل گروگانگیری و جنگ ۸ ساله و اینک بحران اتمی را برداخته است و می‌پردازد. چاره در بیرون آمدن از مدار بسته و بنا را بر حقوق ملی مردم ایران و حقوق شهروندی آنها گذاشتن است.

● کیرک و مندز خشک سر نیستند. فکر دارند و مسلماً بر همه این واقعیتها اشرف دارند. طرحی که تهیه کرده‌اند، در صورت تصویب، آب ریختن به آسیاب کسانی ریختن است که می‌خواهند گفتگوها به شکست بیانجامند. در ردیف اول، البته حکومت تنان یاهو است که بسار شفاف می‌گوید که با هر گونه توافق با ایران مخالف است و همچنان هر چه بتواند می‌کند تا ایران را شیطان مجسم، شیطانی بیاوراند که همواره باید در انزوا نگاهش داشت.

و در واشنگتن، سازمان اصلی که مجری سیاست تنان یاهو است - یعنی AIPAC - نیز دلایل خود را برای تقلا در جلوگیری رسیدن کشورهای ۱+۵ با ایران به توافق نهائی دارد. یکی از کادرهای پیشین این سازمان جلوگیری از رسیدن به توافق را «سودآور» توصیف می‌کند. از راه اتفاق نیست که مارک کیرک بیشترین استفاده را از وجوه AIPAC می‌برد. و مندز نیز در شمار چند تنی است که از پولهای این سازمان استفاده می‌کند.

● اقتضای شرافت و صداقت این است که پاسخ روشنی به این پرسش بدهیم: آیا وضع مجازاتهای جدید به پیشبرد گفتگوها کمک می‌کند یا خیر؟ باید پرسشی را در میان گذاشت که پرسش واقعی است: آیا گفتگو با ایران بقصد رسیدن به توافق در سود امریکا هست یا نه؟ آیا موفقیت آمیز بودن گفتگوها بسود است و یا شکست آنها؟ برای پاسخ صحیح و دقیق به این پرسشها، می‌باید ضوابط جدی را بکار گرفت:

۱- هدف اینست که از ساخته شدن بمب اتمی توسط ایران، جلوگیری شود. آیا با توافق از راه گفتگو که محدودیتهای سخت مقرر کنند و نظارت بین المللی بر برنامه اتمی ایران، می‌توان به این هدف رسید یا با برخورد های مداوم که به این هدف نمی‌انجامند؟

انقلاب اسلامی: این ضابطه وقتی بکاربردی است که هدف واقعاً جلوگیری از تجهیز شدن ایران به سلاح هسته‌ای باشد. اما اگر هدف گرفتن جان ایران باشد، «جلوگیری از تجهیز شدن ایران به سلاح هسته‌ای» دیگر بهانه‌ای بیش نیست.

۲- رشتنه دوم ضوابط عبارتند از پرهیز از خطر یک جنگ جدید و اثر این جنگ بر منافع امریکا. ضابطه سوم این است: آیا سیاست امریکا در خاورمیانه کارسازتر است هر گاه با نرمش لازم بکار رود و این روش با همه کشورهای منطقه بکار رود و با این که با کشور معینی، مقید به قید دشمنی مصرا نه بماند. در همه این ضوابط، با لحاظ کردن منافع امریکا، می‌باید تأمل کرد. آنها هم به منافع اسرائیل دلستگی دارند، می‌توانند به پرسشهایی از این نوع پاسخ دهند: آیا منافع اسرائیل بهتر حفظ می‌شود اگر این کشور با کشورهای مهم منطقه در دشمنی دائمی بسر برد و هر طرف طرف دیگر را تهدید کند و به او نفرت اظهار کند، یا راه دیگری وجود دارد و کارسازتر است؟

بگذارید این بحث شرافتمندانه و صادقانه انجام بگیرد. اما شرط آن این است که هنوز بحث آغاز نگرفته، سنا طرح کیرک - مندز را تصویب نکند.

* ایپاک اسامی ۴۷ سناتور

موافق با طرح مجازاتهای

جدید بر ضد ایران را انتشار داد:

● در آغاز سال جدید، کمیته روابط عمومی امریکا و اسرائیل (AIPAC) فهرست سناتورهای را انتشار داد که آماده‌اند طرح مجازاتهای سخت بر ضد ایران را تصویب کنند. فهرست نخستین که، در ۱۹ دسامبر ۲۰۱۳، دو تهیه کننده طرح، کیرک و مندز انتشار داده بودند، شامل اسامی ۲۶ سناتور بود. سناتور کوری بوکر نیز نام خود را بر ۲۶ نام افزود و شدند ۲۷ نام. از آن تاریخ بدین سو، ۲۰ سناتور دیگر، این بار همه جمهوریخواه، نامه‌های خود را وارد فهرست کرده‌اند. و اینک، ۴۷ سناتور جانبدار در دستور کار سنا قرار گرفتن و تصویب شدن طرح هستند. هر گاه سنا طرح را تصویب کند، ونوی اوپاما می‌تواند آن را بلا اثر کند و او گفته است و تو خواهد کرد.

بنابر قول ایپاک، ۵۳ سناتور که ۳۶ تن از آنها دموکرات هستند و ۲ تن مستقل، نیز برقرشته‌اند طرح را امضاء کنند. از ۶ می‌کند، آیپاک نیز کار کردن برای متقاعد کردن سناتورهای را شروع می‌کند که طرح را امضاء کرده‌اند.

امر قابل توجه این که از ۴۷ امضاء کننده طرح، اندک شماری سناتورهای که حمایت خود از این طرح را نزد متبخان خود اظهار کرده‌اند. انگشت شماری، با صدور اظهاره، حمایت خود را از طرح اعلام کرده‌اند. اینان امیدوارند از آیپاک کمک مالی زیادی در انتخابات ماه نوامبر سال جاری دریافت کنند. مشکلی که اینان با آن روبرو شده‌اند، این است که متبخانان علاقه‌ای به این طرح و تصویب آن نشان نمی‌دهند. حتی متبخان سناتورهای جمهوریخواه نیز به این طرح روی موافق نشان نمی‌دهند. طرفه این که امضاء کنندگان نمی‌خواهند متبخانان بدانند آنها حامی طرح مجازاتهای سخت ایران هستند. هر گاه متبخان آنها بدانند که سناتورهایشان طرح را تصویب کرده‌اند که می‌تواند سبب جنگ جدیدی در خاورمیانه بگردد، برای این سناتورها گران تمام می‌شود. بخصوص که اوپاما از سنا خواسته است مجازات جدید وضع نکنند. با وجود این در خواست، وضع مجازاتهای جدید سناتورها را نزد مردم مخالف جنگ جدید کرد.

● در ۳ ژانویه ۲۰۱۴، اریک کانتور، رئیس اکثریت در مجلس نمایندگان امریکا گفته است، بمحضی که امکان پیدا کند، طرح جدیدی را بر ضد ایران تهیه خواهد کرد. طرح پیشین که مجلس نمایندگان تصویب کرد و سنا نکرد، بی حاصل شده است. برخلاف طرحی که به سنا داده شده و شامل مجازاتهای جدید است، طرح مجلس نمایندگان مواد توافقی را دربرداشت که «قابل قبول» باشد. آن طرح خواستهای اسرائیل را نیز در بر می‌گرفت. کانتور می‌گوید طرح جدید مشابه طرح پیشین خواهد بود. تصویب این طرح توسط کنگره، توافق را ناممکن می‌کند. زیرا بنا بر آن، قابل قبول، برچیده شدن تمامی تأسیسات اتمی ایران است. انقلاب اسلامی: و اینک نظرگاه تمایلی که اوپاما و بخشی از همکاران او و ارتشیان و نمایندگان کنگره دارند:

در صفحه ۷



اگر گزارشهای سرّی منتشر نمی‌شدند، بجای توفیق اوباما در توافق با ایران، جنگ با ایران روی می‌داد؟!:

نویسنده مقاله روبرت پاری است که در آنچه به ایران مربوط می‌شود، دارای تمایل جانبدار دموکراسی در ایران و نبود هژمونی اسرائیل بر خاورمیانه است. تاریخ انتشار نوشته ۲۷ دسامبر ۲۰۱۳ است:

● دست آورد دیپلماتیک پرزیدنت اوباما، در آنچه به پرونده اتمی ایران مربوط می‌شود، همچنان با مقاومت شدید روبرو است. اما گشودن بن‌بست که کاری تاریخی است، می‌توانست ناکام نشود اگر گزارشها را برادلی مانینگ انتشار نمی‌داد (گزارش در ۱۹ اوت ۲۰۱۳ منتشر شد). گزارشهای سفارت امریکا که برادلی مانینگ (Pvt. Bradley Manning) انتشار داد (امریکائی که بر گزارشهای محرمانه امریکا دست یافت و آنها را توسط ویکیلیکس انتشار داد) امریکائیان را آگاه کرد که جنگ دیگری در خاورمیانه در حال تدارک است و این بار، بر ضد ایران. این شد که بافته‌ها پنبه شدند.

● ماجرا ممکن بود این‌سان روی دهد: در صفحه اول واشنگتن پست، گزارشی درج می‌شد حاکی از این که چسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، رئیس منز و صادق و شریف آن، یوکیا آمانو، مدارک شکفت اتکیری یافته‌است دال بر این که ایران در کار ساختن بمب اتمی است. این مدارک نشان می‌دهد که ارزیابی سازمانهای اطلاعاتی امریکا غلط بوده‌است. بعد نوبت به محافظه کاران جدید می‌رسید که پروپاگاندای خویش را آغاز کنند. نخست کسانی را ریشخند کنند که باور نمی‌کردند ایران در کار ساختن بمب اتمی باشد. سپس، مغزهای محافظه کاران جدید به کسانی می‌پیوستند که دادن اعلان خطر را آغاز کرده بودند. «کارشناسان» به فرستنده‌های تلویزیونی دعوت می‌شدند تا مردم امریکا به ضرورت دست زدن به جنگ با ایران متقاعد کنند. سرانجام نوبت به جمهور یخواه‌ها و دموکرات‌هایی می‌رسید که جانبدار سخت‌گیری هر چه بیشتر با ایران هستند. اینان می‌باید قیافه دلسوز به خود می‌گرفتند و می‌گفتند: رهبران اسرائیل به ما گفتند ایران دارد بمب اتمی می‌سازد. ای کاش همه ما باور کرده بودیم! بدین‌سان، با سرعت تمام جاده جنگ با ایران باز و هموار می‌گشت.

● شاید، تنها بعد از گذشت سالها، بعد از جتنی ویران‌گر و مرگبار، مردم امریکا سر از حقیقت در می‌آوردند: آمانو و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی منابع واقع بین نبوده‌اند. آمانو آلت فعل امریکا و اسرائیل بوده است. او مأموریت داشته است نخست گزارش مساعد با ایران انتشار دهد، تا در موقع خود، «مدارک معتبر» ارائه کند حاکی از دست اندر کار تولید بمب اتمی بودن ایران.

● به یمن اقدامات برادلی مانینگ، فرش از زیر پای جنگ افروزان کشیده شد. تلگرافهای سفارت امریکا که توسط گاردین انتشار یافتند، حقیقت را در باره آمانو آشکار کردند. (نیویورک تایمز و واشنگتن پست و دیگر ارگانه‌های مطبوعاتی سستی چشم بر این گزارشها بستند و انتشارشان ندادند) سایت کنسرسیوم نیز و نیز گزارشها را انتشار داد.

این شد که ائتلاف جنگ طلبان نتوانست از جای بجنبند. زیرا بسیاری از مردم از حقیقت آگاه بودند و درجا از قصد آنها آگاه می‌شدند. برادلی مانینگ مردم امریکا را با امرهای واقع‌مجهز کرده بود.

● این ستارو، هیچ‌چیز اغراق آمیز نیست. زمانی که گزارشهای محرمانه منتشر شدند، تقریباً یک سال از انصاب آمانو به مدیر کلی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی می‌گذشت.

تا دو سه ماه آینده؟

* باوجود این که انتشار گزارشها نقشه را برهم زد، هنوز:

● کارها که تدارک کنندگان برخورد نظامی با ایران انجام دادند، ما را از نقشه‌ای آگاه می‌کند که بنا بود اجرا شود:

۱- در فوریه ۲۰۱۳، صفحه اول واشنگتن پست، نوپر پروپاگاندائی را که باید انجام می‌گرفت، عرضه کرد: جویای واریک، روزنامه‌نگاری که کارش کاوشگری است، نظر داوید آلبرایت، مدیر مؤسسه دانش و امنیت بین‌المللی را انتشار داد. او کسی است از حمله بوش به عراق حمایت کرد. آلبرایت/واریک در این باره اعلان خطر کردند که ایران در حال خرید هزاران الماس مخصوص است که در ساتنر فیوژها بکار برده می‌شوند. واریک نوشت: بنا بر قول دیپلماتها و کارشناسان این خرید علامت آن است که ایران در حال توسعه بیش از اندازه برنامه اتمی خویش است تا مگر ظرفیت و توانائی تولید بمب اتمی را پیدا کند. در پایان یک داستان سرائی، چنان که به چشم نیاید، خبر درج می‌شود که ایران به آژانس اطلاع داده است که بنا دارد بسیاری از ساتنر فیوژهای قدیمی را جایگزین کند.

اولی هینون، سرپرست مفتشان آژانس که تأسیسات اتمی ایران را تفتیش می‌کردند، پیش از بازنگشته شدنش، گزارش کرد که الماسهایی که ایران در مقام خرید آنها است در ساتنر فیوژهای IR-1 بکاربردنی هستند و نه در ساتنر فیوژهای IR-2M که ایران به تازگی آزمایش کرده است. باز او گفت: ایران ما را مطلع کرده بود که بنا دارد ۵۰۰۰۰ ساتنر فیوژ IR-1 بسازد. درصد از کار افتادن سالانه این ساتنر فیوژها ۱۰ درصد است.

در پایان نوشته واریک، باز آگاه می‌شویم که از دید شماری از کارشناسان، ایران از عبور کردن از «خط قرمز» اسرائیل پرهیز کرده‌است. حدود ۲۷۰ کیلو اورانیوم غنی شده ۲۰ درصد که غنایش را به ۹۰ درجه برسانی، می‌توانی یک بمب اتمی سازی.

بدین قرار، اعلام خطر درباره خرید هزاران الماس مخصوص، محل نداشت. این اعلام خطر سا بسیاری از خوانندگان را متقاعد می‌کند که ایران در حال ساختن بمب اتمی است و باید که پرزیدنت اوباما به تان یاهو پیوند و با ایران وارد جنگ شود.

۲- فشار واشنگتن پست و مطبوعات دیگر متعلق به محافظه کاران جدید بر حکومت اوباما برای این که، در رویارویی نظامی با ایران، به تان یاهو، پیوند، سالها است که وارد می‌شود. اغلب، واریک منتشر کننده پروپاگاندای آلبرایت و مؤسسه او بر ضد ایران است. این شخص و مؤسسه‌اش، نوبه خود، وصل می‌شوند به آن بخش از آژانس بین‌المللی انرژی اتمی که نسبت به ایران بس سختگیر است.

ده سال پیش، آلبرایت و مؤسسه دانش و امنیت بین‌المللی هستری حمله به عراق را ایجاد می‌کردند. دست‌ما به‌شان، ادعاهای دروغ در باره اسلحه کشتار دست‌جمعی عراق بود. در طول سالهای اخیر، آلبرایت و مؤسسه او همان ایفای نقش را در باره ایران، برعهده گرفته است. با آنکه، در سال ۲۰۱۳ نیز، جامعه اطلاعاتی امریکا می‌گوید ایران بمب اتمی نمی‌سازد، او همچنان نسبت به مجهز شدن ایران به بمب اتمی، اعلام خطر می‌کند.

آلبرایت مؤسسه خود را تغییر داده‌است تا که آماده رویارویی با ایران بگردد. هر چند او اصرار دارد بگوید یک حرفه‌ای واقعیت‌گرا است، اما مؤسسه او صدها مقاله در باره ایران انتشار داده‌است. حال آنکه ایران یک بمب اتمی نیز نساخته است. اما اسرائیل زرادخانه اتمی دارد و این مدیر و کارکنان این مؤسسه درباره آن نه می‌نویسند و نه می‌گویند. در سایت مؤسسه، جز چند مقاله فنی در باره اسلحه اتمی

اسرائیل نمی‌یابی. حال این که پر است از مقاله در باره برنامه اتمی ایران چنان زیاد که ناگزیر وب سایت دیگر جایشان داده‌اند. مقاله‌ها نه تنها درباره برنامه تولید بمب اتمی ایران هستند، بلکه به حمله به آنها هم اختصاص دارند که در صحت این ادعا که ایران مشغول تولید بمب اتمی است، تردید دارند.

وقتی روزنامه نگاری غیر سستی از آلبرایت پرسید چگونه است که شما اینهمه به ایران می‌پردازید اما نسبت به اسرائیل ساکت هستید؟ او با خشم پاسخ داد: من بر روی گزارش در باره برنامه اتمی اسرائیل کار می‌کردم. طرفه این که در آن گزارش که در ۱۹۹۳ منتشر کرد، هیچ برآوردی از زرادخانه اتمی بزرگ اسرائیل وجود ندارد.

باوجود این تبعیض مستند، واشنگتن پست و دیگر ارگانه‌های تبلیغاتی سستی امریکا، عموماً او را تحلیل‌گری بی‌طرف توصیف می‌کنند. برگزیده او، از جمله پروپاگاندای او درباره اسلحه اتمی عراق، نیز پرده غفلت می‌کند.

● باتوجه به اینهمه خون‌ریزی و ویرانی که جنگ عراق بیار آورده است، یک روزنامه نگار واقع بین، خود را ناگزیر می‌بیند هربار خواست قوای از آلبرایت نقل کند، اشیاهای او را نیز خاطر نشان کند. اما واریک بر آن شد ببیند که آلبرایت و مؤسسه او در قلب ماجرای ماه فوریه بودند و یا نبودند.

حال که نمی‌دانیم و بسا هیچ‌گاه نخواهیم دانست - که افشا شدن گزارشهای محرمانه غیر قابل اجرائش کرد- آیا سترژی آمانو به اجرا گذاشته می‌شد یا خیر. اما این را می‌دانیم که چنین طرحهایی در گذشته تهیه و به اجرا گذاشته شده‌اند و مردم امریکا بهای آن را پرداخته‌اند. چنانکه پرزیدنت بوش همانند این نقشه را در مورد عراق تهیه کرد و به اجرا گذاشت و هنوز مردم امریکا سراز کار درنیاروده، قوای امریکا عراق را اشغال کرده‌بود.

● سرانجام، مانینگ، در این جنگ، یک تحلیل‌گر اطلاعات جوان بود. او با انبوهی از مدارک خشونت ویرحمی و عدم صداقت و شرافتی روبرو بود که خود را ناگزیر دید بکار می‌کند. کاری که کرد این بود که هزاران سند در اختیار ویکیلیکس قرارداد. این مدارک که در اختیار مطبوعات نیز گذاشته شدند مربوط می‌شدند به جنایات ارتكایی در جنگهای افغانستان و عراق.

همچنین انتشار گزارشهای محرمانه به مردم امریکا و مردم دنیا امکان داد پشت پرده اسرار را ببینند و از کارهای کثیف که هنر حکومت خواننده می‌شوند، آگاه شوند. بسا مهمتر این است که افشا شدن این گزارشها به برخاستن موجهای جنبش در دنیای عرب کمک رساند و در پیدایش بهار عرب نقش پیدا کرد. مردم این منطقه این اقبال را پیدا کردند که پرزیدنتی خود کنترل یابند.

و برادلی مانینگ، با انتشار گزارشهای محرمانه سا مانع از جنگ با ایران گشت. انقلاب اسلامی، و خوانندگان می‌توانند برآورد کنند خطرهای که به یمن افشای رژیم ایران از آنها درمان مانده‌است. می‌توانند از خود بپرسند اگر اقتضاحهای بزرگی چون اکتبر سورپرایز و ایران کیت و ترورها (از جمله ترورهای برلین و وین و پاریس و...) و فسادهای بزرگ فاش نمی‌شدند، جنگی که در سود انگلستان و غرب بود تا چه وقت ادامه می‌یافت و ترور چه به روزگار ایرانیان می‌آورد و... و از انقلاب بلین سو ایران ملاتاریا در رابطه سنیز در ظاهر و سازش دریاطن با امریکا بوده‌است. اینک، تاریخچه گفتگوهای که به توافق ژنو انجامند:

گفتگوهای محرمانه، روحانی را به ریاست جمهوری رساندند و یا فرآورده ریاست اویند؟ - ۱:

* مذاکرات هسته‌ای ثمره گفتگوهای محرمانه بودند و این گفتگوها مهندسی انتخاباتی را ایجاب کردند که حاصلش به ریاست جمهوری رسیدن حسن روحانی است:

● از ابتدای انقلاب به جز دوره‌ای کوتاه که مردان وطن دوست و ملی‌مسئولیت اداره کشور را برعهده داشتند تقریباً اکثر مسئولان به ملت دروغ می‌گفتند و می‌گوند. اموال مردم را می‌زدند و می‌خواستند و می‌خواهند.

● از مدعی ولایت مطلقه فقیه بر ایران که مدعی راستگویی و حلال‌خوری است و خود را مرجع تقلید مسلمانان ایران و جهان می‌داند تا زبردستی‌های او، در کلبه امور، ملت را فریب داده‌اند و می‌دهند. به عنوان مثال، خمینی که او را بنیانگذار انقلابی می‌خوانند که مردم ایران بدون اطلاع او، آغازش کردند، تا زمانی که در خارج کشور بود، بیان استقلال و آزادی را بازگو می‌کرد. اما به محض ورود به کشور، بخصوص بعد از بازگشت از قم، شروع کرد به نشان دادن ماهیت خود. بی آنکه خم به ابرو بیاورد، گفت: در فرانسه، من باب مصلحت، حرفهائی را زده‌ام. حالا اگر لازم بینم عکس آن حرفها را می‌زنم. گفت و گفت تا رسید به تعریف انقلابی و گفت: ما انقلابی نبودیم، اگر انقلابی بودیم، چوبه‌های دار بر پا می‌کردیم و... و بلاخره هم دست به همین کار زد و تقریباً در دوران چندین ساله حاکمیت خمینی بر ایران بیش از ۱۰ هزار نفر اعدام شده یا در درگیرها کشته شدند.

● امر حائز اهمیت این که خمینی مرجع تقلید، امریکا را شیطان بزرگ می‌خواند. اما برای رسیدن به اهداف خود، چند نوبت کارگذار شیطان بزرگ (امریکا) و شیطان کوچک (انگلسان) شد. هم در گروه‌های گیری و هم در جنگ ۸ ساله که به قول آن کلارک در سود انگلستان و غرب ایجاد شد و ادامه یافت. دو اقتضاح بزرگ اکتبر سورپرایز و ایران گیتها را نیز بیار آورد. در تمام مدت نیز امریکا را مورد حمله قرار می‌داد. سیز در ظاهر را نیاز به فریب دادن مردم ایران و مردم منطقه ایجاب می‌کرد.

● بعد از او، خامنه‌ای ولی فقیه مطلقه شد. این شخص نیز همواره دم از دشمنی با امریکا می‌زند و آن را دشمن می‌داند. همیشه در بیانات خود، به امریکا حمله می‌کند. او زبان فریب بکار می‌برد. حتی زمانی که با امریکایان، با واسطه‌گری عمان، مذاکره می‌کرد، باز هم به امریکا دشنام می‌داد. به گمانش مردم را فریب می‌دهد. باوجود بی‌شمار تجربه در دنیا و ایران، براین خیال بود که روابط پنهانی، پنهان می‌مانند. در آخرین مورد این مخفی‌کاری و دروغگویی او هم مانند رییس جمهور هم موضعش لو رفت و نزد مردم بی‌اعتبارت از آن شد که بود. لیکن برای او دیگر وابستگی حکومتی اش از رییس جمهور تا وزیران و نمایندگان مجلس و سرداران قاچاقچی و دزدش و... اصلاً مهم نبود و اگر کسی هم می‌خواست انتقاد



تا دو سه ماه آینده؟

کند و یا اعتراض، مانند باجناب الهام، به زندان می افتاد. این در حالی است که زمانی همین سخنگوی قوه قضاییه، ازهای که دادستان بود، با قاطعانه ترین لحن، گفت: هر کس دم از مذاکره با آمریکا بزند دستگیر خواهد شد. و حالا، گفتگوهای محرمانه مشاور ارشد خامنه‌ای با آمریکا، از پرده بیرون افتاده و او دم فرو بسته است. البته مردم می دانند که خامنه‌ای، همانند هر مستبدی، واقعیت را همان که هست نمی بیند بلکه آن را چنان می بیند که می خواهد ببیند. پس باور نمی کرد که تحریمهای سخت وضع و اجرا شوند. چنان که خمینی باور نمی کرد عراق به ایران حمله می کند و صدام باور نمی کرد آمریکا وارد جنگ با رژیم او می شود و... و دست مافیای خود و مافیاهای دستیار خود را در غارت ثروت ملی ایرانیان باز گذاشت. و چون دید جان اقتصاد به لب رسیده است و تحریمهای سخت وضع و اجرا شده اند و زور تحریم کشورهای غربی طاقت شکن است، چاره‌ای به جز نرمش قهرمانانه ندید. امیدش این است که تا حد همین نرمش قهرمانانه بماند و تبدیل به ماش قهرمانانه و در نهایت چربش قهرمانانه نشود. اوضاع و احوال حاکی از آنند که او باید تن به تسلیم و مردم ایران تن به پرداخت بهای تسلیم بدهند.

پس این پرسش را که حسن روحانی به دلیل ادامه مذاکرات محرمانه به ریاست جمهوری انتخاب شد و یا اینکه ادامه مذاکرات هسته‌ای به دلیل انتخاب حسن روحانی بود در تاریخ شروع و ادامه گفتگوهای محرمانه می دهد: هر گاه تاریخ را ۲۰۰۸ بگیریم، با شروع دور دوم ریاست جمهوری احمدی نژاد شروع شده اند و حتی اگر تابستان ۲۰۱۲ و یا دیرتر، مارس ۲۰۱۳ بگیریم، باز در دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد توسط شخص خامنه‌ای آغاز شده اند. به سخن دیگر، ضرورت تسلیم و پاک کردن دست خامنه‌ای تاجایی که ممکن است، سبب مهندسی انتخابات و رئیس جمهوری گرداندن روحانی گشته است.

یادآور می شود سلطان عمان که قبل از انقلاب برای خوشگذرانی به ایران می آمد و وقتی شاه از ایران رفت بسیار ناراحت و نگران بود، اینک بار غار علی خامنه‌ای شده است. در چند سال گذشته، همواره، او عامل ارتباط بین ایرانیان و آمریکاییان بوده است و

● برای روشن شدن این قضیه و اینکه چگونه شهر مسقط تبدیل به محل سقوط علی خامنه‌ای شده بد نیست به موارد زیر توجه کنیم و در تاریخ ها تأمل کنیم: از قرار، در گفتگوهای محرمانه میان فرستادگان خامنه‌ای و اوپاما، به دو روش، عمل شده است:

الف - مذاکرات آمریکاییان و ایرانیان با واسطه شدن سلطان عمان: در این روش، پیام هایی از سوی آمریکاییان به سلطان یا مشاوران عمانی داده می شد و آنها پیامها را به مقامات ایرانی می دادند. مسائلی از نوع آزادی زندانیان آمریکایی در ایران و ایرانی در آمریکا و انگلیس، بدین روش حل و فصل می شدند. این عمان بود که با هواپیماهای نظامی زندانیان را از ایران به عمان می برد و زندانیان ایرانی در آمریکا و انگلیس را با همان شکل به عمان می آورد و به ایرانی ها تحویل می داد. البته در بیشتر اوقات پیام آورندگان شخصاً به عمان سفر می کردند. ب- مذاکرات آمریکاییان و ایرانیان به صورت مستقیم: هر گاه شروع گفتگوها را مارس ۲۰۱۳ بگیریم، از آن زمان تا اول پاییز این سال، ۵ نوبت گفتگو شده است. سه بار در حکومت احمدی نژاد و دو بار در حکومت روحانی. بدیهی است که نامه ها نیز میان خامنه‌ای و اوپاما رد و بدل شده اند. روحانی نیز با اوپاما، تلفنی، گفتگو کرده است.

به اخبار و اطلاعات به دست آمده از این گفتگوها توجه کنیم احتمالاً برخی تاریخها ممکن است یک روز عقب یا جلو باشد. دلیل آن هم تاریخ هایی که خبرگزاریها با وب سایتها استفاده کرده اند:

● فروردین ۱۳۸۶ ملوانان انگلیسی با میانجیگری سلطان قابوس آزاد شدند (ویکیلیکس). هنگامی که «رئیس جمهوری» هم فکر «رهبر»، گفت با ملوانان

انگلیسی که وارد آبهای ایران شده و توسط سپاه پاسداران دستگیر شده بودند، برخورد می شود. آنها را جاسوس خواندند و... و ناگهان، نه تنها، آنها را آزاد کردند، بلکه، از راه جابلوسی به آنها هدیه و کت و شلوار نیز دادند و شخص «رئیس جمهوری» آنها را بدرقه نیز کرد.

بنابر گزارشی که ویکیلیکس انتشار داده است، سلطان قابوس پادشاه عمان در آزادی ملوانان انگلیسی بازداشت شده در ایران، نقش داشت. مقامات انگلیسی گفته اند عمان به آزادی ملوانان بازداشتی در ایران، کمک کرده است. براساس این اسناد، علاوه بر پادشاه عمان، واتیکان هم در میانجیگری برای آزادی این ملوانان انگلیسی در آوریل سال ۲۰۰۷ فعالیت داشته است.

در فروردین ۱۳۸۶ شمسی، ۱۵ ملوان نظامی انگلیسی را به اتهام ورود غیر مجاز به آب های ایران، سپاه بازداشت کرد. اما پس از گذشت ۱۴ روز آنها را آزاد کرد. این نظامیان با حضور در نهاد ریاست جمهوری و پس از ملاقات با محمود احمدی نژاد رئیس جمهور، منوچهر منگی وزیر خارجه وقت و شمار دیگری از مقامات ارشد ایرانی آزاد شدند. این ۱۵ نظامی انگلیسی همچنین در فرودگاه مهرآباد با بدرقه "قهرمانی" معاون وقت وزیر خارجه ایران و پس از دریافت هدایای رئیس جمهوری ایران، تهران را ترک کردند.

● در ۲۱ اردیبهشت سال ۱۳۸۸ رکسانا صابری آزاد شد. رکسانا صابری خبرنگار مستقر در مجمع تشخیص مصلحت نظام که به جرم جاسوسی دستگیر شده بود با واسطه گری عمانی ها آزاد شد. رکسانا صابری، پس از آزادی از زندان اوین، در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۸، به همراه پدر و مادرش، تهران را به مقصد وین ترک کرد.

● در شهریور ۱۳۸۹ اسارا شورد توسط سلطان عمان آزاد شد. یک مقام وزارت امور خارجه عمان که مایل به افشای نامش نبود، در گفتگو با خبرگزاری روتترز تأکید کرد که کشورش پس از آزادی اسارا شورد، به دلایل شردوستانه، برای آزادی دو کوهنورد دیگر آمریکایی در حال مذاکره است. وی نسبت به آزادی این کوهنوردان ابراز امیدواری کرد. این مقام عمانی همزمان با سفر منوچهر منگی، وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی به عمان، این اظهارات را ایراد کرد.

سارا شورد پس از آزادی از ایران و طی اقامت چند روز در مسقط، پایتخت عمان، راهی واشنگتن شد. سارا شورد و جاش فتوال و شین باوئر هنگام کوهنوردی در منطقه مرزی کردستان عراق و ایران توسط ماموران مرزی ایران بازداشت شدند.

در ۱۹ مهر ماه ۱۳۸۹ منگی وارد عمان شد. منگی درباره اخبار منتشر شده مبنی بر عزیمت هیئتی از عمان به تهران برای گفت و گو درباره آزادی دو تبعه آمریکایی بازداشت شده در ایران، اظهار داشت: پرونده سه تبعه آمریکایی در حال طی کردن مراحل قضایی است. در طول این مدت مکاتباتی انجام شد. نکته جالب این است که می گویند در این گوشه دنیا برای کوهنوردی آمده اند و اسرار دارند بگویند این سه نفر کوهنورد بوده اند. این سه نفر هم مصاحبه می کنند و می گویند چون اینجا خیلی امن بود ما برای کوهنوردی آمده بودیم. طرف های مختلفی از جمله عمان، سنگال و برخی کشورهای دیگر این درخواست را داشتند که اگر راهی وجود داشته باشد خانم سارا شورد به قید ضمانت آزاد شود که با پروسه قضایی و تصمیم دادستان این اقدام (آزادی سارا شورد) صورت گرفت. ما با عمانی ها دائم در رفت و آمد هستیم. من هم طی دو هفته آمده برای برگزاری کمیسیون مشترک اقتصادی دو کشور عازم مسقط هستم.

● در ۱۵ آذر ۱۳۸۹ دیدار رابرت گیتس با سلطان عمان انجام گرفت. بر اساس گزارش روتترز، یک مسؤول آمریکایی در اینباره گفت قرار است گیتس در این دیدار موضوعات مهمی نظیر ایران، عراق،

یمن و افغانستان را در رأس گفتگوهای خود قرار دهد. کارشناسان مسائل سیاسی اعتقاد دارند ادامه سیاست های دوجانبه تشویق و اعمال فشار با همان هویج و چماق بر ضد ایران از مهم ترین اهداف سفر این مقام آمریکایی به منطقه خلیج فارس است.

همزمان با این دیدار و در همان تاریخ، مذاکرات ایران با گروه ۵+۱ درباره برنامه هسته‌ای ایران آغاز شد. ایران اعلام کرده است، مانند مذاکرات پیشین، در مورد حقوق اساسی ملت ایران مذاکره نخواهد کرد.

در شهریور سال ۱۳۹۰ دو کوهنورد آمریکایی آزاد شدند. دو کوهنورد آمریکایی وارد شهر مسقط پایتخت کشور عمان شدند و از عمان رهسپار آمریکا گشتند. این دو کوه نورد، در پی صدور قرار وثیقه ۵ میلیارد ریالی برای هر کدام، عصر چهارشنبه ۳۰ شهریور آزاد شده اند.

باراک اوباما نیز گفت: «...من از آزادی شین باور و جاش فتال از زندان، در ایران، استقبال می کنم و بسیار خوشحالم که آنها به خانواده ها و عزیزان شان پیوسته اند». همچنین باراک اوباما از سلطان قابوس بن سعید، سلطان عمان، جلال طالبانی، رئیس جمهوری عراق و مقامات دولت سوئیس که در آزادی این دو زندانی نقش داشته اند تشکر کرد.

● در ۹ شهریور ۱۳۹۱ خامنه‌ای با باتکی مون و معاون آمریکایی او دیدار کرد. او با اشاره به سابقه تمدن و فرهنگ ایران، خاطر نشان کرد: با توجه به جایگاه مهم و پرتر ملت ایران در مسائل فرهنگی و تمدنی، جمهوری اسلامی ایران زمینه بسیار خوبی برای گسترش فرهنگ و تمدن انسانی، برخاسته از اسلام را دارد.

به گزارش «تاسناک»، در ادامه، او با اشاره به تکرانی های مشترک بشریت از جمله موضوع خلع سلاح اتمی، تأکید کرد که همواره جمهوری اسلامی ایران بر موضوع «خاورمیانه عاری از سلاح اتمی» اصرار دارد و سازمان ملل متحد باید در خصوص رفع تکرانی های موجود در زمینه سلاح اتمی، تلاش جدی انجام دهد. با اشاره به تجهیز رژیم صهیونیستی به سلاح اتمی از جانب آمریکا و برخی قدرتهای دیگر، او خاطر نشان کرد: این موضوع، خطر بزرگی برای منطقه است و از سازمان ملل متحد انتظار است که در این خصوص اقدامی انجام دهد. متأسفانه ترکیب سازمان ملل متحد معیوب است و زورگوترین قدرتهای دنیا، که دارای سلاح اتمی و سابقه استفاده از آن نیز هستند بر شورای امنیت مسلط شده اند.

در بخش دیگری از سخنان خود، او به صحبت های دبیر کل سازمان ملل متحد در مورد موضوع هسته‌ای ایران اشاره کرد و افزود: امریکاییها اطلاع کامل دارند که ایران به دنبال سلاح هسته‌ای نیست و فقط به دنبال بهانه جویی هستند. باز با اشاره به همکاریهای وسیع ایران با آژانس بین المللی انرژی اتمی، او گفت: آژانس براساس مقررات خود، موظف است از لحاظ علمی و فنی به جمهوری اسلامی ایران کمک کند. اما آژانس بین المللی انرژی اتمی، نه تنها این کار را نکرده بلکه دائماً کارشنکی می کند. غریبها اعتراف می کنند به خرابکاری اینترنتی و فنی از طریق برخی بدافزارها از جمله استاکس نت، دست زده اند. پس چرا آژانس بین المللی انرژی اتمی در این خصوص موضع گیری نکرد؟ توقع این بود که با تهدید ایران به جنگ، توسط آمریکا، سازمان ملل سریعاً مقابله کند، او، با تأکید مجدد بر موضع رژیم در باره «منوعیت ساخت و بکار گیری سلاح اتمی» گفت: این موضع براساس اعتقادات دینی و نه برای خوش آمد آمریکا و کشورهای غربی است. در مورد موضوع «خلع سلاح اتمی» ملاحظه هیچ قدرتی را نکنید و از فرصتی که اکنون برای شما فراهم شده است، به درستی استفاده کنید.

دبیر کل سازمان ملل متحد، با اظهار تکرانی نسبت به فرجامی که مسئله هسته‌ای ایران ممکن است پیدا کند، خواستار

همکاری بیشتر ایران با آژانس بین المللی انرژی اتمی و گروه ۵+۱ شد. طرفه این که در همان زمان، او مشغول گفتگوهای محرمانه با امریکا - بنابر گزارشی که تاریخ نخستین گفتگوی محرمانه را تابستان ۱۳۹۱ ذکر می کند- بوده است. افزون بر این، امر در خور توجه این که، در دیدار باتکی مون با خامنه‌ای، جفری فلتمن معاون باتکی، همراه او بوده است. بجا است با جفری فلتمن و کارنامه او آشنا شویم. از جمله بدین خاطر که در تاریخ شهریور سال ۹۲، همراه سلطان عمان به ایران آمد و ملاقاتهایی بعمل آورد.

* جفری فلتمن و سلطان قابوس در ایران چه می کنند؟:

● مشرق نیوز، در همان تاریخ، معرفی نامه‌ای از جفری فلتمن انتشار داد. می گوئیم آن معرفی نامه را کامل تر کنیم: جفری فلتمن دیپلمات ارشد آمریکایی و معاون سابق وزیر خارجه آمریکا که معاون سیاسی دبیر کل سازمان ملل نیز هست، همزمان با سفر سلطان قابوس بن سعید پادشاه عمان، قرار است فردا با وزیر امور خارجه کشورمان دیدار کند اما این را که در دیدارهای دیپلماتیک اینها چه خواهد گذشت، مرور زمان روشن خواهد کرد.

براساس اخبار منتشر شده، جفری فلتمن معاون سیاسی دبیر کل سازمان ملل قرار است در سفری به کشورهای منطقه، برای رایزنی با وزیر امور خارجه ایران پیرامون تحولات مصر، سوریه و لبنان، امشب وارد تهران می شود.

جفری فلتمن کیست؟ جفری فلتمن دیپلمات کهنه کار وزارت خارجه آمریکاست که سال گذشته به عنوان معاون سیاسی بان کی مون جایگزین لین پاسکونه، دیپلمات دیگر آمریکایی شد. فلتمن یهودی بیش از ۲۷ سال تجربه فعالیت سیاسی و دیپلماتیک دارد و خاورمیانه و اروپای شرقی از حوزه های تخصصی وی محسوب می شود. از این رو، کار دیپلماتیک وی بیش تر در این مناطق بوده است. وی سفیر آمریکا در لبنان، نماینده آمریکا در کردستان عراق و استان اربیل، کنسول آمریکا در فلسطین اشغالی و همچنین دیپلمات ایالات متحده در کشورهای تونس، مجارستان و هائیتی نیز بوده است. وی به زبان های عربی، فرانسه، مجاری تسلط کامل داشته و با زبان فارسی نیز آشنایی دارد.

● مأموریت های فلتمن در خاورمیانه / «کلاغ» شوم لبنانی ها:

جفری فلتمن در سال ۲۰۰۳ و در اوج عملیات اشغال عراق، بصورت داوطلبانه به این کشور رفت و در دفتر حاکم آمریکایی شهر اربیل عراق، کار خود را آغاز کرد. منطقه کردستان عراق با تلاش های فلتمن به یکی از مناطق امن برای رفت و آمد جاسوس های سیا و موساد تبدیل شد. فلتمن به نیابت از دولت آمریکا، تمام تلاش خود را برای تجزیه کردستان عراق زیر عنوان اقلیم خودمختار کردستان عراق و در نهایت طرح آمریکایی - اسرائیلی کردستان بزرگ، به کار بست. در لبنان نیز، فلتمن که در جریان جنگ ۳۳ روزه به عنوان سفیر آمریکا در این کشور حضور داشت، نقش اساسی در پیش برد اهداف آمریکا و اسرائیل در اختلاف آفکنی میان جریان های سیاسی داخل لبنان، ایفا کرد. فلتمن در لبنان خود را به جریان ۱۴ مارس بسیار نزدیک کرد و برای ایجاد جبهه ضد مقاومت در این کشور سنگ تمام گذاشت. دخالت های فلتمن در امور داخلی لبنان به جایی رسید که سید حسن نصرالله در یکی از سخنرانی های خود به شیطنت های این دیپلمات آمریکایی واکش نشان داد و او را «دشمن خطرناک» خواند که تأمین مالی دروغ پردازان رسانه ها و کانال های ماهواره ای را برعهده دارد.

سید حسن نصرالله در یکی از سخنرانی هایش تأکید کرد: من از همین تریبون به

تمام دروغ پردازان و دروغگویان جهان عرب چه آنها که در رسانه ها و مطبوعات کار می کنند و چه آنها که در کانال های ماهواره ای مشغول بکار هستند و با پول جفری فلتمن قلم می زنند، می گویم: تاکنون در هیچ یک از کشورهای عربی نه تنها دخالت نظامی که هیچگونه دخالتی نداشته ایم و اگر زمانی این اتفاق روی دهد، جامعه بین المللی بداند که این جرات را داریم که بگویم در فلان کشور حضور داشته و جنگیده ایم و شهید داده ایم.

دخالت های فلتمن در اوضاع داخلی لبنان به حدی است که لبنانی ها او را «کلاغ» می خوانند، چرا که معتقدند که هر جا که فلتمن پا بگذارد، خرابی و ویرانی بعد از حضور وی در آنجا آشکار خواهد شد، فلتمن حتی بعد از انتصاب به سمت معاونت وزارت خارجه آمریکا نیز لبنان را یکی از محوری ترین عرصه های فعالیت خود قرار داد.

در تابستان ۲۰۱۲، فلتمن به بیروت رفت و در جمع «خواص» گفت: هدف سیاست آمریکا این است که حزب الله منزوی بگردد. هر شخص و گروهی که در منزوی کردن حزب الله بکوشد، از حمایت آمریکا ندارد، بدین خاطر است که فلتمن گفته است نباید اجازه داد حکومت لبنان دست نشانده حزب الله بگردد. آمریکا و دولت سعودی نیز توانسته اند دولت مطلوب خود را بر سر کار بیاورند.

● فلتمن استراتژ آمریکا در خاورمیانه بود. حکومت اوپاما به او مأموریت داد «میلیشیای اسلامی» (= گروه های مسلح) تشکیل دهد و آنها را آماده مداخله در هر کشور خاورمیانه و حوزه خلیج فارس، بر ضد رژیم آن کشور، کند. مأموریت اول این «میلیشیا» در سوریه است.

فلتمن که زبان مجارستانی را نیز می داند، خاورمیانه و اروپای شرقی، دو حوزه دوران خدمت او بوده اند. او در سفارت آمریکا در اسرائیل نیز (۲۰۰۰ تا ۲۰۰۱)، دستیار مارتین ایندیک، سفیر آمریکا در اسرائیل بوده است. پیش از آن، از ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۰، رئیس اداره سیاسی و اقتصادی سفارت آمریکا در تونس بوده است. و پیش از آن، از ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۸، در سفارت آمریکا در اسرائیل خدمت کرده و موضوع کارش مسائل اقتصادی نوار غزه بوده است.

● جفری فلتمن بلند پایه ترین مقام سیاسی آمریکایی است که از زمان پیروزی انقلاب اسلامی به ایران سفر کرده است. معاون سیاسی دبیر کل سازمان ملل از جمله سمت هایی است که همواره تحت نظارت مستقیم آمریکا از به دیپلمات های این کشور سپرده شده یا دیپلمات دیگری با تأیید آمریکا منصوب شده است تا در قالب سازمان ملل، منافع آمریکا و برنامه های واشنگتن در مناطق مختلف جهان پیکری شود. به عبارت دیگر تعیین فلتمن به عنوان مشاور سیاسی بان کی مون، به دولت آمریکا بیشتر در راستای سیاست های خود قرار دهد و او را تحت نظارت دانسی خود بگیرد. به همین علت است که فلتمن در تمامی دیدارهای مهم بان کی مون حضور دارد که از جمله این دیدارها حضور او، در تهران، برای شرکت در اجلاس غیر متعهد، بود.

● دیدار جفری فلتمن و بان کی مون با رهبر انقلاب در حاشیه اجلاس غیر متعهد: گفته می شود مارتین نسیر کی سخنگوی سازمان ملل، فلتمن را در این دیدار همراهی خواهد کرد. فلتمن پارسال هم برای شرکت در اجلاس سران جنبش عدم تعهد و همراه بان کی مون دبیر کل سازمان ملل به تهران آمده بود و در دیدار دبیر کل سازمان با رهبر انقلاب نیز حضور داشت. سفر امسال فلتمن به تهران همزمان با سفر سلطان قابوس، پادشاه عمان، به ایران انجام می شود. به مناسبت، خبرهایی در باره پیام اوپاما توسط سلطان قابوس برای دکتر روحانی، انتشار یافته اند. او به عنوان میانجی ایران و آمریکا به ایران می آید. دنباله دارد.



دولت رانت خوار، جز فرصت برای رانت خواری ایجاد نمی کند:

* نقدینگی به ۵۳۰ هزار میلیارد تومان رسید:

در ۱۶ دی، سیف، رئیس کل بانک مرکزی گفته است: بنا به آمار میزان نقدینگی ۵۳۰ هزار میلیارد تومان است که بیش نیمی کر دیم روند رشد نقدینگی نسبت به سال گذشته از کاهش شش درصدی برخوردار و به ۲۳ درصد برسد.

انقلاب اسلامی وقتتی میزان نقدینه همچنان رو به افزایش است و این بدان معنی است که حکومت درآمد برای پرداخت هزینه های خود ندارد و از بانک مرکزی پول می گیرد و خرج می کند، چگونه نرخ تورم کاهش یافته است؟ حکومتی که مدعی بود بنایش بر راست گفتن به مردم است، چرا با پرداخت یارانه به برخی کالاها - که در حقیقت پیش خور کردن ثروت ملی است - به اصطلاح از نرخ تورم می گاهد؟ با گذاشتن یا در جای پای حکومت های پیشین، جز روند تخریب اقتصاد تولید محور نیست که می تواند ادامه پیدا کند.

* گزارش تحقیقی از فعالیت سرمایه دارانی که دو ساله به ثروت افسانه ای رسیدند. پول نفت به جیب چه کسانی رفت؟

در ۱۴ دی ۹۲، اقتصاد ایران از صفای فراهانی نقل کرده است: اگر کسی بخواهد ثروت ۳ هزار میلیارد تومانی را بدست آورد باید حداقل ۳۰ سال به میزان سالانه ۱ میلیارد تومان پس انداز کند. او اقتدار مصدق را بر سبب بازگان ارجح می داند و بر اساس همین صفت جاودانه مصدق به بر خورد سخت با مفاسد اقتصادی اعتقاد دارد و می گوید: «طی سال های گذشته تجربی ها این فرصت را به وجود آورد تا بر خی رانت جوئی کنند و درخت رانت را به جنگلی بزرگ بدل سازند.»

اما اسدالله عسگر اولادی هم در مواجهه به ثروت مندان نوظهور انگشت حیرت به دهان می گیرد. اسدالله عسگر اولادی در کتاب خاطراتش به نام «فرجام بازار» که به تازگی منتشر شده می گوید: «من نمی دانم این سرمایه داران نورسته از کجا آمده اند. اینها روی زمین سرمایه ندارند.» از ابتدای جریان جیب سیاسی تا انتهای خط راست اقتصادی همگی مبهوت ثروت اندوزی های ناگهانی جوانان کم سن و سالی شده اند که طی سال های گذشته ستاره اقبالشان در آسمان اقتصاد ایران طلوع کرده است. رضا ضراب، بابک زنجانی، محمد زنوزی مطلق، مه آفرید امیر خسروی، حسین هدایتی دولایی و علی انصاری معروف ترین سرمایه داران نورسته ایرانی به شمار می آیند که طی سه سال گذشته نامشان با حروف اول به صفحات روزنامه ها رسیده است. اما هیچکدام از این گروه به اندازه بابک زنجانی ثروت افسانه ای در اختیار نداشته اند و به آن نمی بالیدند. او در حالی به ثروت افسانه ای رسیده که دولت حسین روحانی بحرانی ترین دوران فعالیتش را پشت سر می گذارد.

آخرین عددی که برای بودجه جاری و عملیاتی سال ۹۳ اعلام شده، نزدیک به ۱۹۴ هزار میلیارد تومان است. بر اساس گفته های وزیر راه و شهر سازی برای پیشرفت پروژه های مسکن مهر به ۵۴ هزار میلیارد تومان نیاز است. بودجه عمرانی که سال

تا دو سه ماه آینده؟

بر اساس این معامله مقدار ۵۰۰ تن طلا به ارزش ۸۰ میلیون دلار خریداری و مبلغ ۱۲ میلیون دلار به آنها پرداخت می شود. مقرر می شود الباقی مبلغ پس از تأیید عیار طلا از سوی «رئیس فنی طلا» در دبی، به فروشنده پرداخت شود.

بانک زنجانی یک هوایمای باربری ارباس F2B30A باری به شماره پرواز ۷۵۵/۵۶KZU با خدمه متعلق به شرکت هوایمایی ULG CARGO AIRLINE تر کیه به کشور غنا می فرستد. طلاها توسط سه نماینده زنجانی آزمایش و پس از تأیید کارشناسان گمرک در صندوق های مخصوص حمل طلا، بسته بندی و بارگیری می شوند.

مسیر رفت و برگشت هوایمای مذکور توسط شرکت هوایمایی ULG CARGO AIRLINE فرودگاه های صیها استانبول، بن غازی لیبی، کونوگا اکرا و در برگشت، فرودگاه های کونوگا اکرا، آتاتورک استانبول، امام خمینی (ره) تهران و دبی در امارات اعلام و تعیین می شود. با وجودی که مشخصاً در مسیر برگشت نام فرودگاه آتاتورک استانبول قید شده بود، اما زمانی که هوایمیا برای ساعاتی در استانبول توقف می کند، در اقدامی مشکوک، دلیل فرودت قصص فنی هوایمیا عنوان می شود.

همان زمان پرس تی وی به نقل از دادستان ترکیه مستقر در ساکیر کوی استانبول گزارش می دهد، شخصی به نام دوغلو که از کارمندان هلدینگ بابک زنجانی در ترکیه است، اعلام کرده است، قرار بود ۵۰۰ کیلو از این محموله در استانبول تخلیه شده و باقی به ایران حمل شود. این در حالی است که بر اساس مقررات بین المللی، این هوایمیا اجازه تخلیه بار به جز در کشور مقصد (امارات) را نداشته است.

سوال اصلی اینجاست که چرا آنها تصمیم گرفتند به جای پرواز مستقیم از غنا به امارات (مشکلی در انجام پرواز مستقیم وجود نداشته) به استانبول رفته، در آنجا با سروصدای زیاد، رسانه های گروهی از جریان حمل طلاها با خبر شوند و به دروغ محل تخلیه به جای امارات ایران اعلام شود؟ بر اساس مقررات بین المللی این طلاها باید در کشور امارات با تأییدیه «ریفنازی دبی» (پالایشگاه طلا) و با تنظیم صورتجلسه از صندوق ها خارج شوند.

انتشار و انعکاس گسترده توقیف طلا در ترکیه توسط کارتل های رسانه ای صهیونیستی در جهان موجب می شود تا تهاوت طلا با ایران تحریم شود و قیمت طلا در بازار داخل به طرز سرسام آوری افزایش پیدا کند. به این ترتیب آنچه بابک زنجانی اندوخته بود، ارزشی چند برابر به خود می گیرد.

● طلاهای قلابی: بابک زنجانی پس از رفع توقیف ساختگی طلاها در ترکیه و حمل آن به دبی توسط همان هوایمایی که از ابتدا مسئول حمل آن بود، طلاها را مدیر عامل ایرانی وقت شرکت Swift Investment & Development LTD دبی با تنظیم صورتجلسه به همراه دو نفر از مدیران شرکت هوایمایی ULG Cargo و پنج نفر از ماموران گمرک دبی آزمایش می کنند. بعد از گذشت دو روز از تخریب محموله از گمرکات دبی، آقای زنجانی به یکباره مدعی می شود طلاها قلابی بوده است. در حالی که از ۱۹ ژانویه ۲۰۱۳ تا به امروز از ارائه گزارش پالایشگاه طلای دبی و اثبات مدعیای خود ظفره رفته است. به این ترتیب او باقی مانده بدهی خود بابت خرید طلاها در غنا را نیز پرداخت نمی کند.

شکل گیری تحریمها: پس از بهره برداری رسانه ای از این موضوع و آزاد شدن هوایمیا و عودت داده شدن طلاها به بابک زنجانی، دولت آمریکا مدعی شد که ایران در مقابل فروش نفت و گاز خود، مبالغی را به صورت طلا دریافت می کند. با همین بهانه تحریم طلای ایران ابلغ و عملی شد. در حالی که از این رهگذر بابک زنجانی و نزدیکان

وی که مدت ها به جمع آوری هنگفت طلا پرداخته بودند، با افزایش ناگهانی قیمت طلا در ایران به ثروتی نجومی دست پیدا کردند.

دریافت وام با پول های نفت ایران: پس از دستگیری زنجانی فردی در دفاع از وی در صفحه شخصی او مدعی شد: «در حالی که نمی توان یک دلار وارد ایران کرد، بابک زنجانی چطور می تواند پول های نفت را به ایران پس بدهد.» این در حالی است که بر اساس گزارش های دریافتی الف، بابک زنجانی از طریق اعتباری که پول های بلوکه شده برای وی فراهم کرده، از سه بانک اروپایی وام هایی کلان دریافت کرده است.

به این ترتیب او نه تنها از رفع تحریمها و آزاد شدن پول های نفتی که نزد وی است، خوشحال نخواهد شد، بلکه در این صورت مجبور است وام های دریافتی اروپایی را که در تاجیکستان، ترکیه و چند کشور دیگر سرمایه گذاری کرده پس دهد. مهمتر اینکه باید پرسید، در صورتی که غرب اعتقاد داشته بابک زنجانی برای دولت ایران کار می کرده و به همین بهانه این مبالغ را بلوکه کرده است، با چه توجیهی این وامها را در اختیار او قرار داده اند؟!

انقلاب اسلامی: روشن است که سایت توکل نقل می کند بابک زنجانی را پوشش مافیاهای نظامی - مالی و بیت خامنه ای کند. وگرنه با وجود هشدار مرتب در این باره که اقتصاد مصرف محور اقتصادی است که برای رانت خواری فرصت ایجاد می کند و در چنین اقتصادی، تحریمها بهترین فرصت برای ایجاد فرصتهای بزرگ رانت خواری است، مدعی ولایت مطلقه و حکومت «یکدست» او نه کور بوندند که نتوانند بخوانند و نه کر بوندند که نتوانند بشنوند. ظرف ۸ سال، ۶۰۰ میلیارد دلار پول از کشور خارج شده است. این پول را بابک زنجانی که یکی از انتهای فعل بوده، خارج نکرده است. مافیاهای نظامی - مالی خارج کرده اند و خامنه ای که نورزین تحریم و دورزننگان تحریم را ستایش می کرد، تنها ستایش از بابک زنجانی نبود. هم اکنون هم جناح طرفدار روریروئی نگرانی اولش این است که فرصتهای رانت خواری از دست بروند.

و اینک تجاوزها به حقوق انسان:

وقتی «اقتدار» نترسیدن از افکار عمومی معنی می شود و خمینی بخاطر صدور دستور کشتن چند هزار زندانی ستایش می شود:

در ۳ دی ۹۲، به گزارش ایلنا، جمعی از کارگران مخابرات روستایی در اعتراض به خوداری شرکت مخابرات ایران از اجرای قانون بودجه سال ۹۲ در مقابل ساختمان مجلس شورای اسلامی تجمع کردند. در اجتماع امروز همچنین تجمع کنندگان، با سردادن شعارهایی چون «تأمین اجتماعی حمایت، حمایت» و «شرکت مخابرات خجالت، خجالت» خواسته های صنفی خود را مطرح کردند.

در ۵ دی ۹۲، به گزارش ایلنا، ۳۰۰ کارگر پلی آریل اصفهان در چهارمین روز از دور سوم اعتراضات شان، در واکنش به سیاست کوچک سازی کارخانه و تصمیم

کارفرما مبنی بر جداسازی شرکت های زیر مجموعه، بار دیگر در محوطه کارخانه تجمع کردند.

در ۷ دی ۹۲، به گزارش ایلنا، حدود ۱۰۰ نفر از کارگران نیروگاه دماوند در واکنش به بی توجهی به اعتراضات گذشته شان، بار دیگر در مقابل درب ورودی این نیروگاه تجمع کردند. ۵۱۰۰ کارگر شاغل در این نیروگاه بیش از یک سال است بابت معوقات پراکنده حقوقی طی سال های ۹۰ تا ۹۱، از جمله اضافه کاری، عیدی، پاداش و بن کارگری از این نیروگاه طلبکارند.

در ۷ دی ۹۲، به گزارش دادگاه انقلاب زاهدان، مولوی «فتحی محمد نقشبندی» امام جمعه اهل سنت راسک در سیستان و بلوچستان را به ۱۵ سال زندان و تبعید به خلیج محکوم کرد.

در ۸ دی ۹۲، به گزارش ایلنا، در پی تجمع اعتراضی صبح روز گذشته کارگران نیروگاه دماوند تهران، کارفرما ۲۰ درصد از مطالبات کارگران را پرداخت کرد. با وساطت فرمانداری پاکدشت کارگران معترض به کار خود بازگشتند.

در ۹ دی ۹۲، به گزارش ایلنا، رئیس شورای اسلامی کار کارخانه روغن نباتی قو از تجمع حدود ۱۵۰ نفر از کارگران این کارخانه به دلیل بی نظمی در پرداخت حقوق و سایر مطالبات صنفی شان خبر داد.

در ۹ دی ۹۲، به گزارش دانشجویان، نشریه دانشجویی بامداد (دانشگاه رازی کرمانشاه) بعد از انتشار دو شماره، به علت انتشار ویژه نامه ۲۳ آذر که مربوط به تجمع و جلسه دانشجویان دانشگاه مازندران با هیئت بازرسان وزارت علوم بود، توقیف شد.

در ۹ دی ۹۲، به گزارش مجذوبان نور، در پی اقامه دعوی کسری نوری و صالح الدین مرادی علیه دو روحانی مسبب حادثه سال ۹۰ در کوار، بیش از ۴۰ درویش سلسله نعمت الهی گنابادی، در نامه ای خطاب به دادستانی ویژه روحانیت، خواستار محاکمه این دو روحانی شدند.

در ۹ دی ۹۲ به گزارش مجذوبان نور، در اوش در این شکواییه از دادستان ویژه روحانیت شیراز خواسته اند تا محمدرضا شهبازی و علی قاتنی را به دلیل تحریک بسیجیان شهرستان کوار به شورش علیه در اوش، تحت تعقیب قرار داده و محاکمه کنند. در اوش در متن شکایت خود علیه این دو روحانی که از قم به آن شهرستان رفته بودند نوشته اند: «این افراد به جای تبلیغ دین، با سوءاستفاده از موقعیت و جایگاه خود، ضمن طرح مطالبی علیه مکتب عرفان و تصوف در منابر و مجالس مذهبی، جوانان پایگاه های بسیج منطقه را علیه در اوش و پیروان سلسله نعمت الهی گنابادی تحریک می کردند که منجر به واقعه شهر یور ۹۰ در شهرستان کوار و کشته شدن یک درویش به نام مهتدس وحید بنایی و جراحت شدید سه تن دیگر از در اوش بر اثر شلیک گلوله جنگی شد.»

در ۱۱ دی ۹۲، به گزارش دیگر بان، فرمانده بسیج فر مانده وقت حوزه ۱۱۷ «نینوا» ناحیه «قدس» سپاه تهران که نامش فاش شده، در گفتگو با سایت رسمی سپاه تهران به تشریح جزئیات درگیری ۲۵ خرداد سال ۸۸ نیروی های بسیج حوزه ۱۱۷ «نینوا» با معترضان پرداخته است. مهم ترین اظهارات این فرمانده بسیج: تجمع کنندگان مقابل پایگاه بسیج مسلح بودند و به سمت نیروی های بسیج شلیک می کردند و تعدادی از لیدرها مسلح بودند و به صورت نامحسوس از لابه لای جمعیت شلیک می کردند.

معترضان از دیوار پایگاه بالا می آمدند و می گفتند که ما می دانیم این تیراندازی شما مشقی است ولی از سوی دیگر عده ای از مردم تیر می خوردند. ما مجبور به دفاع شدیم و مجبور شدیم چند نفر از آشوبگرانی که داخل حوزه وارد شده بودند را از کمر به پایین هدف قرار بدهیم. انقلاب اسلامی: دروغگویی او آشکار است. از جمله به دلیل این امر واقع که کشته شده ها و زخمی ها از کمر به بالا تیر خورده اند.



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی و یکمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

« سرمایه داران » - بازرگانان، دارندگان انحصار، مقاطعه کاران و نور چشمی های سیاسی - بود. تورم، مالیات سنگین و سایر اقدامهای او موجب پایین آمدن سطح زندگی شد.

میلیسبو: امریکاییان در ایران

سلطنت رضا شاه پهلوی، (۱۹۲۵-۱۹۴۱/۱۳۰۴-۱۳۲۰)، در معرض ارزیابیهای متضاد قرار گرفته است. دو نقل بالا شاهد صادقی بر این نکته اند. شاید یکی از دلایل امر آن باشد که مجموعه تا آن زمان بی سابقه دولت، جامعه و اقتصاد، در گرمخانه توسعه فزاینده سرمایه داری وابسته در نظام جهانی و در حال دگرگونی رویدادهای دهه ۱۹۳۰ یکجا ذوب می شد. در خلال این دوره دولت خودکامه و نوپای رضا شاهی از کاهش سلطه مستقیم بریتانیا بهره گیری کرد و دست به توسعه صنعتی و زیر بنایی زد و به تقویت و کنترل قدرت دولت بر تمامی سطوح جامعه پرداخت. امری که از زمان اوج قدرت صفویه سابقه نداشت. این فرایند البته با تضادهای سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی همراه بود و بعضی از تضادها تا پایان سلطنت رضا شاه در ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰] ادامه یافت. و قبل از آنکه ارتش متفقین ایران را به اشغال در آورد با قدرت کامل جلوه کرد. در این فصل می خواهیم با ارائه ی طیف متضاد داورهای مربوط به این دوره به تشریح دولت ایران، ساختار طبقاتی، رابطه با غرب، ناکامی جنبشهای اجتماعی در چارچوب توسعه وابسته و فشرده گی نیروهای اجتماعی که تا حد زیادی زیر کنترل دودمان جدید پهلوی بودند، بپردازیم.

استبداد نظامی، تجدد و غرب گرایی

دولت ایران در زمان سلطنت رضا شاه در مقایسه با ملاکهای ناخوشایند سلسله قاجار، به قدرت سیاسی و اقتصادی بزرگی دست یافت. سرانجام، قدرتها در دست شاه متمرکز گردید، شاهی که خاستگاه نهادین و کلیدی او، ارتش بود. به همین سبب می توانیم رژیم رضا شاهی را استبداد نظامی (military autocracy) بنامیم. سلطه و سبطه قدرتمند دولت در داخل کشور، خود را برای مداخلات در امور اقتصادی - اعم از صنعتی یا زیربنایی - هموار نمود. در توجیه ایدئولوژیکی اصلاحات پادمانه قضایی؛ آموزشی و سایر نهادهای مشمول روند «تجدد خواهی» آمیزه متناقضی از ناسیونالیسم غریب دینی و غرب گرایی اقامه شده است. در نهایت نیز مجموعه این عوامل، دولت و دیوان سالاری جدیدش را به درون زندگی مردم شهر، روستا و قبیله وارد ساخت.

اصلاح بنیادین رضا شاه، ایجاد ارتشی قدرتمند بود که قدرت دولت را در همه جا به اجرا در می آورد. آبتن (Joseph Upton) می گوید: بیشتر اصلاحات دیگر رضا شاهی از کوچک تا بزرگ در محدوده همین اقدام قرار می گیرد که به نحوی ارتش در آن نقش داشته است. (۱) از جمله اقدامات او اینها بودند: بالا بردن درآمدهای دولتی از طریق مالیات، بانکداری و فعالیتها ی کمرکی، بهبود بخشیدن به نظام ارتباطی از راه جاده سازی. احداث راه آهن سراسری ایران، احداث جاده های تازه، ایجاد خطوط تلگراف و شبکه تلفنی؛ اجباری کردن خدمت نظام وظیفه عمومی و سرباز گیری که خود مستلزم سازماندهی دوباره استانشا بود؛ ایجاد نظام قضایی، نظام آموزشی که هر دو اینها قدرت روحانیت را شدیداً تضعیف می کرد؛ مشارکت دادن زنان در آموزش و پرورش و اقتصاد و زندگی عمومی (اگرچه در انتخابات)؛ توسعه شبکه های بهداشتی و درمانی؛ و نو سازی شهرها و ایجاد نظم و امنیت با کشیدن خیابانهای پهن در محله های پر جمعیت شهرهای بزرگ. شاید بتوانیم این اقدام ها را فرایند (تجدد خواهی نظامی به رهبری دولت «بگذاریم، سمت و سوی این اقدام ها و نحوه طراحی و اجرا به گونه ای است که نامگذاری بالا و عنوان استبداد نظامی را توجیه می کند.

ارتش و دیوان سالاری و حکومت بطور اخص (کابینه و مجلس)، سه ستون نهادین نظام را تشکیل می دادند. ارتش از حالت اولیه فوج چند هزار نفره قزاق در دهه ۱۹۲۰ م / ۱۳۰۰ ش به ۱۲۶۰۰۰ مرد مسلح دائم تبدیل شد و در سال ۱۹۴۱ م / ۱۳۲۰ ش امکان بسیج تا ۴۰۰ هزار نفر نیز وجود داشت و این تعداد برای کشوری که جمعیت قتال اقتصادیش از ۵ میلیون مرد تجاوز نمی کرد، بسیار زیاد بود. خدمت نظام وظیفه اجباری دوساله (بعلاوه سالهایی که هر فرد جزو ارتش ذخیره یا قتال محسوب می شد) برای همه مردان جوان کشور، ایجاد نیرویی را آسان می ساخت. سربازانی که عمدتاً از روستاها و به اجبار به خدمت فراخوانده می شدند در شهر و در معرض زندگی شهری قرار می گرفتند، گاه اندکی سواد می آموختند و به کسب و کار نیز می پرداختند. ارقام رسمی بودجه نشان میدهد که بطور متوسط ۳۳/۵ درصد در آمد دولت در فاصله سالهای ۱۹۲۶-۱۹۴۱ م / ۱۳۰۵-۱۳۲۰ ش صرف ارتش شده است. بعلاوه، بخش بزرگی از درآمد نفت (که در بودجه ذکر نمی شد) صرف خرید تجهیزات گرانبه تسلیحاتی و ایجاد صنایع کوچک مهمات سازی در تهران و شهرهای دیگر می شد. امیران بلند پایه ارتش، پستهای کابینه و مقامهای کلیدی دستگاههای دولتی را بر می کردند، با آندوختن ثروتهای کلان، اعضای پر نفوذ طبقه حاکم می شدند و غالباً املاکی نیز به دست می آوردند. بطوری که خواهیم دید رضا شاه از این دستگاه عظیم نظامی مقدمتاً برای درهم شکستن جنبشهای اجتماعی داخلی و جبهه مخالف دولت در دهه های ۱۹۲۰ م / ۱۳۰۰ ش و ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش استفاده کرد (نیروهای منظم پلیس مخفی تازه تأسیس نیز ارتش را در این زمینه ها یاری می دادند)، اما همین ارتش قدر قدرت در برابر نیروهای قدرتمند تر خارجی که در ۱۹۳۱ م / ۱۳۲۰ ش ایران را اشغال کردند زبون ماند.

دیوان سالاری دومین رکن دولت رضا شاه بود که آن نیز مثل ارتش گسترش زیادی یافته، تجدید سازمان شده و بهتر از زمان قاجار آموزش دیده بود. دیوان سالاری پهلوی ۹۰ هزار کارمند غیر نظامی را در بر

می گرفت. در زمان قاجار، دستگاه دیوان سالاری، تیول شاهزادگان قاجاری و دودمانهای دیوانی قدیمی بود اما در زمان مورد بحث این در به روی طبقه های متوسط تحصیل کرده باز شد. البته باز هم حقوق دولتیان کم بود و رشوه و حق حساب، نظام دولتی را در تمام سطوح فلج می کرد. افراد رده های بالای دیوان سالاری بخشی از نخبگان حاکم بودند اما رده های میانی و پایینی، در واقع همان رده های میانی و پایینی جامعه مدنی بودند که غالباً معشیت خود را به سختی تأمین می کردند. عدم کارایی همگام با پیچیده تر شدن ماشین دولتی مساله سازتر شد. ناآشنایی به کار از یک سو و کنترل کامل دستگاه توسط شاه از سوی دیگر، مانع از آن می شد که وزارتخانه ها و دستگاههای دولتی کار عادی خود را انجام دهند. کنترل مرکز بر مناطق کشور از طریق بر هم زدن تقسیمات کشوری عصر قاجار صورت گرفت. به جای چهار ایالت، یازده استان به وجود آمد و استان نیز به شهر و بخشهای کوچکتر تقسیم شد. استانها و شهرستانها آزادی عمل چندانی نداشتند چون وزیر کشور در تهران، شهرداران و مقامهای شهری را تعیین می کرد هر چند به موجب قانون سال ۱۹۳۰ م / ۱۳۰۹ ش شهرداریها می توانستند درآمدهای محلی را در همانجا هزینه کنند. (۲)

گسترش دامنه دولت بدین شکل تنها از طریق دخالت آن در قلمرو آموزش و پرورش امکان پذیر شد. مدرسه های زیر کنترل روحانیت، که شکل عمده تحصیل در عصر قاجار بودند اهمیت خود را در حد زیادی از دست دادند. نخبگان و طبقه های متوسط ایران با آهنگی فزاینده به مدرسه های دولتی روی آوردند و در سطوح بالاتر تحصیلی به دانشگاه تازه تأسیس تهران، مدرسه های فنی و وزارتخانه های گوناگون، با دانشگاههای خارج رفتند. «کدی» با تشریح طبقاتی عمل کردن نظام آموزشی می نویسد: «کمتر از ۱۰ درصد جمعیت، به تحصیلات ابتدایی و کمتر از یک درصد به تحصیلات متوسطه می پرداخت» (۳)، که در همین حد، توسعه دامنه آموزش و پرورش، نیروی انسانی لازم دستگاههای رو به توسعه دولتی را تأمین می کرد اما در عین حال به پیدایش و رشد طبقه جدید روشنفکر و صاحبان مشاغل تخصصی [پزشکی و مهندسی] کمک می نمود. از این گذشته، دولت با استفاده از نظام آموزشی، جلو تفکر سیاسی آزاد را گرفت، نوعی هم رنگ جماعت شدن و همگونی را بر روشنفکران تحمیل کرد و برنامه تحصیلی را طوری تنظیم نمود که «چاپلوسی بنده وار، پشتیبانی تبلیغاتی و توجیه ایدئولوژیکی را» القا کند. (۴)

بی تردید رضا شاه تنها معمار اصلاحات دوره خود نبود. خاصه در نیمه نخست سلطنت خویش پشتیبانی مدیران کارآموده درون کابینه را با خود داشت و اینان در کنار مجلس رام و گوش به فرمان، سومین رکن سلطنت وی را تشکیل می دادند. برحسب ترین این مشاوران بلند پایه، علی اکبر داور، عبدالحسین خان تیمور تاش، سردار اسعد و فیروز میرزا بودند. فیروز میرزا تا سال ۱۹۲۹ م / ۱۳۰۸ ش که متعصب واقع شد وزیر دارایی بود آن سال توفیق و به جرم رشوه خواری محاکمه و اعدام شد. تیمور تاش در مقام وزیر دربار از ۱۹۲۶ م / ۱۳۰۵ ش تا ۱۹۳۲ م / ۱۳۱۱ ش خدمت کرد اما رضا شاه که از قدرت گیری فزاینده اش نگران شده بود وی را نیز به جرم رشوه خواری به زندان انداخت و در ۱۹۳۳ م / ۱۳۱۲ ش رسماً اعلام شد که بر اثر عارضه قلبی در گذشته است. سردار اسعد رئیس ایل بختیارگی که وزیر جنگ رضا شاه بود، نیز به همان نحو در ۱۹۳۳ م / ۱۳۱۲ ش بازداشت شد، اگر چه هرگز به جرمی متهم نشد. او سال بعد در زندان در گذشت. سرانجام، داور، معمار دادگستری نوین ایران که بعداً وزیر دارایی شد در ۱۹۳۷ م / ۱۳۱۶ ش به دنبال اختلافش با شاه بر سر سیاستگذاری اقتصادی، خود کشی کرد. همه این رجال به خاطر استقلال رأی و ظرفیتی که برای محبوبیت داشتند مورد بدگمانی رضا شاه بودند و به دستور او از گردونه قدرت به خارج برتاب شدند. تگاهی به فهرست سران کابینه در سالهای بعد از ۱۹۳۵ م / ۱۳۱۴ ش نشان می دهد که افراد مزبور صاحب رأی و اراده نبودند به همین سبب به درد کنترل استبدادی رضا شاهی می خوردند اما عیب کار آن بود که دسترسی رضا شاه را به اطلاعات حساس و مدیریت کاردان و لایق از میان می برد و زمینه برای سقوط وی در ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰] بدین ترتیب فراهم شد. (۵)

کنترل شاه بر مجلس و زندگی سیاسی عمومی نیز از همین الگو تبعیت می کرد اغلب چهره های برجسته نیمه دهه ۱۹۲۰ م / ۱۳۰۰ ش بسرعت از صحنه مجلس بر کنار شدند. در ۱۹۲۶ م / ۱۳۰۵ ش به جان مدرس سوء قصد شد که ناکام ماند. سپس در ۱۹۲۸-۱۹۲۹ م / ۱۳۰۷-۱۳۰۸ ش به دستور شاه وی را به نقطه دورستی تبعید و در ۱۹۲۸ م / ۱۳۱۷ ش مسموم کردند. اما صدای محمد مصدق، ناسیونالیست آزاد بخواه، در ۱۹۲۸ م / ۱۳۰۷ ش خاموش شد. از انتخاب مجدد او به نمایندگی مجلس ممانعت به عمل آمد و وی با کنار گیری از سیاست به ملک شخصی خود [در احمد آباد] رفت و در ۱۹۴۰-۱۹۴۱ [۱۳۲۰] در خانه اش تحت نظر قرار گرفت. سایر کسانی که جبهه مخالفان بالقوه را تشکیل می دادند، بازداشت شدند، به تبعید رفتند یا از زندگی سیاسی کناره گرفتند، آبتن می گوید: در مجموع، در دوره سلطنت رضا شاه چند صد مورد قتل سیاسی به دستور دولت واقع شده است. مجلس از همان آغاز کلاً به صورت مهر تأیید به دستورات و تیات شاهانه درآمد. چهار حزب سیاسی که در اواخر دهه ۱۹۲۰/۱۳۰۰ ش در مجلس نماینده داشتند همه اساساً طرفدار رژیم بودند اما با هم رضا شاه آنها را منحل کرد چون از آن بیم داشت که رقیبان وی در این حزبها متشکل شوند. نمایندگان مجلس هر دو سال یکبار انتخاب می شدند اما دیگر عضو حزب نبودند و حالت منفرد را داشتند. زمینداران، کسبه غیر بازاری و کارمندان بلند پایه ۸۴ درصد کل نمایندگان مجلس را در دوره رضا شاه تشکیل می دادند، در سال ۱۹۴۰ م / ۱۳۱۹ ش ابتدا در مجلس حضور نداشتند. انتخابات از مجلس ششم (۱۹۲۶ م / ۱۳۰۵ ش) تا مجلس سیزدهم (۱۹۴۰ م / ۱۳۱۹ ش) دقیقاً از جانب وزارت کشور و همکاری استانداران و فرمانداران تحت کنترل رضا شاه بود. رضا شاه بدین ترتیب ابزارها و ظواهر مشروعیت را نگاه داشت اما در عمل به عنوان یک «دیکتاتوری مشروطه» حکومت کرد. او هیچ نارضایتی سازمان یافته در درون

دولت را تحمل نداشت و بیرحمانه هر نوع نارضایتی از آنرا سرکوب می کرد. (۶)

یکی دیگر از ارکان نهادین رژیم جدید، منابع اقتصادیش بود، دامنه و مقیاس این منابع به مراتب از منابع دوره قاجار فراتر می رفت و به میزان این عصر صفویه در زمان شاه عباس بزرگ می رسید زمانی که انحصار ابریشم موجب تفوق اقتصادی کشور شده بود. کل درآمدهای دولتی در فاصله سالهای ۱۹۲۴-۱۹۴۱ م / ۱۳۰۳-۱۳۲۰ ش به بیش از ۱۵ برابر رسید یعنی از ۲۲۷ میلیون ریال در ۱۹۲۴ م / ۱۳۰۳ ش به ۳/۳ میلیارد ریال در ۱۹۴۱ م / ۱۳۲۰ ش افزایش یافت. (۷) در آمد نفت ده برابر شد و از ۴۶۹ هزار پوند استرلینگ در ۱۹۱۹-۱۹۲۰ م / ۱۲۹۸-۱۲۹۹ ش به ۴۲۷۱۰۰۰ میلیون پوند رسید. این تنها ۱۰ درصد (و شاید حداکثر ۲۵ درصد) در آمد دولت بود بنابراین بخش عمده درآمد دولتی از سایر منابع می آمد. فعالیت دولت در زمینه های اقتصادی - تجارت و صنعت انحصاری - ۲۸ درصد، مالیات ارضی ده تا ۲۰ درصد، گمرک حدود ۱۰ درصد، مالیات بردر آمد را تأمین می کرد. با توجه به مصرف همگانی و عمومی قند و چای، درآمد دولت از این رهگذر قابل توجه بود. (۸) در این دوره هزینه ها هم رشد عظیمی یافت و از ۵۲۶ میلیون ریال در ۱۹۲۸ م / ۱۳۰۷ ش به ۴/۱۷ میلیارد ریال در ۱۹۴۱ م / ۱۳۲۰ ش رسید. با افزایش هزینه ها، اولویتها نیز عوض شد. سرمایه گذاری دولت در صنعت و تجارت از ۱/۱ در صد بودجه در ۱۹۲۸ م / ۱۳۰۷ ش به ۲۴/۱ در صد بودجه در سال ۱۹۴۱ م / ۱۳۲۰ ش افزایش یافت در عوض هزینه های مستقیم دفاعی از ۴۰/۴ در صد بودجه در ۱۹۲۸ م / ۱۳۰۷ ش به ۱۴/۲ در صد کاهش یافت (البته رقم مطلق هزینه های دفاعی با هم در حال افزایش بود). در ۱۹۴۱ م / ۱۳۲۰ ش بخش عظیمی از بودجه صرف «ارتباطات» شد (۲۶/۶ درصد). یعنی از این ارتباطات در قلمرو هزینه های نظامی، در حالی که ۲۲ درصد بودجه صرف بهداشت و ۲/۹ درصد صرف کشاورزی می شد. در ۱۹۲۸ م / ۱۳۰۷ ش هیچ رقمی برای هزینه کردن کشاورزی پیش بینی نشده بود. بودجه که در ۱۹۲۵ م / ۱۳۰۴ ش تعادل داشت در ۱۹۴۱ م / ۱۳۲۰ - ۷۱۰ میلیون ریال (۳۹ میلیون دلار) کسری پیدا کرد. هزینه های عظیم نظامی، راه آهن و صنایع، علل عمده کسری بودجه بودند.

رضا شاه که راه آهن سراسری را مظهر عظمت قدرت دولتی خود، استقلال ملی، توسعه اقتصادی می دانست، برای تأمین هزینه های عظیم آن، تجارت خارجی، نرخ ارز، پول در گردش را در کنترل گرفت. در پایان دهه ۱۹۲۰ م / ۱۳۰۰ ش تراز پرداخته و ارزانی پول دچار نابسامانی شد. و از ۱۸۳۰ م / ۱۳۰۹ ش انحصار دولت بر تجارت خارجی برقرار گردید. دولت پیش از آنکه به کنترل داد و ستد خارجی علاقه مند باشد می خواست کسری بودجه را از میان بردارد و به یاری انحصار مزبور از دست آورد و مواد نیاز راه آهن را از خارج خریداری و وارد کند. انحصار تجارت افلامی خاص به سازمانهای دولتی با شرکتهای خصوصی واگذار شده بود. دولت در نیمه دهه ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش بزرگ سوم واردات و نیمی از صادرات کنترل مستقیم و غیر مستقیم داشت و طی دهه مزبور توانست تراز بازرگانی خارجی مازادی و لواندک به وجود آورد در ۱۹۳۶ م / ۱۳۱۵ ش برای اقسام گوناگون صادراتی نرخهای ارزی متفاوتی تعیین شد اما این امر بر روابط تجاری ایران تأثیر منفی گذاشت و دولت ناچار شد در زمینه تجارت خارجی با آلمان و شوروی وارد قراردادهای معامله با پایایی شود. در سال ۱۹۲۷-۱۹۲۸ م / ۱۳۰۶-۱۳۰۷ ش با ایجاد بانک ملی به یکی از آرزوهای دیرین ایرانیان جامعه عمل پوشانید، به بانک حق نشر اسکناس و تنظیم سیاست مالی کشور داده شد اینها همه اقدامهایی در مسیر تقویت ایران در رابطه ناپرابریش با قدرتهای محوری اقتصاد جهانی بود. رضاشاه می خواست بدین وسیله از میزان و حدت تأثیر بحران بزرگ بکاهد اما این اقدامها در چارچوب محدوده های خاصی انجام می گرفت و ما در ضمن بحث از جنبه های داخلی و بین المللی اقتصاد سیاسی، محدودیتهای مزبور را نشان خواهیم داد. (۹)

قدرت جدید دولت بر ثروت رئیس خود کامه نظام نیز تأثیر خود را گذاشت. در شاه در سال ۱۹۲۶ م / ۱۳۰۵ ش ضمن بیانات پارسایانه ای گفت: «ثروت موجب نارضایتی شدید فکری می شود. نمی گذارد شخص توجه خود را صرف منافع عمومی کند.» اما همین شخص در بیان سلطنت خویش در ۱۹۴۱ م / ۱۳۲۰ ش یکی از ثروتمند ترین افراد ایران بود. در بانک ملی موجودیهای او از یک میلیون ریال در ۱۹۳۰ م / ۱۳۰۹ ش به ۶۸۰ میلیون ریال (۷ میلیون پوند استرلینگ) در ۱۹۴۱ م / ۱۳۲۰ ش رسید. علاوه بر این، املاک وسیعی شامل ۳ میلیون جریب زمین داشت، «در کارخانه ها، شرکتهای انحصارهای متعدد داخلی سهام زیادی داشت که سود سرشاری را به همراه می آورد» (۱۰). رضا شاه در زمین خواری شهره خاص و عام بود. زمینداران از روی اکراه با ترس بخشی از املاک خود را به او «پیشکش» می کردند و رضا شاه از زمینهای سایر نقاط کشور پیشکشی آنها را جبران می کرد. تقریباً همه زمینهای استان مازندران (زادگاه رضا شاه) و بخشهای وسیعی از گیلان و گرگان، که مرکز تولید برنج ایران بود به مالکیت او قرار گرفت. ویلبر با تردید می گوید شاید رضا شاه «از همه شیوه هایی که مأموران متعصب او به نام شاه بر مردم روا می داشتند» آگاهی نداشته، اما از قول یکی از بستگانش می گوید: «شاه زمینهای وسیعی را مالک بود و به خاطر فتنی که باران در کشاورزی دارد، روزهای بارانی سراپا شوق می شد.» (۱۱)

در بن طرح مشروعیت نظام، آمیزه متناقض و ابهام آمیزی از ملی گرایی و غرب گرایی وجود داشت. البته در نظام بین المللی دهه ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش ناسیونالیسم جاذبه خاصی داشت و این جاذبه صرفاً به گونه های فاشیستی آن محدود نمی شد. بلکه مواردی در جهان سوم، نظیر ناسیونالیسم دولت مکزیک بعد از انقلاب ۱۹۱۰-۱۹۲۰ م / ۱۲۸۹-۱۲۹۹ ش و ناسیونالیسم آتاتورک در ترکیه نیز اینجا و آنجا وجود داشت. در



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی و یکمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

اقتصاد و ساختار طبقاتی

دهه ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش دوره کلیدی گذار از توسعه وابسته مابقی سرمایه داری عهد قاجار به توسعه وابسته سرمایه داری بعد از جنگ جهانی دوم است. بنابراین ماهیت و دامنه دگرگونیهای اقتصادی و طبقاتی در ساختار اجتماعی از اهمیت خاصی برخوردار است که صاحبزنان مختلف در این باره مواضع متفاوتی اتخاذ کرده اند. (۲۳) در این فصل به بررسی این موضوعها و بحثها می پردازیم و آنها را از منظر مفهوم پیشگفته مان یعنی توسعه وابسته عبور میدهیم. در این بخش یک رویه قضیه را به بحث می گذاریم یعنی ساختار طبقاتی را به شیوه تجربی و با توجه به وجه های تولید تجلیل می کنیم و در بخش بعدی به بحث در مورد موانعی می پردازیم که نظام جهانی پسر راه رشد ایران قرار داد. این دو بخش بر روی هم ملاکهای مرحله گذار توسعه وابسته را نشان می دهند و امکانات و محدودیتهای درونی و بیرونی آنرا به نمایش می گذارند. با آنکه به داده ای کاملاً موثق مربوط به این دوره دسترسی نبوده است، اما موارد تاریخ نگارانه به قدر کافی وجود دارد که ما بتوانیم نقشه ساختار طبقاتی ایران در دوره بین دو جنگ جهانی را ترسیم کنیم. داده های مربوط به جمعیت، نشان دهنده رشد مداوم همراه با جایجایی های مهم داخلی است. کل جمعیت ایران را در دوره ۱۹۰۰ - ۱۹۱۴ م / ۱۲۷۹ - ۱۲۹۳ ش ده میلیون نفر بر آورد کرده اند که این رقم در ۱۹۴۰ م / ۱۳۱۹ ش به ۱۴/۶ میلیون نفر رسیده یعنی تقریباً ۵۰ درصد رشد داشته است. نرخ کلی افزایش جمعیت کشور که در فاصله سالهای ۱۹۰۰ - ۱۹۲۶ م / ۱۲۷۹ - ۱۳۰۵ ش بر اثر قحطی و جنگ سالانه ۰/۸ درصد بوده در فاصله سالهای ۱۹۲۶ - ۱۹۴۰ م / ۱۳۰۵ - ۱۳۱۹ ش به نرخ چشمگیر ۱/۵ درصد رسیده است. در اینجا نیز تغییر و جایجایی قابل توجهی به چشم می خورد: در سال ۱۹۰۰ جمعیت شهر نشین ۲/۰۷ میلیون یعنی ۲۰/۹ درصد؛ جمعیت ایلی ۲/۴۷ میلیون یعنی ۲۵/۱ درصد؛ و جمعیت روستایی ۵/۳۳ میلیون یعنی ۵۴ درصد بوده است. بنا به برآوردهای سال ۱۹۴۰ م / ۱۳۱۹ ش، ایران دارای ۳/۲ میلیون جمعیت شهر نشین (۲۲ درصد)، تنها یک میلیون (۶/۹ درصد) جمعیت ایلی و ۱۰/۳۵ میلیون (۷۱/۱ درصد) جمعیت روستایی بوده است. و این آمار میزان عظیم یک جانشین شدن و نیمه تخت قابو شدن عشایر کشور را نشان می دهد. آمار نیروی کار نشان می دهد که بخش کشاورزی در ۱۹۰۶ م / ۱۲۸۵ ش ۹۰ درصد؛ در ۱۹۲۶ م / ۱۳۰۵ ش، ۸۵ درصد؛ در ۱۹۴۶ م / ۱۳۲۵ ش، ۷۵ درصد کل جمعیت کشور را تشکیل می داده هر چند تعداد مطلق کارگران کشاورزی از ۳،۴۳۱،۰۰۰ به ۳،۸۲۸،۰۰۰ نفر رسیده است. (۲۴) خدمت نظام وظیفه، ایجاد کارخانه ها و طرحهای پودمانه راه آهن، موجب ازدیاد سریع جمعیت شهری شد بطوری که در فاصله سالهای ۱۹۳۵ - ۱۹۴۰ م / ۱۳۱۴ - ۱۳۱۹ ش رشدی معادل ۳/۲ درصد داشته است، در حالی که رشد بخش روستایی طی همان مدت تنها ۱/۳ درصد بوده است / ۱۹۴۰ م / ۱۳۱۹ ش شش شهر جمعیتی متجاوز از یکصد هزار نفر داشته اند. آمارهای مختلف حکایت از آن دارند که تهران ۵۴۰ هزار نفر، اصفهان ۲۵۰ هزار نفر، تبریز ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر، مشهد و شیراز هر یک ۲۰۰ هزار نفر جمعیت داشته اند. شهر آبادان که به تازگی پایانه نفتی شده بود یکصد هزار جمعیت داشته است. بدین ترتیب می توان گفت جمعیت ایران تا اندازه ای در پایان دوره مورد بحث بیشتر شهری و صنعتی بوده است اما باز هم بخش بزرگی از جمعیت بر روی زمین کار می کرده است.

* وجه های تولید روستایی

دو وجه دیربای تولید روستایی در روستاهای ایران وجود داشته است: کشاورزی سهم بری دهقانی و چادر نشینی - شبانکارگی. این هر دو وجه موجودیت خود ادامه دادند، اولی تا حد زیادی دست نخورده باقی ماند در حالی که دومی به خاطر سیاست دولت در تخت قابو کردن عشایر دستخوش دگرگونی و بحران جدی شد. انواع اصلی زمینداری سده های شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ ش) تا نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش)، که در فصلهای دوم و چهارم مورد بررسی قرار گرفتند، در دوره ۱۹۲۵ - ۱۹۴۱ م / ۱۳۰۴ - ۱۳۲۰ ش نیز به همان صورت ادامه یافتند، اما در این دوره زمینهایی که در نسلک مالکان خصوصی بودند اهمیت بیشتری یافت. بنا به برآوردهای دهه های ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش و ۱۹۴۰ م / ۱۳۲۰ ش شاید بتوانیم نسبت تقریبی زمینها را به شرح زیر مشخص نماییم: زمینهای دولتی ۱۰ درصد؛ املاک موقوفه ۱۰ تا ۲۵ درصد؛ املاک خرده مالکی ۵ تا ۱۵ درصد؛ و املاک بزرگ ۵۰ تا ۸۰ درصد. (۲۵) تحول کلیدی این دوره، انسجام و رشد بزرگ مالکی و پیدایش املاک پهناور با مالک غایب بود رضا شاه خود با خرید و مصادره املاکی وسیع در این زمینه پیشقدم شد. زمینداران با اعمال نفوذ در برابر توانستند قبالة املاکی را که مالکیشان بر آنها محرز نبود به دست آورند. مهدی می گوید: ۳۷ خانواده در ۱۹۴۱ م / ۱۳۲۰ ش مالک ۲۰ هزار پارچه آبادی بودند. بنا بر آوردی که در سال ۱۹۴۹ م / ۱۳۲۸ ش از ۱۳۰۰ پارچه آبادی در اطراف تهران به عمل آمده است، ۵ درصد زمینداران، ۸۳ درصد زمینها را مالک بودند و ۸۵ درصد جمعیت این آبادیها، با بی زمین بودند (۶۰ درصد). یا کمتر از یک هکتار زمین داشتند (۲۵ درصد). (۲۶)

باز هم وجه تولید غالب در کشاورزی وجه سهم بری دهقانی بود که در فصل دوم در باره اش توضیح دادیم. لمیتون می گوید: سهم بری متداول ترین شکل رابطه میان دهقان و زمیندار است و سنجایی در بررسی ۱۹۳۴ م / ۱۳۱۳ ش خود غلبه این وجه تولید را در زمینهای زمینداران بزرگ و متوسط مورد تأیید قرار داده است. قانون مدنی ۱۹۳۴ م / ۱۳۱۳ ش سهم بری را تعریف کرده اما مشخص نکرده است که هر طرف به چه نسبتی سهم می برد. «قرار دادهها» معمولاً و بطور

مورد ایران، بنایی می گوید: ناسیونالیسم این دوره کشور یک پدیده متناقض بود چون از یک سو «بشدت غربگرا» بود و از سوی دیگر و در همان حال نسبت به غرب «بدگمانی و ناراضی» وجود داشت و نوعی بیگانه پرستی حکمفرما بود. (۱۲) رضا شاه در مسیر تقویت ایران در برابر غرب و خاصه تجاوز و تعرض دیرینه روسیه و بریتانیا، مفاهیم و اقیانیهای اقتصادی، سیاسی و قضایی بسیار زیادی را از غرب می گرفت. از لباس و معماری شهری تا قوانین مدنی و کیفری، نظامی، آموزشی، ایدئولوژیهای غیر دینی که شکوه دولت و ملت را پاس می داشتند، تا صنایع و تکنولوژی نوین همه از غرب گرفته می شد.

گرایش شخص رضا شاه نسبت به غرب، رابطه پیچیده عشق - نفرت بود. او در ۱۹۳۰ م / ۱۳۰۹ ش در سخنرانی خود خطاب به دانشجویانی که عازم دانشگاههای اروپا بودند «اخلاقیات» غرب را به شیوه حیرت انگیزی تحسین کرد.

هدف اصلی ما در اعزام شما به اروپا آن است که آموزش اخلاقی می بینید، چرا که می بینیم کشورهای غربی به مقام بلندی رسیده اند چون آموزش اخلاقی کامل و همه جانبه ای دارند. اگر فقط آموزش علوم بود نیازی به اعزام شما به خارج نداشتیم می توانستیم معلمان و استادان خارجی را استخدام کنیم. (۱۳)

در ادامه نطق خود اظهار امیدواری کرد که غرب بر ایرانیان تأثیر گذار باشد:

نمی خواهم ایرانیان را به نسخه بد یک اروپایی تبدیل کنم. این کار ضرورتی ندارد چون سنت های قدرتمندی پشت سر آنها قرار دارند. می خواهم از هموطنانم بهترین ایرانیان ممکن را بسازم / ازومی ندارد که بطور اخص شرقی باشند. هر کشوری قالبهای خاص خود را دارد که این قالب باید تحول یابد و اصلاح شود بطوری که در آن شهروندانی تربیت شوند که نسخه دیگران نباشند. افرادی با اعتماد به نفس بار آیند و از ملیت خود احساس غرور کنند. (۱۴)

در همان حال چنین احساس می کرد که «ایران باید یاد بگیرد که بدون خارجیان به زندگی ادامه دهد». (۱۵) یعنی می خواست با غرب همچونگی کند تا مستقل از غرب بشود و این آرمانی متناقض بود. کاتوزیان با اصطلاح «شبه تجدد خواهی»، [شبه مدرنیسم] سطحی بودن این تلاش در مسیر جذب دستاوردهای غرب را نشان می دهد. (۱۶)

ناسیونالیسم رضا شاه نیز با ناسیونالیسم پیشین ایرانی فرق داشت. چون ناسیونالیسم را غیر دینی می دید نه اسلامی و آنرا با واژگان غیر اسلامی بیان می داشت، ناسیونالیسمی که به شکوه دولت و شاه تمرکز داشت. تنها ناسیونالیسم مجاز دوره پادشاهی او، به قول «کدی»، «ناسیونالیسم رسمی تأکید بر همگنی و تجانس ملی، ضد روحانی، تجدد و قدرتی بود که به گذشته قبل از اسلام ایران اشاره داشت». (۱۷) گفتنی است که به تشویق سفارت ایران در آلمان نازی، رضا شاه در ۱۹۳۴ م / ۱۳۱۳ ش طی فرمانی اعلام کرد نام کشور در غرب باید به جای «پرسیا»، «ایران» باشد این نام یادآور شکوه و عظمت گذشته بود و برخاسته از آزایی دلالت داشت. (۱۸) از آرمانها و اندیشه های ایران قبل از اسلام به منظور نزدیک شدن سیاست غیر دینی استفاده می شد. هر چند مستقیماً به اسلام حمله می شد اما به نسل جدید چنین آموزش می دادند که اسلام دینی بیگانه است که قومی نامتدین آنرا بر ایران تحمیل کرده است. (۱۹) در این راستا با توسل به شکوه و عظمت شاهانه و زنده کردن این مفهوم، کوشش می شد تا شاه را با عنوان «شاهشاه» در رأس جامعه قرار دهند و او را فرمانروای بی چون چرای کشور قلمداد کنند.

رژیم رضا شاهی به منظور جا انداختن این خود فریبی مستبدانه دست به تلاشهای گوناگونی زد تا در اذهان ایرانیان مشروع جلوه کند و قدر مسلم آن است که از این لحاظ، اعتماد به نفس بیش از دولت قاجار بود. ایدئولوژی رژیم از طریق «دایرة تنویر افکار عامه» که در اواخر دهه ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش در وزارت آموزش و پرورش ایجاد گردید تبلیغ می شد. «این سازمان طی برگزاری سخنرانیهای عمومی توسط صاحبزنان مشهور و شناخته شده و مردان حرفه ای، طیف گسترده ای از مسایل و موضوعها و از جمله اخلاق، تاریخ، بهداشت، ادبیات، علوم اجتماعی، آموزش و پرورش «تجدد» و مبین پرستی، وفا داری به شاه و ذکر پیشرفتهای نمایان کشور در سالهای اخیر را به بحث می نهاد. (۲۰) ویلبر یاد آور می شود: «این سازمان که ظاهرآ از روی نمونه های تبلیغات نازی و فاشیستی شکل گرفته بود در نظر داشت افکار عمومی را در راستای خطوط مورد نظر سوق دهد، مردم را با دستاوردهای دولت آشنا سازد، حمایت عمومی را برای دولت کسب کند و غرور و آگاهی ملی را برانگیزد». (۲۱) بطوری که در بالا گفتیم، نظام آموزشی در مجموع به گونه ای پی ریزی شده بود که سکولاریسم، ناسیونالیسم و شکوه و عظمت شاهنشاهی ایران را به دانش آموز القا کند.

سؤال اینست: تلاشهای نظام رضا شاهی در کسب مشروعیت در جامعه ایرانی تا چه پایه با توفیق همراه بود؟ اصلاحات رضا شاه و ادعاهای دولت او قبل از همه به منظور جلب حمایت مردم شهرها صورت می گرفت. می خواست قلبها و معزهای جماعت شهری را تسخیر کند اما جماعت یکدست نبود و در خوش بینانه ترین حالت می توان گفت تنها بخشهایی از عناصر شهری با او همراه بودند. دهقانان در حد زیادی از تأثیر اصلاحات رضا شاه برکنار ماندند، و عشایر و ایلات بی رحمانه و به زور اسکان یافتند. دولت رضا شاه سرانجام در این زمینه به زور توسل جست. در حالی که سیاستگرانی او در زمینه تحول و توسعه اقتصادی یاد آور دوران صفویه بود، نبود مشروعیت عمیق در نظام پهلوی و اتکانش به قدرت نظامی، وی را به حکومت نادرشاه افشار نزدیک می کرد و رفتار او با ایلات، ستم نادر را در این زمینه به یاد می آورد. (۲۲)

مسأله واکنش جامعه مدنی در برابر ادعای مشروعیت رژیم رضا شاه را تنها هنگامی می توان به کمال پاسخ داد که شکل اقتصادی جامعه و در هم شکسته شدن همه ی جنبشهای اجتماعی دوره پادشاهی او را مورد بررسی قرار دهیم.

نسبتی لفظی بود. سهم واقعی زمیندار بر حسب منطقه، رسوم محلی، نوع محصول و اینکه آب، بذر، کود، گاو آهن و حیوان را چه کسی داده باشد فرق می کرد. در مجموع چنین به نظر می رسد که مالک یک سوم تا نیمی از کل محصول را می برد. (۲۷) اما معنی این حرف آن نیست که فرد دهقان هم نیمی تا دو سوم محصول را به خود اختصاص می داده است، چون باقیمانده محصول بین چند دهقان تقسیم می شد. سهم هایی از آن به افراد مختلفی که در روستا خدماتی انجام داده بودند تعلق می گرفت. دهقان سهم بر بطور مرسوم عرفا دارای حق نسق بود اما در تضمینی وجود نداشت که او هم همیشه بر روی زمین کار کند. هر چند اخراج دهقان از روی زمین به دلیل سستیهای قوی و ریشه دار و نیز کمبود نیروی کار در روستا چندان معمول نبود اما در اطراف شهرهای بزرگ که دهقانان جز سهم بری تقریباً راه دیگری برای تأمین زندگی نداشتند این رسم متداولتر بود.

در این دوره صدور محصولات کشاورزی و تجاری شدن آنها هنوز ادامه داشت اما نشانه های چندانی در دست نداریم که بگوییم این فعالیتها در مقایسه با دوره قاجار شدت بیشتری یافته اند. به انگیزه تولید قند و شکر در محل و فروش در بازار ایران، عده ای از دهقانان، زمینهای اطراف کارخانه های قند را به کشت چندین اختصاص دادند اما بعید است که کاشت این محصول نقدی نفع چندانی را عاید دهقانان کرده باشد چون نظارت مالک در این زمین دقیقتر بود و اقتصاد بولی تام با این نوع فعالیت به مفروض شدن روستاییان می انجامید. در فاصله سالهای ۱۹۲۵ م / ۱۳۰۴ ش تا ۱۹۳۹ م / ۱۳۱۸ ش تولید سالانه گندم ۶۷ درصد، جو ۳۶ درصد، برنج ۴۴ درصد، پنبه ۹۰ درصد و توتون و تنباکو ۱۱۴ درصد افزایش یافت. ابریشم، پنبه، جای و تنباکو در بازار جهانی برای فروش عرضه می شد. بنا به یک بر آورد در مورد محصولات ملبسیتی در اواخر دهه ۱۹۴۰ م / ۱۳۲۰ ش، دو درصد تولید صادر می شده است. یک محصول عمده بولی، یعنی تریاک که در دهه ۱۹۲۰ م / ۱۳۰۰ ش بین ۱۰ تا ۱۵ درصد صادرات مرئی ایران و ۳۰ درصد محصول جهانی را تشکیل می داده، به دنبال تصمیم دولت مبنی بر ممنوعیت یا محدودیت کاشت، به میزان دو سوم تنزل یافته است. (۲۸) تصور می رود سایر محصولات نقدی جای تریاک را گرفته باشند اما چون دولت کمترین توجهی به بخش کشاورزی نداشت رونق واقعی چندانی در صادرات پدید نیامد. پس شاید بتوان چنین نتیجه گیری کرد که گرچه علائم چندانی در مورد کشاورزی سرمایه داری در سطح بازار جهانی و واسطه های داخلی به چشم نمی خورد، کشاورزی یکجا نشین عمدتاً همان وجه تولید دهقانی سهم بری بود.

در رابطه با عملکرد کلی کشاورزان باید گفت کشاورزی ایران در دهه ۱۹۳۰ / ۱۳۱۰ ش اساساً برای تأمین [معیشت] جمعیت و رشد کافی بوده اما بهبود چندانی در کیفیت امر مشاهده نمی شود. در مقایسه با صنعت و نفت، سهم بخش کشاورزی در تولید ناخالص ملی مدام در حال تنزل بوده و از ۸۰ - ۹۰ درصد در سال ۱۹۰۰ م / ۱۲۷۹ ش به حدود ۵۰ درصد در سالهای دهه ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش رسیده است.

از آنجا که نیروی کار کشاورزی ۷۵ درصد یا بیشتر جمع نیروی کار ایران را تشکیل می داده، در مقایسه با بخش بویا و رو به گسترش شهری، بهره وری چندانی نداشته است. اما با همه اینها تولید غلات اساسی در سالهای ۱۹۲۵ - ۱۳۰۴ م / ۱۳۰۴ ش حدود ۵۲/۵ درصد افزایش داشته در حالی که زمین زیر کشت در همان مدت ۲۵ درصد و جمعیت ۲۲ درصد رشد داشته است، پس اندکی بهبود در زمینه حاصل شده اما از آن مهمتر، پستی گرفتن رشد تولید کشاورزی بر رشد جمعیت به میزان ۲ برابر یا بیشتر است. ایران حتی در سال ۱۹۴۰ م / ۱۳۱۹ ش اساساً از نظر مواد غذایی (جز قند و شکر و چای که به رغم افزایش چشمگیری تولید داخلی، مقادیر زیادی وارد می شد) خود کفا بود: برنج و غله در بعضی سالها صادر می شد اما گندم در بعضی از سالهای دهه ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش جزو اقلام وارداتی بود. (۲۹)

برای رشد محدود کشاورزی این دوره سه دلیل عمده می توان اقامه کرد: (۱) در فنون کشاورزی کوچکترین تغییری حاصل نشد. ماشینی شدن کشاورزی، حفر چاه عمیق و استفاده از بذرهای اصلاح شده جز در زمینهای شاه یا در موارد معدودی که مورد استفاده بعضی زمینداران ترفیخواه قرار گرفت، مرسوم نبود. درو کردن و خرمن کوبیدن هنوز با دست انجام می شد. (۲) دولت کمترین توجهی به بهبود وضع کشاورزی نداشت. جز تلاش توأم با فساد و سوء مدیریت در مورد تقسیم املاک سلطنتی در سیستان، گامی در اصلاحات ارضی برداشته نشد. بر عکس نوعی حرکت وارونه در جهت تقویت زمیندار و امینت بزرگ مالکی آغاز و پیگیر شد. در مجموع، سیاست زارعی به فراموشی سپرده شد. بودجه ای که به این بخش پهناور عظیم اقتصادی اختصاص می یافت بسیار ناچیز بود. سیاستهای قیمت گذاری دولت عملاً علیه توسعه کشاورزی بود. ناکامی دولت در حل مشکل اصلاحات ارضی ما را به سوئیمین عامل می رساند. (۳) گرایشهای رکود طلبانه در درون وجه تولید سهم بری. عملکرد و نحوه کار تولید سهم بری به گونه ای بود که تولید را تشویق نمی کرد و اصولاً بهره وری را در همه جهات با دلسردی روبرو می ساخت. دهقانان نگران بودند که اگر محصول زیادتری به بار آورند طمع زمیندار و سایر متقاضیان بالاتر برود چون در هر صورت هر قدر محصول افزایش می یافت بخش بیشتر آن سهم مالک می شد. به همان دلیل زمیندار نیز که بیشترین سهم محصول را می برد دلیلی برای افزایش سرمایه گذاری و بهبود وضعیت زمین نمی دید. حاصل این گرایشها در فنون، سیاستگذاری دولت و اخذ مزایا آن بود که به نظام موجود کشاورزی به حال خود رها شود یعنی در کشوری که جمعیت با آهنگی فزاینده رشد می یافت بخش کشاورزی زیر فشار روز افزون قرار گرفت. (۳۰) ادامه این روندها و گرایشهای بعد از جنگ، پیامدهای عمده ای بر ساختار اجتماعی ایران بر جای نهاد.



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی و یکمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

بی شک تجربه شاق آسکان اجباری عشار از سوی دولت تأثیرش را بر گرایش‌های قبیل با واگاهی سیاسی برجای نهاد. رژیم پهلوی به جای آنکه با ادعای مشروعیت قوی بر عشار حکومت کند با زور اسلحه با تهدید بر آنها حکومت کرد. سرکوب باعث شد که بسیاری از قبایل به آگاهی سیاسی دست یابند و هویت خویش را در رابطه با مسیر کوچ، فرهنگ، رسوم و سنتها و زبان جستجو کنند. اقلیت‌های قومی به معنوی یک ائتلاف واقعی در برابر روند «فارس سازی» رژیم به وجود آوردند (۵۲) و چون در معرض پدیده‌های صنعتی و شهری قرار گرفتند (مثل بختیارهایی که در حوزه‌های نفتی خوزستان کار می‌کردند) با افکار سیاسی جدید - آزادی و برابری - آشنا شدند و این امر در پاره‌ای قیامها که در ذیل مورد بحث قرار می‌گیرد، نقش مسلمی ایفا کرد. پوشالی بودن موفقیت رژیم در قلمرو این سیاستها شهر یور ۱۳۲۰ معلوم شد که به دنبال کناره‌گیری رضا شاه، بسیاری از مردم ایلاتی و عشایری که اسکان یافته بودند دیگر بار زندگی شبانکاری را از سر گرفتند. این تحول در فصل هفتم مورد بحث قرار می‌گیرد. اما مسائلی که بابت عوارض و باج در دهه ۱۳۱۰ م / ۱۳۱۰ ش از آنها گرفته شد متأسفانه بسیار بالا بود.

* وجه تولید شهری

وجه تولید شهری در ایران را وجه تولید خرده کالایی صنایع دستی و سرمایه‌داری صنعت جدید تشکیل می‌داد. وجه تولید شهری در دهه ۱۳۱۰ م / ۱۳۱۰ ش در صورت مطلق و هم در رابطه با تولید پیشه‌وری سرعت رشد می‌کرد. در دهه ۱۳۲۰ م / ۱۳۲۰ ش دولت پیشگام گسترش توسعه سرمایه‌داری در کشور شد (هر چند بخش خصوصی نیز در این فرایند نقش کمی هم ایفا نکرد). بخش عمده توسعه منابع دولتی صرف طرح‌های زیربنایی شد که بارزترین آنها راه آهن سراسری بود. احداث این خط آهن ۸۵۰ مایلی سراسری در واقع به هدر دادن منابع بود؛ طرحی پرهزینه که پیامدهای ناگوار چندینی داشت. تورم‌زا بود، هدفهای اقتصادی چندانی نداشت و از هیچیک از شهرهای عمده کشور جز تهران عبور نمی‌کرد، تأمین می‌شد. احداث هر مایل راه آهن ۳۵ هزار پوند استرلینگ هزینه داشت؛ در حالی که جاده‌های ماشین‌رو با یک تا ۱/۵ درصد این هزینه امکان پذیر بود. به نظر می‌رسد عمده ترین عملکرد آن، ایجاد امنیت داخلی در جنوب بود چون امکان بسیج و اعزام نیرو را آسانتر می‌کرد. در شمال نیز موجب بهبود وضع بازرگانی با شوروی شد و بنابراین تصادفی نبود که املاک رضا شاه در مازندران با احداث راه آهن رونق بیشتری پیدا کرد. اقدامات زیر بنایی دیگری نیز صورت گرفت، ۲۰ هزار کیلو متر راه، فرودگاه، نیروگاه برق در همه شهرهای بزرگ (در سیستم آبرسانی تحولی پدید نیامد) و ارتباطات از جمله فعالیت‌های مهم زیر بنایی بود. (۵۳) حاصل این سرمایه‌گذاری‌ها آن شد که زیر بنای ایران برای توسعه سرمایه‌داری صنعتی در فاصله سالهای ۱۹۲۵ - ۱۳۰۴ / ۱۳۰۴ - ۱۳۲۰ ش رشد نمایانی یافت هر چند هنوز هم در مقایسه با سایر کشورهای خاورمیانه سطح پایینی داشت چون بخش اعظم سرمایه ناخردانه صرف راه آهن شد.

در فصل چهارم به ایجاد کارخانه‌های جدید و تولید صنعتی در ایران در دوره قبل از جنگ پرداختیم اما باز در اینجا می‌گوییم که صنعتی شدن واقعی کشور در مقیاس وسیع تنها در ۱۹۲۰ م / ۱۳۰۰ ش آغاز شد و در دهه ۱۹۳۰ م / ۱۳۰۰ ش به اوج تازه‌ای رسید دولت در شروع این فرایند نقش مهمی داشت اما سرمایه‌داری خصوصی نیز در مقدار زیاد در این زمینه به کار افتاد و روند به صورت اقدامی خصوصی - دولتی در آمد. به نظر نمی‌رسد دولت ایران آگاهانه یک استراتژی صنعتی شدن جایگزینی واردات (Import - Substitution industrialization) را دنبال کرده باشد تا صنایع احداث کند که نیازمندیهای داخلی کشور را تأمین نمایند و نیازی به واردات نباشد، اما بخش بزرگی از صنایع در این راستا ایجاد شد: صنایع بافندگی، مواد غذایی و صنایع کیمی همگی در راستای الگوی جانشینی بودند. در سیاستگذاری‌های عملی دولت نشانی از اقدامات تعرفه‌حفاظتی برای تولیدات کارخانه‌های داخلی به چشم نمی‌خورد. در عوض نرخ نادرست ارز از سال ۱۹۳۶ م / ۱۳۱۵ ش به بعد موجب جدایت هر چه بیشتر کالاهای وارداتی در مقایسه با تولید داخلی می‌شد. (۵۴) در این مرحله هیچ تولید نیست که دولتی در کل قصد داشت ایران را صنعتی کند و تا سال ۱۹۴۱ م / ۱۳۲۰ ش طرح‌های بزرگی - برنامه ریزی شده با غیر آن - انجام شد یا مورد بهره برداری قرار گرفت. تعداد کارخانه‌ها که در سال ۱۹۲۵ م / ۱۳۰۴ ش کمتر از بیست واحد بود (و تنها ۵ کارخانه بزرگ با بیش از ۵۰ کارگر فعالیت داشت) در ۱۹۴۰ م / ۱۳۱۹ ش به بیش از ۳۰۰ واحد رسید (که ۲۸ کارخانه هر یک بیش از ۵۰۰ نفر کارگر داشت) تا آن تاریخ سرمایه‌گذاری در این زمینه به بیش از ۲۶۰ میلیون دلار می‌رسید که یک سوم را دولت و نیمی را بخش خصوصی تأمین کرده بود. (۵۵) وری فهرستی تهیه کرده که به موجب آن در سال ۱۹۴۱ م / ۱۳۲۰ ش از ۱۰۵ شرکت صنعتی، ۲۱ درصد متعلق به دولت و ۵۵ درصد متعلق به بخش خصوصی بوده است (اما این بخش تنها ۱۳/۵ درصد نیروی کار را در استخدام داشت) ۲۴ درصد تحت مدیریت مشترک دولتی - خصوصی و یک درصد متعلق به خارجیان (صنعت نفت که ۴۰ درصد نیروی کار را در استخدام داشت) بوده است. (۵۶) بزرگترین بخش دولتی در صنعت را بافندگی تشکیل می‌داد؛ دولت در صنایع کارخانه‌قند، دخانیات و سیمان تنها کار فرما و در صنایع غذایی عمده ترین کار فرما بود و تمامی صنعت فلزکاری نیز در حیطه مدیریت دولت قرار می‌گرفت. بخش خصوصی در صنعت بافندگی، مواد غذایی و پشمیافی بزرگترین نقش را داشت. عمده ترین صنایع مشترک بخش در صنعت بافندگی بود که ۵۰ تا ۶۰ درصد نیروی کار صنعتی را در ۳۴ کارخانه از ۵۷ کارخانه با بیش از ۲۰۰ کارگر در اشتغال داشت.

توضیح: بعلت محدود بودن جا در نشریه انقلاب اسلامی، کامل آن در سایت انقلاب اسلامی خواهد آمد.

یک مشکل عمده و جدی بود. در این دوره کمتر روستایی از نعمت مدرسه برخوردار بود و نمی‌شد بچه‌ها را بر احوالی از فعالیت‌های کشاورزی و کارهای خانه جدا کرد (و به مدرسه فرستاد). در مجموع، مالکان نیز در روند بهبود بخشیدن به وضعیت تحصیلی، مسکن، یا وضعیت بهداشتی دهقانان کاری انجام ندادند یا اگر دادند بسیار ناچیز بود. (۴۵) در زمان پادشاهی رضا شاه بخش جمعیت ایلی شدیداً از سیاستگذاری دولت تأثیر پذیرفت. تجربه رضا شاه در فرو نشاندن ناآرامیهای قبیل ای و ایلی بعد از سال ۱۹۲۱ م / ۱۳۰۰ ش وی را به این نتیجه گیری رسانده بود که ایلی‌ها «وحشیانی ناپهتجار، سرکش و بیسوادند که در وضعیت طبیعی بدوی خود رها شده‌اند.» (۴۶) لمبتون می‌گوید: این قبیل گرایشها یا دست کم سیاستگذاری دولت بر پایه آنها «از حمایت عمومی عناصر غیر ایلی کشور برخوردار بود» (۴۷) در یک چنان جو فکری، دولت با تمام نیروی خود به جنگ ایلات رفت؛ ابتدا کوشید آنها را تابع قدرت مرکزی سازد، این امریست که برای همیشه درس‌تاسر دهه ۱۹۲۰ م / ۱۳۰۰ ش در شکل جنگی مداوم حاصل شد، سپس تصمیم به «متمدن ساختن، آنها گرفت و کوشید از طریق برنامه‌آسکان اجباری تحت قابو کردن آنان را به دنیای نوین و متمدن وارد سازد. در فاصله سالهای ۱۹۲۷ - ۱۹۳۲ ش نافرمانی ایلات قشقایی، عرب، لرو و بقیه سرکوب شد. به دنبال خلع سلاح، مسیر بیلاق و قشلاق آنها بسته شد تا مجبوره اقامت در یک منطقه شوند، به کشت و زرع بپردازند و دست از شتابکاری بردارند. گاه به منظور تشویق، زمینهای دولتی را به آنها واگذار می‌کردند یا می‌فروختند، بذر، در اختیار شان می‌گذاشتند، البته زمینها در مناطقی دور از مسیر کوچ ایل بود و ارزش کشاورزی چندانی نداشت. فرمانداران نظامی را به مناطق ایلی می‌فرستادند، از افراد ایل سرباز وظیفه می‌خواستند، کسانی که مقاومت می‌کردند جریمه می‌شدند، به زندان می‌افتادند، یا اعدام می‌شدند. دستاویز این قبیل اعمال این بود که افراد ایل از قانون سال ۱۹۲۸ م / ۱۳۰۷ ش و پوشیدن لباس متحدالشکل سر پیچی کرده‌اند. راه سازی و احداث راه آهن بر قدرت مراقبت دولت و کنترل ایلات افزودند و با اسکان ایلات مساله جمع آوری مالیاتها آسانتر شد.

این قبیل سیاستها تأثیرهای متفاوتی بر مردم ایلات می‌گذاشت اما باید گفت تأثیر در مجموع مخرب و خانمان بر انداز بود. طبیعتاً مقاومت‌هایی وجود داشت اما مبارزه با منابع روز افزون نظامی، اقتصادی و اداری نظام پهلوی روز به روز دشوارتر می‌شد و یا در شرایط ناپرابانه تری صورت می‌گرفت. با این وضع از جمعیت و تولید عشاری در حد چشمگیری کاسته شد. آمار ارقام در مورد تلفات نفوس ایلی بدان گونه که باربر ذکر می‌کند تکان دهنده است او می‌گوید از ۲۰۰۰، ۴۷۰ جمعیت شایانکاره در سال ۱۹۰۰ م / ۱۲۷۹ ش تنها ۱ میلیون نفر در ۱۹۳۳ م / ۱۳۱۱ ش باقی مانده بود (بقیه یا یک جانشین شده یا مرده بودند). (۴۸) این شکل تلفات انسانی بطور جدی اقتصاد شبانکاره را تضعیف کرد و از عرضه فرآوردهای دامی در سطح کشور کاست. تولید گوشت و پوست، چرم و فرآورده‌های شیر دچار کاهش شد. (۴۹) تعداد دامهای مورد استفاده در حمل و نقل نیز کاهش پیدا کرد. اسکان اجباری بدان معنا بود که فرد ایلی نمی‌تواند مانند سابق به همان تعداد دام داشته باشد. زمین نامرغوبی که به ایلاتی‌ها داده می‌شد و به حال خود رها شدن آنها بی هیچ نشانه‌ای مالی، بر روی هم، موجب شد گذار از زندگی شبانکاری به یکجانشینی بسیار پر مشقت باشد و «دهقانان» قبیل یا به حاشیه‌ای ترین مکان جامعه رانده شوند.

دوطبقه‌آسای تشکیل دهنده وجه تولید شبانکاری جادار نشینی را خانها و افراد عادی ایل تشکیل می‌دادند و هر دو از اثرات ویرانگرانه جریان اسکان اجباری آسیب دیدند. شیوه زندگی شان سخت لطمه دید، اما بازم در رابطه شان با مازاد تولید شیوه و شانس زندگی، فاصله زیادی این دو طبقه را از هم جدا می‌کرد. خانهای قشقای، بختیاری، بوری احمدی و ممسنی به خاطر مقاومت در برابر اقتدار دولتی پهای سنگینی پرداختند، تبعید شدند، در خانه هایشان در تهران تحت نظر قرار گرفتند، اموالشان مصادره شد، به زندان افتادند و با سرانجام کشته شدند. سایر خانها گردنکشی را کنار نهادند و با دولت دسمازی نشان دادند، دولت هم رفتار آسنی جویانه‌ای با آنها در پیش گرفت و با آنها را به جمع هیئت حاکمه افزودند. به خانواده قوام شیرازی در ازای زمینهای غصب شده شان، زمینهایی در خراسان و مازندران داده شد. آنان و بسیاری دیگر از هم‌نانشان ثروت کلانی اندوختند اما حالا دیگر خان قبیل محسوب نمی‌شدند و تنها زمیندار بزرگ بودند. آنها که در تهران به عنوان گروگان نگاه داشته شدند زندگی آسوده‌ای داشتند و آرام آرام دگر دسی حاصل کردند و از طریق فرزندان شان که در تهران با فرنگ تحصیل می‌کردند بخشی از اعضای هیئت حاکمه شدند. (۵۰)

در سوی دیگر مناسبات طبقاتی، افراد عادی ایلات یعنی جمعیت کوچ نشین (تا آن زمان) شایانکاره فرارداشتند. بی هیچ تردیدی وضعیت زندگی ایشان در دوره سلطنت رضا شاه به وخامت گرایید. به زور اسکان داده می‌شدند، با مسیر کوچ آنها را سد و به سختی کنترل می‌کردند، مجبور بودند با سطح زندگی پایینتر از سابق بسازند و سختی بیش از حدی را تحمل کنند. حاصل بدبختی و طبیعی این روند، فقر روز افزون ایلاتی‌ها بود. جوامع اسکان یافته ایلی از لحاظ وضعیت غذا، مسکن و بهداشت بهتر از دهقانان نبودند و با توجه به درهم ریختن شیوه زندگی مرسومشان، وضع معیشتی نه تنها از دوران شیانکاری بدتر شده بود بلکه در مقایسه با زندگی دهقانانی که از دیروزی یکجانشین بودند، وضعیت رفیق باری داشتند. خدمت اجباری نظام، مالیاتهای فزاینده، خلع سلاح و شیخون خود سرانه مقامهای ارتشی به مناطق اسکانی ایلات، برایشان عوارض اضافی به بار می‌آورد. توده‌های ایلات اسکان یافته به مراتب بیش از دهقانان استثمار می‌شدند. چون علاوه بر دولت، خانها نیز آنان را مورد بهره‌کشی قرار می‌دادند. حاصل کار، از دست دادن معیشت، منزلت و رفاه توده‌های اسکان یافته بود. زنان ایلی بعد از اسکان نیز به فعالیت و کار ادامه دادند و در نتیجه از آزادی بیش از زنان شهری یا کشاورزان برخوردار بودند. هر چند به تدریج که کوچ نشینی پایان گرفت، ایلاتی‌ها نیز به هنجارهای زندگی روستایی نزدیک شدند. (۵۱)

طبقه زمیندار ایران از نظر ترکیب و قدرت در برابر دولت دستخوش تغییراتی شد اما در دهه ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ تغییر چندانی نکرد و قدرت خود را در مقابل دهقانان حفظ نمود. البته بعضی از خاندانهای زمیندار قدیمی و سران ایل املاکشان را از دست دادند و در عوض، بازرگانان، مفاصله کارها، امیران ارتشی، رده‌های بالای دستگاه دولتی و شخص رضا شاه زمینهای زیادی را مالک شدند. این دست به دست شدن بخشی از مالکیت زمین در ایران امر تازه‌ای نبود و با هر تغییر دودمان و رژیم چنان وضعی پیش می‌آمد اما تغییر در هر حال در محدوده‌های خاصی صورت می‌گرفت. به نوشته آبراهامیان: «در فاصله سالهای ۱۸۲۵ - ۱۹۴۱ م / ۱۳۰۴ - ۱۳۲۰ ش، از ۵۰ عضو کابینه ۳۷ عضو در خاندانهای اشرافی و نام و نسب داره دنیا آمده بودند.» (۳۱) تعداد زیادی از نمایندگان مجلس را نیز زمینداران تشکیل می‌دادند. آنچه تا زگی داشت، کاهش نسبی قدرت سیاسی زمینداران بطور کلی بود، زمینداری در منطقه مراغه این طور آه و ناله می‌کرد «تا پیش از رضاشاه هر کسی خودی یک شاه بود بعد از آنکه رضاشاه به قدرت رسید همه ما را زیر کنترل گرفت.» (۳۲) رضا شاه عناوین اشرافی را لغو کرد و از نظر اقتدار سیاسی، نجبان زمینداران به شکلی کاهش یافت اما ثروت و مکتشان دست نخورده باقی ماند چون نه اصلاحات ارضی صورت گرفت و نه در مالیاتهای ارضی افزایشی حاصل شد. در واقع باید گفت بسیاری از مالکان بر نفوذ و املاک خویش در منطقه درسودسالیانه شان افزودند و هر چند سود ناشی از کشاورزی به پای سود فعالیت‌های بخش شهری نمی‌رسید اما هنوز ۱۰ تا ۱۵ درصد سود سالیانه عاید زمینداران می‌شد. حیدری بر آورد کرده است که هر خانوار زمیندار سالانه ۲۳۰۰ دلار درآمد ملکی داشته و این ۱۰ برابر درآمدی است که بنا به بر آورد تقریبی وی عاید دهقان می‌شده است و جای هیچ تردیدی نیست که این مبلغ به مراتب از درآمد سالانه زمینداران بزرگ کمتر بوده است. (۳۳) سرانجام، شاید قدرت و آمرتک ارباب زمیندار در املاکش دستخوش نوعی تغییر شده باشد اما هنوز این قدرت و آمرتک بسیار شدید بود. لمبتون می‌نویسد: از انقلاب مشروطیت «وضعیت ملاکان بزرگ تغییر کرد [و از حالت یک شاهزاده کوچک در قلمرو اربابی به صورت یک مالک معمولی درآمد]. طرح کلی که لایل هایدن (Lyle Hayden) از دهکده‌های نمونه در فلات مرکزی تهیه کرده مؤید آن است که مالک هنوز از اقتدار زیادی بر خوردار بوده است. «مالک کنترل مطلق را بر امور جاری ملک اعمال می‌کند و سرنوشت شخصی یکایک ساکنان ملک تا حد زیادی توسط او تعیین می‌گردد.» (۳۴)

وضعیت آن ۳/۵ میلیون دهقان ایرانی و خانوارشان چگونه بود؟ دهکده اگر نسبتاً بزرگ بود، از نظر داخلی قشر بندهایی داشت اکثریت نیروی کار از دهقانان بدون زمین مستاجر و سهم بر تشکیل می‌داد اما عده‌ای پیشه‌ور و خدماتی نیز در روستا حضور داشتند. آهنگر، نجار، حمامی، سیسلی و ملای ده هر یک سهمی از محصول را به ازای خدمات سالانه شان دریافت می‌کردند یا هربار که کاری برای دهقانان انجام می‌دادند نقداً بدانان پرداخت می‌شد. علاوه بر این، دسته‌ای از دهقانان تهیدست تر در روستا بودند که نه زمین داشتند و نه حق نسق. اینان در فصلهای کاری اجیر می‌شدند یا به شهرهای نزدیک می‌رفتند و کاری پیدا می‌کردند. زنان روستایی سهم عمده‌ای در فعالیت‌های اقتصادی داشتند و بدین وسیله از طریق تخ رسی، بافندگی و خوشه چینی به معیشت خانواده کمک می‌کردند و در بعضی مناطق مثل سواحل دریای مازندران در برنجزارها به صورت کارگر کار می‌کردند یا در فصل خرمن اجیر می‌شدند مثلاً در کرمان در مزرعه به کار می‌پرداختند اما مردشان نصف مزد پرداختی به مردان کارگر بود و مزد کارگر هم بسیار ناچیز بود. (۳۵) در دهه ۱۹۳۰ م / ۱۳۰۰ ش درآمد دهقانان در سطح معیشت با پایین تر از آن بوده است. پایین نگه داشتن قیمت غلات به سود بخش شهر نشین کشور، در واقع به زیان دهقانان عمل کرد. (۳۶) داده‌های مربوط به درآمد سهم بری نشان دهنده آن است که میانگین این درآمد سالانه بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ دلار یا حتی کمتر بود و تازه این میزان نیز در مناطق مختلف کشور فرق داشت، حتی در درون یک روستا در آموها هم سطح نبود. (۳۷) بنا به بر آوردی که در مورد درآمد دهقانان اطراف تهران به عمل آمده چهار بزرگ در یک گروه جمعاً سالی ۱۰۰ «بار» گندم تولید می‌کردند و بعد از پرداخت ۵/۴۷ «بار» سهم ارباب، ۷/۵ تا ۱۰ بار سهم بذر، ۸ بار برای آهنگر، حمامی، ملا و دشتبان، ۱۷ - ۱۸/۵ «بار» برای صاحب گاو، برای هر دهقان ۴/۵ «بار» گندم یعنی ۱۲۳۰۰ کیلو گرم باقی می‌ماند. بدیهی است این میزان برای معیشت او و خانواده اش کفایت نمی‌کرد مگر اینکه از جاهای دیگر نیز درآمد تکمیلی داشته باشد. (۳۸) سایر منابع درآمد و مصرف، بافندگی زنان، باغداری در قطعات کوچک و تکه داشتن چند رأس دام بود. حتی زمیندار کوچکی که مقداری زمین داشت گاه مجبور بود به سایر فعالیتها روی آورد و درآمدی کسب کند و گرنه در آمد زمین خودش تکافوی معاش خانواده را نمی‌کرد. حال اگر طریق خدمت اجباری نظام در زمان نامناسب می‌توانست آن منبع گزینیه در آمد را هم بخشکاند، سرانجام دهقان در وضعیتی قرار می‌گرفت که بناچار به نزولخوار ده متوسل می‌شد. (۳۹)

در مجموع باید گفت سطح زندگی دهقانان ایرانی رضایت بخش نبود. به اعتقاد بسیاری از ناظران در اواخر سلطنت رضا شاه این وضع بدتر شد. (۴۰) البته در مواردی هم که سطح زندگی رضایت بخش می‌نمود این امر بر اثر کار دشوار و طاقت فرسا حاصل می‌شد. رژیم غذایی در یک خانواده معمولی دهقانی به شرح زیر بود: «صبحانه نان و چای؛ ناهار، نان و ماست؛ شام؛ نان و ماست و چای» (۴۱) کدی نتیجه می‌گیرد: «دهقان غالباً گرسنگی می‌کشید.» (۴۲) سازمان ملل متحد در دهه ۱۹۵۰ م / ۱۳۳۰ ش بر آوردی در این زمینه به عمل آورد و متوجه شد در ایران هر بزرگسال روزانه کمتر از ۱۸۰۰ کالری دریافت می‌کند، که از تمامی مناطق فقیر نشین خاورمیانه کمتر و پایتتر بود.» (۴۳) شرایط بهداشتی نیز بسیار نامطلوب بود. در اواخر دهه ۱۹۴۰ م / ۱۳۲۰ ش به موجب یک بررسی نامطلوب شد «نرخ مرگ و میر کودکان ۵۰ درصد و امید زندگی در روستا ۲۷ در صد است؛ اغلب مردم با بیماری دست به گریبانند؛ و اغلب روستاها فاقد امکانات بهداشتی‌اند. (۴۴) با این وضع مریض شدن



بحث کلیدی پیرامون لائسیسته و سکولاریسم (بخش اول)

۲- عدم وجود دولت نیمه لائیک و ناممکن بودن تشکیل دولت لائیک غیر دموکراتیک.

۳- تقدی بر قانون «منع حمل نمادهای مذهبی در مدارس دولتی فرانسه» و نظرات شیدان وثیق در این زمینه.

۴- بحثی پیرامون جدایی بنیاد دولت و بنیاد مرام ها (علاوه بر جدایی از بنیاد دین) در لائسیسته.

لازم به یاد آوری است که کتاب «لائسیسته چیست؟» در سال ۱۳۸۴ انتشار یافته است و ممکن است که برخی از نظرات آقای وثیق در زمینه موارد بحث ما تغییر کرده باشد و در این صورت برخی از این قدها شامل حال ایشان نخواهد گردید. ذکر این نکته را نیز لازم می دانم که این قدها هرگز به معنای مخالفت نگارنده با لائسیسته یا نادیده گرفتن تلاشهای ارزشمند آقای وثیق در جهت وارد نمودن لائسیسته به گفتمان سیاسی ایران نمی باشد. در این مقاله توضیح خواهیم داد که چرا در ایران نیازمند سکولاریسم دینی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و همچنین تشکیل دولت لائیک هستیم. پیش از پرداختن به نقد نظرات آقای وثیق، می باید نکته ای را توضیح دهیم:

در ایران، به این دلیل که هرگز دولت و حکومت به معنای کلاسیک آن وجود نداشته و همواره یک فرد مستبد (شاه یا ولی فقیه) تمام قدرت و اختیارات را در انحصار خویش داشته است، «دولت» و «حکومت» اهمیت چندانی نداشته اند که به معنای دقیق آنها پرداخته شود، معنای این دو واژه در ایران کاملا برخلاف معنای حقیقی خود و آنچه که در کشورهای دموکراتیک شاخه می شوند، جا افتاده و در حقیقت، به صورت عجیبی جا به جا گردیده اند! «دولت» ترجمه پارسی واژه "State" می باشد که در زبان انگلیسی، به مجموعه سازمان سیاسی یک کشور، شامل قوای سه گانه مقننه، مجریه و قضاییه و پلیس، مدارس دولتی و... گفته می شود. «حکومت» نیز ترجمه پارسی واژه "Government" می باشد که در زبان انگلیسی، به «قوه مجریه» گفته می شود. در طول این مقاله، این دو واژه در معناهای حقیقی خود به کار خواهند رفت.

۱- منحصر نبودن سکولاریسم به کشورهای با اکثریت پروتستان:

آقای وثیق در بخشی از کتاب خود چنین آورده اند: «منطق لائسیسم، همان طور که گفتیم، یک ویژگی کشورهای کاتولیک است. آن جا که دستگاه نیرومند، متمرکز و سلسله مراتبی کلیسای کاتولیک برای خود در اداره و رهبری زندگی اجتماعی رسالت قائل است... اما در منطق سکولاریسم ما با تغییر و تحول توأم و تدریجی دولت، دین و بخش های مختلف فعالیت اجتماعی مواج هستیم. این منطبق و ویژه کشورهای پروتستان است. آن جا که کلیسای پروتستان، برخلاف کلیسای کاتولیک، نه تنها به مثابه قدرتی در برابر و در رقابت با دولت عمل نمی کند بلکه بنیاد است در قدرت و کم و بیش تابع قدرت سیاسی. (۱)»

ابتدا به ریشه و معانی واژه های «سکولار»، «سکولاریسم» و «سکولاریسم» می پردازیم:

سه اصطلاح «سکولار»، «سکولاریسم» و «سکولاریسم» بر اساس ریشه مشترک لاتینی "Saeculum" (یا "saeculo") در زبان فرانسه ساخته شده است که معنای «سده» یا «دوران صد ساله» را می دهد. واژه "Saeculum" در کتاب مقدس مسیحیان، ترجمه "aion" یونانی است که هومر، شاعر و داستانسرای یونانی پیش از میلاد، آن را در معنای «بیرونی حیات»، «زندگی» و «طول زمان» بکار برده است. معنای اولیه این اصطلاح، طول عمر انسان یا یک نسل می باشد و سپس نزد فلاسفه ای چون افلاطون، معنای عمر جاویدان، جاودانگی یا ازلیت را کسب می نماید. اما این واژه، خود، مشابهی هند و اروپایی دارد و اشتقاقی است از ai-o به همان معنای مدت عمر یا نیروی حیات. در سانسکریت نیز "ayu"، "ayuni"، "ayus" و "ayuh" را با همین مفهوم می یابیم. سپس در لاتین، واژه "aeuum" را داریم که به معنای زمان، مدت، عمر، نسل، سده یا دوره صد ساله و همچنین سلامتی و نیروی حیات و... می باشد و معادل "aion" یونانی بوده و چنان که اشاره نمودیم، از یک ریشه مشترک هند و اروپایی نشأت می گیرد. سرانجام در زبان عربی، «یوم» یا اسم جمع، «ایام» را داریم که تشابه آن با "aion" یونانی و "aeuum" لاتین نمایان می باشد. «یوم» عربی که به معنای روز، روزگار، ادوار، عصر، عهد، طول زندگی، دهر و جهان می باشد، باید از همان ریشه مشترک هند و اروپایی بر آمده باشد. اما معنای دقیق این سه واژه؛ «سکولار» یک صفت است که در ادامه خواهیم دید به عنوان مثال به یک جامعه اطلاق می گردد و گفته می شود «جامعه سکولار». «سکولاریسم» فرآیندی طولانی است که یک جامعه طی می نماید تا این صفت بر آن اطلاق گردد و «سکولاریسم» اعتقاد داشتن به این فرآیند معنی می دهد.

اگر «سکولاریسم» را بدون توجه به معنای آن، برنامه ای برای تشکیل دولت قرار دهیم، همچون لیبرالسم، کمونیسم و... جنبه ای ایدئولوژیک یافته و بیشتر به معنای محور قرار گرفتن «به زمان زیستن»، از جانب دولت می گردد که معنای قابل دفاعی نداشته و بیشتر امری آمرانه می باشد و هرگز نمی تواند بیانگر آنچه که در جوامع غربی برای خروج «آگاهانه» و «خود اکتبخانه» از سلطه بنیاد دینی و «زیستن بر اساس شرایط زمانه» (=سکولاریسم) رخ نمود، باشد. شاید بتوان از اقدامات رضا شاه در ایران و آثار آن در ترکیه برای سرکوب نمودن دین در جامعه، بعنوان «سکولاریسم آمرانه» یا همان «سکولاریسم دولتی» نام برد که البته نتیجه عکس نیز داشتند. بنا بر این، همانطور که آقای وثیق نیز به درستی در کتاب خویش به آن اشاره نموده اند، معنای واژه «سکولاریسم»، «روند انطباق با زمانه خود» یا «روند به زمان خود شدن» می باشد و این واژه برای بیان تحولات گوناگونی در حوزه های گوناگون در کشورهای مغرب زمین استفاده گردیده است.

روندهای گوناگون فرهنگی، هنری، دینی، اجتماعی، سیاسی و... در کشورهای گوناگون غربی که به آنها «سکولاریسم» گفته می شود را میتوان در شش مورد مشخص تقسیم بندی نمود:

۱- اختیار و حق انسان در انتخاب دین و مذهب و یا بی دین و بی خدا بودن.

۲- رها نمودن زیستن بر اساس رسیدن به اهدافی در جهان پس از مرگ و

بسنده نمودن به رسیدن به اهدافی در جهان مادی.

۳- انتقال بخشی از اموال کلیسا به دولت (مانند تبدیل صومعه به بیمارستان).
۴- فرآورد جدا گردیدن قلمروهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و قانون گذاری و... از دین و اخلاق و تخصصی گردیدن هر یک از این حوزه ها. (برخی از نظر به پردازان ایرانی، سکولاریسم را محدود به همین معنا تصور نموده و آن را نیز با جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت اشتباه گرفته و بر این اساس، واژه سکولاریسم که در یاقتی ناقص و ایدئولوژیک از فرآورد سکولاریسم میباید را به اشتباه "جدایی بنیاد دولت و بنیاد دین" -لائسیسته- معنا می نمایند).

۵- تحول یک بنیاد دینی به یک بنیاد غیر دینی، مانند آنچه که در دانشگاههای سوربن و هاروارد روی داد.

۶- انتقال بخشی از خدمات اجتماعی و تعلیم و تربیتی از کلیسا به دولت، همچون مدارس، امدادگری و بیمه ها و...

سکولاریسم ابتدا در جامعه تحول می یابد و سپس بر روی بنیاد دولت و بنیاد دینی اثر می گذارد. چنین نیست که در یک اتفاق عجیب، جامعه، بنیاد دولت و بنیاد دین بدون تأثیر پذیری از یکدیگر، شروع به سکولار شدن نمایند، بلکه همواره این "جامعه سکولار شده" بوده است که بنیاد دولت و بنیاد دین را وادار به انطباق یافتن با خود نموده است.

اگر چه مذهب پروتستان به دلیل انعطاف بیشتری که نسبت به مذهب کاتولیک داشت، خود را بسیار زودتر با "جامعه سکولار شده" منطبق نمود، اما نمی توان گفت که مثلا در فرانسه با اکثریت کاتولیک، سکولاریسم وجود نداشته است. هرگز نمی توان لائسیسته را که یک قانون حقوقی و دولتی برای جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت است را بجای سکولاریسم که پدیده ای چند وجهی در حوزه های اجتماعی- فرهنگی- دینی- سیاسی است، نشانند و مثلا گفت که در انگلستان با اکثریت پروتستان، با پدیده سکولاریسم مواج هستیم و در فرانسه با اکثریت کاتولیک، با لائسیسته. یکی از نتایجی که می توان از چنین استدلالی گرفت، این است که مردم فرانسه در تمام شئونات زندگی خود به بنیاد دین آن هم از نوع خشک و متعصب آن ارجاع می دهند و کلیسای کاتولیک در زندگی فرانسویان نقشی محوری دارد و در عوض، بنیاد دین و بنیاد دولت در این کشور از یکدیگر جدا هستند!

آقای وثیق از تحول جامعه، بنیاد دین و بنیاد دولت در جوامعی با اکثریت پروتستان سخن گفته اند، حال پرسش این است که اگر مردم کشوری با اکثریت کاتولیک مانند فرانسه تحول نموده و دنیوی و سکولار گشته بودند (منظور موارد اول، دوم و تا حدی نیز چهارم از روندهای سکولار شدن است) و نقش بنیان مذهبی در زندگی آنها کم نگشته بود، چگونه می توانستند بر ضد سلطه کلیسا برخاسته و بر خلاف دیگر کشورهای غربی، از جمله پروتستان ها، بنیاد دولت و بنیاد دین را از یکدیگر جدا سازند؟!

همچنان که آقای وثیق نیز بارها تأکید نموده اند، سکولاریسم در هر کشوری به شکلی متفاوت از دیگر کشورها تحول نموده است. در اینجا مقایسه بسیار کوتاهی میان سکولاریسم در انگلستان با اکثریت پروتستان و فرانسه با اکثریت کاتولیک می نمایم تا مشخص گردد که چرا جامعه سکولار شده فرانسه بر خلاف جوامع دیگر غربی از جمله انگلستان، تصمیم گرفته است که با یک «قانون حقوقی» (معروف به لائسیسته) بنیاد دین و بنیاد دولت را از یکدیگر جدا سازد و اجازه حضور نمادین بنیاد دین در بنیاد دولت را نیز ندهد.

کلیسای «آنگلیکن» انگلستان، به دلیل انعطاف پذیری ای که مذهب پروتستان دارد، گام به گام خود را با جامعه سکولار شده این کشور منطبق کرده و در سکولاریسم شرکت نمود. دولت سلطنتی انگلستان نیز در برابر سکولاریسم (همانند دموکراسی خواهی شهروندان) مقاومت چندانی از خود نشان نداد و سکولاریسم (و همچنین دموکراسی) را پذیرفت. اجازه ورود کاتولیک ها به پارلمان در سال ۱۸۲۹ (۲)، رفع انحصار جاری نمودن عقد ازدواج توسط کشیشان در سال ۱۸۳۶ (۳)، رفع آخرین تبعیضات بر ضد یهودیان در سال ۱۸۵۸ (۴)، فراهم آوردن تسهیلات برای ایجاد مدارس ابتدایی دولتی در سال ۱۸۷۰ (۵)، لغو شرط التزام داشتن به آنگلیکانیسم برای تدریس نمودن در دانشگاه های آکسفورد و کمبریج در سال ۱۸۷۱ (۶)، بخشی از اقدامات دولت انگلیس با هماهنگی و همکاری کلیسای برای تطبیق قوانین دولتی با سکولاریسم (منظور موارد اول، دوم و ششم از روندهای سکولار شدن است) جامعه بود. در حقیقت اصلی ترین دلیل اینکه اکنون بنیاد دین و همچنین سلطنت همچنان در دولت انگلستان حضور دارند (البته بیشتر به صورت نمادین) این است که در برابر سکولاریسم (و همچنین دموکراسی خواهی) جامعه مقاومت جدی از خود نشان نداده و با این تحولات همراه گشتند.

اما در فرانسه داستان متفاوت بود، دولت سلطنتی متمرکز و کلیسای کاتولیک وابسته به واتیکان در این کشور، به شدت در برابر سکولاریسم و همچنین دموکراسی خواهی جامعه مقاومت می نمودند و این مقاومتها موجب شد که جامعه هم اقدام به براندازی سلطنت نماید و هم بر ضد کلیسای کاتولیک دست به اقدامات جدی بزند و حتی بخشی از شهروندان، خواهان نابودی مذهب در جامعه شوند. مقاومت دولت فرانسه در برابر سکولاریسم (و دموکراسی خواهی) با انقلاب کبیر ۱۷۸۹ و فروپاشی سلطنت تا حدود زیادی شکست خورد و با عقیم ماندن تلاش های سلطنت طلبان و پاسکرا برای بازسازی و تثبیت قدرت خود، دولت نیز با سکولاریسم مواج جامعه همراه و بر ضد سلطه کلیسا همگام گردید. پس از بیش از یک قرن مبارزه و چند انقلاب و چند دهه انجام اصلاحات، سر انجام در ۹ دسامبر ۱۹۰۵، قانون «جدایی دولت و کلیساها» معروف به لائسیسته در مجلس ملی فرانسه به تصویب رسید و بنیاد دولت و بنیاد دین در این کشور رسماً و قانوناً به صورت کامل از یکدیگر جدا گشتند.

چند دهه پس از جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت در فرانسه، در اواسط قرن بیستم، واتیکان بخاطر ادامه بقا در دنیای مدرن، ناچار شد تا حدودی راه حل سکولاریسم را بپذیرد و خود را با شرایط زمانه تطبیق دهد و کلیسای کاتولیک در فرانسه که وابسته به واتیکان بود و دیگر قدرت دولتی و قوه قهریه ای نیز در اختیار نداشت، به ناچار راه حل سکولاریسم را پذیرا گشت. خصوصا از جنگ جهانی دوم به بعد کلیسا رسماً حقوق بشر و حاکمیت مردم را پذیرفت. بنا بر این، قانون لائسیسته فرانسه حاصل سکولاریسم در جامعه و دولت انقلابی این کشور و همچنین مقاومت سرسختانه کلیسای این کشور در برابر روند تحولات و البته نوعی توافق میان موافقان و مخالفان حضور دین در این کشور و در پیش گرفتن راه میانه می باشد. در فرانسه بر خلاف انگلستان، بنیاد دین و بنیاد سلطنت حاضر نشدند در برابر سکولاریسم و همچنین دموکراسی خواهی جامعه از

خود انعطاف نشان دهند، در نتیجه، سلطنت از میان رفت و بنیاد دین نیز از بنیاد دولت اخراج گشت!

تأثیری که سکولاریسم بر جوامع مغرب زمین داشته است، با توجه به شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی هر کشوری، به نتایج گوناگونی منجر گشته و تأثیر متفاوتی نیز بر روی دولت در این کشورها خصوصا از لحاظ جدایی از بنیاد دینی گذاشته است و البته سکولاریسم تنها در فرانسه به جدایی و انفکاک کامل بنیاد دین و بنیاد دولت (= لائسیسته) انجامیده است. بنا بر این، نتیجه می گیریم که نمی توان در یک حکم کلی، سکولاریسم را تنها منحصر به کشورهای با اکثریت پروتستان دانست. قطعاً در این کشورها به کشورهای با اکثریت کاتولیک نیز تحول نموده است. همچنان که خود آقای وثیق نیز در کتاب «لائسیسته چیست؟» چنین آورده اند:

«...از سوی دیگر، اقدامات انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) بر علیه روحانیت گرایه در سلب مالکیت از کلیسا را باید نوعی ویژه از «سکولاریسم» دانست.» (۷)

همان گونه که بیشتر نیز در مقاله ای با عنوان «چرا سکولاریسم دولتی و لائسیسته اجتماعی خطرناک است؟» (۸) اشاره نمودیم، اکنون جوامع انگلستان، آمریکا، هلند و... سکولار هستند و نقش بنیاد دینی در این جوامع (و دولت های منتخب شان) به مرور زمان کم گردیده است، متها در فرانسه، "جامعه سکولار شده" تصمیم گرفته است که بنا بر قانون، بنیاد دین و بنیاد دولت کاملا از یکدیگر جدا باشند.

از آنچه که در سرفصل اول گفته شد نتیجه می گیریم که تفاوت سکولاریسم و لائسیسته در این نیست که اولی به کشورهای با اکثریت پروتستان و دومی به کشورهای با اکثریت کاتولیک تعلق دارند، بلکه تفاوت مشخص و ساده سکولاریسم با لائسیسته در این است که سکولاریسم «که از ریشه لاتینی "Saeculum" به معنای «سده» یا «دوران صد ساله» گرفته شده است، «روند تطبیق یافتن با زمانه خود» و یا «روند به زمان خود شدن» معنی می دهد و به تحولات گوناگون و متفاوت دینی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و... در کشورهای مغرب زمین اطلاق گشته است که در زمانهای گوناگون روی داده اند، اما واژه های لائیک، لائسیسته و لائسیسم، از ریشه ای کاملا متفاوت، یعنی از «لایکوس» (laikos) «یونانی» می باشند که خود اشتقاقی از واژه «لائوس» (laos) است. واژه لائیک به «سر بازان عادی» در برابر فرماندهان ارتش اطلاق می گشته است و بعدها با تشکیل «شهر» در یونان، واژه لائیک به «شهروند» اطلاق شد. اکنون لائسیسته به قانون جدایی و انفکاک کامل بنیاد دین و بنیاد دولت گفته می شود که بر سه اصل اساسی «جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت»، «تضمین آزادی عقیده و وجدان در جامعه توسط دولت» و «عدم تبعیض میان شهروندان به لحاظ دینی توسط دولت» استوار می باشد.

سکولاریسم یا به تعبیری دقیقتر «سکولاریسم» که ریشه ای لاتینی دارد، به تحولات مختلف و متفاوت در عرصه های گوناگون جامعه، بنیاد دین و بنیاد دولت برای به روز زینتن گفته می شود، در حالی که «لائسیسته» که ریشه ای کاملا متفاوت و یونانی دارد، یک قانون حقوقی و دولتی برای جدایی کامل بنیاد دین و بنیاد دولت می باشد. البته به دلیل اینکه برخی از نظریه پردازان ایرانی در یک اشتباه فاحش، سکولاریسم (سکولاریسم) و لائسیسته را همسان می دانند، همواره باید بر تفاوتها میان این دو اصرار ورزید، اما تفاوتی که بر آن تأکید می نمایم، باید تفاوتی حقیقی باشد، ما بر اساس مستنداتی که در بالا آمد، تأکید می نمایم که سکولاریسم هرگز به معنای جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت نیست!

۲- عدم وجود دولت نیمه لائیک و ناممکن بودن تشکیل دولت لائیک غیر دموکراتیک:

شیدان وثیق در کتاب «لائسیسته چیست؟» آورده است:

«... گفتیم که فرانسه نزدیک ترین کشور در جهان به تعریف فوق از لائسیسته است. به این معنا که «نمونه» ی فرانسوی لائسیسم در اروپا را می توان «استثنا» تلقی کرد. اما در سایر کشورهای غربی، لائسیسته با اساسا غایب است و یا اگر چیزی به این مضمون وجود دارد، با کیفیت های مختلف و کمابیش کامل، ناقص و یا محدود اجرا می شود (۹)».

«در یک نمازگذاری اجمالی و کلی می توان کشورهای اروپایی به ویژه اعضای اتحادیه ی اروپا را به سه دسته بزرگ و اصلی تقسیم کرد:

۱. کشورهای که در آنجا لائسیسته (به معنای «جدایی دولت و کلیسا») وجود ندارد (چون انگلستان، دانمارک و یونان).

۲. کشورهایی که، به همان معنا، نیمه لائیک محسوب می شوند (چون آلمان، بلژیک، هلند و لوکزامبورگ)

۳. کشورهایی که در آنجا لائسیسته همراه با قراردادهایی میان دولت و کلیسا اجرا می شود (چون اسپانیا، ایتالیا و پرتغال) (۱۰)».

«از یک سو، دموکراسی بدون لائسیسته امکان پذیر است، همچنان که در انگلیس، دانمارک و یونان مشاهده می کنیم و از سوی دیگر، لائسیسته نیز بدون دموکراسی امکان پذیر است، همچنان که در رژیم های توتالیتر یا دیکتاتوری از نوع شوروی سابق، مکزیک یا ترکیه شاهد آن بودیم یا هستیم (۱۱)».

لائسیسته سه اصل اساسی و تکنیک ناپذیر دارد که عبارتند از:

۱- جدایی کامل بنیاد دولت و بنیاد دین از یکدیگر.

۲- تضمین آزادی کامل عقیده و وجدان در حوزه خصوصی _جامعه مدنی_ و آزادی های کامل سیاسی و اجتماعی شهروندان با هر عقیده دینی؛ غیر دینی و ضد دینی توسط دولت.

۳- رفع هر گونه تبعیض از شهروندان توسط دولت بدون در نظر گرفتن عقایدی که دارند.

دولتی که سه اصل بالا را به شکل کامل اجرا نماید، دولت لائیک می باشد، نقض کامل یا جزئی هر یک از این اصول به معنی لائیک نبودن دولت است. لائسیسته به معنای یک دینی بودن دولت نمی باشد، زیرا:

الف: غیر دینی بودن دولت با «جدایی بنیاد دولت و بنیاد دین» یکی نمی باشد، یک دولت غیر دینی می تواند و ممکن است که در امور دینی دخالت نموده و مثلا دست به سرکوب باورهای دینی در جامعه بزند، اما جدایی بنیاد دولت و بنیاد دین که جدایی حوزه عمومی (= دولت و اماکن و بنیاد های دولتی) و حوزه خصوصی (= جامعه مدنی و بنیادها و



تحلیلی روانشناختی بخشی از جامعه ایرانیان (۲)

آنها را به زبانی ساده در اختیار خواننده این قلم، قرار دهم. نقش بسیار مهم رسانه‌ها در ایران و نیز در دنیا، در سرنوشت امروزه شهروندان ایران و دنیا، به سادگی مشهود و به آسانی ملموس است.

خواننده این قلم، خود نیز می‌تواند در تجریبات روزانه خویش مثال‌های فراوانی از اثراتی که حالات روحی و روانی یک فرد بر رفتار و کردار وی دارد را مورد مشاهده و بررسی قرار دهد. لازم به یادآوری است که حالات روحی روانی هر فرد، مسلماً به خود وی منتهی نمی‌گردد و به نوبه خود بر افرادی دیگری که با آن فرد در تماس مستقیم و غیرمستقیم هستند نیز به درجات مختلف اثر می‌گذارد. برای مثال شخصی که دچار بیماری اضطراب است، ترس و وحشت مزمنی که بر روحیه وی حکمفرما است، در امور ساده روزمره‌اش هم تأثیر گذار است. مثلاً فردی به علت ابتلا به بیماری اضطراب و ترس از فضاهای بسته و ازدحام و خفگی، برای رفتن به طبقات دیگر ساختمان، نتواند مانند بقیه مردم از آسانسور استفاده کند و همیشه مجبور باشد از پله‌ها استفاده نماید. مسلماً اگر این بیماری، عارض مادر و با پدری باشد، چه بخواهند و چه نخواهند آن ترس و وحشت بی‌مورد را به فرزندان خویش و بقیه خانواده القا و تلقین و منتقل می‌کند. ظاهر قضیه هم ممکن است قابل قبول به نظر بیاید. اینکه مثلاً پدری و با مادری همیشه به فرزندش بگوید که امکان خراب شدن آسانسور موجود است و خطرناک است و نتایج فاجعه‌بار و جبران‌ناپذیری را به همراه دارد و احیاناً مثال‌های زنده ترساک و وحشت‌انگیز هم از این گونه "فاجعه"ها بیاورد، بدون تردید در روحیه فرزند اثراتی مزمن خواهد گذاشت که می‌تواند در تمام زندگی آن فرزند اثری مهم و منفی داشته باشد و حتی چه بسا که به نسل بعدی هم منتقل شود. اینگونه ترساندن‌ها و ترسیدن‌های مزمن و تکرار شونده، متأسفانه همیشه فقط به همان یک مورد، در این مثال آسانسور، خلاصه نمی‌شود و بعضی افراد ممکن است کلاروئیدی شکننده و ترسو و منفعل پیدا کنند. جامعه از مجموعه افراد، با خصوصیات روحی هر کدام از آنها، تشکیل می‌شود. با یاد داشتن این گونه مثال‌ها در سطح افراد و خانواده‌ها، می‌باید به بررسی جامعه پرداخته شود، و در این صورت تشابهات حیرت‌آوری را در سطح جامعه و رفتارشناسی ملی می‌توان دریافت. افراد خوش سابقه و مشخص جامعه سیاسی که امکانات رسانه‌ای شدن در اختیارشان قرار می‌گیرد، مصداق همان والدینی که در مثال فوق آورده شد را دارند. همان‌طور که آن والدین مسلماً از روی عمد به فرزند خود توصیه شر نمی‌کنند، آن دسته از افراد سیاسی هم که با ترساندن مردم، جامعه را به سکون و انتقال می‌خوانند، قصد سونی ندارند ولی در عمل آن فرزند، خود را در چهار چوب ترس محصور و از امکانات موجود بی‌بهره می‌کند، و آن جامعه و ملت، به دست خود، خویش را در زندان رژیم محبوس و از استقلال و رشد و آزادی، بی‌نصیب می‌کند. توجه داشته باشیم که در جو خفقان و سرکوب رژیم ولایت مطلقه و با امکانات و بودجه هنگفتی که برای مغزسویی در اختیار دارد، آن عده از مخالفان رژیم "رسانه‌ای" می‌شوند که حتی در عین مخالفت ظاهری، نادانسته در جهت منویات قدرت داخلی افکار متوحش خود را می‌گویند و می‌نویسند. رسانه‌های خارجی هم (که اکثراً توسط افرادی که از همین گونه مخالفان رژیم هستند و به خارج از کشور آمده‌اند اداره می‌شوند) منویات قدرتهای خارجی را اشاعه می‌دهند. با یادآوری تاریخ معاصر میهن، آیا در ذهن خواننده شکی مانده است که قدرتهای خارجی واقعا خواستار برقرار و استمرار دردمسالاری در ایران نیستند؟ آیا خواسته قدرتهای داخلی و خارجی هر دو، برپایی و پیشبرد و پویایی دردمسالاری در ایران است و یا پیشبرد فتوی "حفظ نظام از اوجب واجبات است"؟! نظامی که با کمی جرح و تعدیل و با تعویض مهره‌های با مهره‌های دیگر، توسط بی‌کفایت‌ها و بی‌لیاقت‌ها اداره شود تا قدرتهای خارجی و داخلی بتوانند با خسونت گسترده، به تاراج وطن ما ادامه دهند.

به مواردی باینی باز گردیم. انسانها در شرایط ترس و فشار و تنش، واکنشها و رفتارهای متفاوتی از خود بروز می‌دهند. دو مثال واقع را درباره همین آسانسور و از کار افتادن آن می‌آورم. در یک حادثه، شخص مورد نظر بعد از خراب شدن آسانسور و محبوس شدن در آن برای خلاصی از وضعیت حادث، تلاش می‌کند با ابتکار و خلاقیت، راه حل مناسب را پیدا و به عمل درمی‌آورد و ماموران مربوطه را با خبر می‌کند و بعد از ابتکار با آرامش به خواندن کتابی که اتفاقاً همراه داشته است می‌پردازد و بقیه حاضرین را هم به آرامش و چاره‌یابی می‌خواند، تا کمک از راه برسد. در موردی مشابه، شخصی دیگری با باختر روحیه خود و ترس مفرط، حتی راه‌های ساده تماس با بیرون را هم نمی‌تواند در مغز خود حلاجی کند و استعداد ابتکار خود و دیگران را کور می‌کند و از شدت ترس و تنش، سرنوشتش به خطراتی مانند سگته، نزدیک می‌شود و ترس را به تمام کسانی که همراه او محبوس شده‌اند نیز سرایت می‌دهد و توانائی‌های بقیه را هم خدشه‌دار می‌کند.

ترس و فشار و تنش در سیستم اعصاب تغییرات هورمونی ایجاد می‌کند و اگر جنبه مزمن به خود بگیرد، می‌تواند بعضی افراد را به بیماری‌های عصبی و روانی، از جمله افسردگی و اضطراب مبتلا کند. در امریکا، بیماری‌های روانی در ارتشانی که در خشونت و تخریب دست داشته‌اند و از جنگ برگشته‌اند، بسیار شایع است. در بعضی آمارهای ارائه شده در این جمعیت، تعداد تلفات انسانی به علت خودکشی و یا دیگر کشتی از تعداد تلفات سربازان امریکایی جین عملیات جنگی، افزون گشته است. خشونت‌های خانوادگی، کتک زدن‌ها و مجروح و معلول کردنها و کشتن زنان و فرزندان، رنگ خطر عوارض جنبی محتوم اعمال خشونت را بلندتر از پیش به صدا در آورده است. در مورد روانشناسی اجتماعی همین جامعه امریکا اگر بخواهیم مثال دیگری بیاوریم، می‌توانیم از سرخوردگی جامعه امریکایی به علت جنگ ویتنام مختصری بگوئیم. این سرخوردگی در حکومت آقای کارتر و بجران گروگانگیری سفارت امریکا در ایران به اوج خود رسید و از دلایل مهم به ریاست جمهوری رسیدن آقایان ریگان و بوش و هم‌فکران آنها و پر قدرت شدن نومحافظه‌کاران امریکایی در قلمروهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی گردید. تبعات این روانشناسی، به امریکا محدود نشد و می‌بینیم که هم‌زمانی به قدرت رسیدن امثال خانم تاجر و آقای بلر در انگلستان و و افرادی مشابه در سایر کشورها، جو خشونت را در دنیا به این درجه‌ای که امروز شاهد آن هستیم رسانیده

است. در این مختصر، غرض ارائه یک مطلب تخصصی پزشکی نیست. منظور نظرم بررسی وقایع اخیر از منظر دیگر و به زبان غیر تخصصی است تا بلکه کمکی باشد که همه هموطنان با باری همدیگر، برای وطنمان سرنوشت دیگری را رقم بزنیم. همه انسان‌ها و همه جوامعی که آن انسانها را تشکیل می‌دهند، در طول حیات خود فراز و نشیب‌هایی داشته و خواهند داشت. تلاش دارم بعضی نسیب‌ها را در بعضی از افراد جامعه، ریشه‌یابی نمایم تا بعد از تشخیص، درمان بایسته‌ای نمایان و با ارائه گردد. اعضای هر هسته و هر جامعه، این خود هستند که رهبران آن هستند و آن جامعه را مشخص می‌نمایند حتی اگر آنها انتخابی نباشند. حاکمان یک قوم را خود افراد آن قوم هستند که تبیین و تعریف و تعیین می‌کنند، حتی اگر آن حاکمان در نظامی غیر انتخابی به قدرت برسند و در آن اریکه بمانند. صرف اینکه وضعیت ایران و ایرانی در سه دهه گذشته، پیوسته بد و بدتر و باز هم بدتر از پیش گشته است، نشانه این واقعیت است که همه ما مردم در ساختن و پرداختن فرهنگ دردمسالاری و حقوق‌مندی کم‌کاری کرده‌ایم و تشخیص و درمان ناهنجاری‌ها در سطح فرد و هسته‌ها و در سطح جامعه و ملت، بی‌اشکال نبوده است. گرچه نباید با فراقیتی، نقش خود ما مردم را نادیده گرفت، ولی بخشی از جامعه سیاسی ایران، در این دارو و درمان، کم‌نقشی نبوده است و به قول مولوی که گفت:

گفت آن دارو که ایشان کرده‌اند // خود عمارت نیست، ویران کرده‌اند. مناسبت این نوشته و مصاحبه اخیری (۲۳) با همین عنوان، این بود که بعد از رای گیری خرداد ۱۳۹۲، یکی از هموطنان فیلم مصاحبه‌ای را که در تاریخ چهارم آوریل ۲۰۱۲ انجام داده بودم را برایم ارسال نمود. اشاره‌ای هم شد به همین تمثیل در سال ۱۳۸۴ و سپس در خرداد ۱۳۸۸ و در مورد شرکت گروهی از مردم در رای گیری که بعداً منجر به "انتخاب" شدن آقای احمدی‌نژاد و سپس جنبش خودجوش مردمی گردید. در گذشته به روانشناسی فردی و اجتماعی زندانیان پرداخته‌ام و نیز سعی کرده‌ام دوستانی که این شرایط را تحمل کرده‌اند را به نوشتن خاطرات خود از این دیدگاه تشویق بنمایم. بر این باورم که لازم است به روندی که ملتی با سکوت خود می‌پذیرد و با انتقال خود اجازه می‌دهد که زندانیهای سیاسی دوباره به اشکال دیگری در کشور برپا گردند، عمیقاً مطالعه گردد تا دوباره شاهد این فاجعه نباشیم که زندانیان سیاسی امروز، همچون لاجوردی‌ها، زندانیان سیاسی فردا بشوند. در همین باب در مورد هموطنانی که داغ و درفش زندانیهای سیاسی را تحمل کرده‌اند نیز بحث کرده‌ام. شرایطی که زندانیان سیاسی در رژیمی مانند رژیم‌های خودکامه سلطنتی خانواده پهلوی و بعد از آن رژیم ولایت فقیه تحمل کرده‌اند، شاید از شدیدترین شرایط تنش و فشار و ترس باشد. مردم اکثراً از ساواک و واواک تصویری مخوف در ذهن خود مصور می‌کنند. این گونه رژیم‌ها تا وقتی که بر اریکه قدرت سوار هستند، درباره قدرت و امکانات امتیعی خود زیاده‌گویی‌های فراوان می‌کنند تا روحیه مخالفین خود را بیشتر تضعیف نمایند. و با این سابقه، وقتی کسی به چنگال مأمورین امنیتی می‌افتد، از همان ابتدا ترس بر وجودش مستولی می‌گردد. هر چه نظام در ایجاد ترس و وحشت در سطح افراد جامعه و بازجو و زندانیان در سطح فرد زندانی سیاسی، موفق‌تر باشد، عمر رژیم طولانی‌تر می‌شود. ولی بعد از فروپاشی، معمولاً دیده می‌شود که نظامی که بر مردم حاکمیت و ولایت داشته، تا چه حد از درون بوسیده بوده است. انکار و کتمان هر گونه شکنجه را در رژیم سلطنتی خانواده پهلوی، توسط عوامل آن نظام شاهد بوده‌ایم.

با مراجعه به قسمت اول این نوشتار، مشاهده می‌شود که شمارگان مطالب آورده شده در دو سرفصل ذیل، تشابهاتی با همین سرفصلها در مورد زندان و زندانی سیاسی دارند. برای درک ساده‌تر مطلب، تلاش کرده‌ام که حتی کلمات و جمله‌بندی‌ها را هم به گونه‌ای هم‌نوا بیاورم تا خواننده بتواند یکسانی رفتارشناسی بعضی افراد را در شرایط مشابه، راحت‌تر ریشه‌یابی کند و تشخیص دهد. بدون یک تشخیص صحیح، علاج بایسته ناممکن است. تحلیل روانشناختی بعضی از اعضای جامعه مدنی و جامعه سیاسی، برخی از موارد ذیل را حاکی است:

۱. اعمال روش‌های تحقیر؛ ارباب؛ توهین؛ پیدا کردن نقاط ضعف و فشار بر آنها؛ خرد کردن شخصیت ملی.
۲. محدود کردن اخبار و اطلاعات در سطح کشور و انتشار سوء اطلاعات و ضد اطلاعات. در این شرایط تلقین‌پذیری افراد جامعه آسان‌تر می‌گردد.
۳. اطلاعات و اخبار فقط به صورت یک‌جانبه و مغرضانه به مردم داده می‌شود. پروپاگندا و فعالیت رسانه‌ای وسیع جهت مغزسویی، نه تنها در ایران بلکه در سطح جهان.
۴. نظام مکرر مردم را از سرنوشت بدتری که منتظر آنها است می‌ترساند و مردم را به جانی می‌رساند که خود این وظیفه را به عهده می‌گیرد و به خود و سایرین این ترس را القا می‌کنند که هر چند وضع موجودشان فوق‌العاده بد است ولی آینده بسیار بدتر خواهد بود، مگر آنکه به منویات رژیم، گردن نهند.
۵. نظام با روشهای مختلف و متفاوت به جامعه سیاسی و مدنی فشار می‌آورد تا هر چه بیشتر آنها را از انجام عملی در حال یا آینده منصرف کند.

۶. نظام با روشهای مختلف و متفاوت به جامعه سیاسی و مدنی فشار می‌آورد تا سرنوشتی را برای هر یک از اعضای این جوامع مهندسی کند که درس عبرتی برای دیگران باشد.

۷. با منزلت‌زدائی، شان‌زدائی و کرامت‌زدائی و توهین‌های مکرر و همراه با ارباب و آزارهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، کم‌کم به مردم احساس واکوردگی و سرخوردگی دست می‌دهد و شروع به سرزنش خود می‌کنند. کم‌کم به آرمان‌های خود و نظام ارزشی خود مشکوک می‌شوند و به تدریج از سر مواضع خود به عقب‌گام برمی‌دارند و هر زوری را در کشور و یا حتی در خارج از مرزهای کشور می‌پذیرند.

۸. نظام تلاش دارد که به مردم بیاوراند که هر دو از یک جنس هستند ولی قدرت‌مداران و دولتمردان در مقامی رفیع‌تر و والا‌تر قرار گرفته‌اند. این خصوص در مورد قدرت‌مداران و دولتمردانی که در مقام "قدرت خوب" و یا "دیکتاتور صالح" قرار می‌گیرند صدق می‌کند. هر چه مردم بیشتر متقاعد شوند که همه و یا بعضی از قدرتمداران بشرهایی از جنس خود آنها هستند که در مقام رفیع‌تری قرار گرفته‌اند، میزان فرمانبرداری و همکاری ملت با دولت بیشتر می‌شود.

۹. رژیم شرایط را طوری مهندسی می‌کنند که عشق و دوستی‌ها در میان مردم کمتر، و نفرت و دشمنی‌ها زیادتر شود. تشویق به همکاری با جاسوسی کردن بر علیه بقیه مردم، بدون مغزسویی و احساس نفرت از دیگران مهیا

نمی‌گردد.

۱۰. دولت به ملت می‌باوراند که اگر به خواسته‌های وی تسلیم شود، وضعیت او بهتر خواهد شد و یا لاقلاً از ایجاد وضعیت بدتری جلوگیری خواهد کردید. ولی همیشه هر تسلیمی، اجبار به تسلیم‌های بعدی را با ابعادی بیشتر در پی خواهد داشت. نظام سرکوب و خفقان موفق می‌شود که با روشهای مختلف از خود مردم به عنوان ابزاری برای تخریب بیشتر استفاده کند. مثلاً اگر رژیم موفق شده است که ملت را حاضر به انفعال و سکوت در مقابل اعدام‌های روزهای اول بعد از انقلاب ۱۳۵۷ کند، نظام مطمئن می‌شود که ملت در مقابل کشتارهای دهه شصت هم متغلاانه سکوت خواهد کرد تا سرانجام به اوج آن فاجعه ملی در تابستان ۱۳۶۷ برسد.

۱۱. تحمیل دائمی سخت‌گیری‌های شدید و بی‌مورد. ایجاد جو تنش و فشار و ناآرامی‌های مداوم. متهم کردن مردم به اتهامات دروغین ولی سنگین برای ایجاد رضایت تدریجی در آنها برای "انتخاب" بین گزینه‌های بد و بدتری که نظام به جامعه تحمیل می‌کند. نظام اتهام جاسوسی، تهاجم فرهنگی و فحشا و فساد را به اکثر جوانانی که مثلاً چند تار مویان پیدا است و یا لباس آستین کوتاه پوشیده‌اند وارد می‌کند. بدین ترتیب و با توجه به محیط کشور و فشارهای عمل‌های قدرت، مردم خود را مجبور می‌بینند که برای رهایی خود از سرنوشتی بدتر، به سرنوشتی بد تسلیم شوند. مسئله تحمیل حجاب اجباری، که با شعار موهن "با روسری، با نوسری" شروع شد، مثالی از این دست است. گرچه بسیاری از مشخصان این رژیم و یا خانواده‌های آنها و نیز حتی بعضی مراجع بیشتر در تهران و گاهی در آشکار گفته‌اند، حجابی که رژیم به جامعه تحمیل می‌کند، اگر هم منبای دینی داشته باشد (که ندارد!) جنبه سیاسی گرفته است و نه عقیدتی. بسیاری از کسانی که در خیابانها برای این بهانه مورد تعرض قرار می‌گیرند که مثلاً چند تفری در خیابان آنها را دیده‌اند، حجاب پوشیده‌تری دارند تا پوشش و آرایش بعضی کسانی که در تلویزیون جمهوری اسلامی توسط میلیونها نفر دیده می‌شوند. اخیراً آرایش و پوشش بعضی از اعضای خانواده آقای خمینی را هم در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های مردمی دیدیم. علیرغم اینها همه، باز هر وقت که رژیم به بحران‌سازی و تنش آفرینی نیاز پیدا می‌کند، چه بهانه‌ای ساده‌تر از افزایش سخت‌گیری‌ها در باره حجاب برای توهین و تحقیر جامعه و اجبار انتخاب بین چادر و مقنعه (با انتخاب شدن آقایان ناطق‌نوری و یا احمدی‌نژاد و یا جلیلی) و یا روسری و نمایان شدن چند تعداد بیشتر از گیسوان (با انتخاب شدن آقایان خاتمی و یا روحانی) ۱۲. نظام با روشهای گوناگون تلاش دارد که مردم را متقاعد کند که مجبور و ملزم هستند که فقط و فقط مابین دو روش متفاوت و چه بسا اکثراً متضاد، یکی اخلاقی و دیگری ضد اخلاقی، که توسط نظام به افراد ارائه می‌شود، یکی را انتخاب نمایند. به ملت این‌طور تلقین می‌گردد که غیر از گزینه‌هایی که نظام در مقابل مردم قرار می‌دهد، راه دیگری موجود نیست و ملت چاره‌ای به جز انتخاب آنها ندارد. در عین حال، این مطلب هم القای می‌گردد که نیت مردم مهم نیست بلکه این عمل آنها است که مورد نظر است. اینکه مثلاً مردم واقعاً از ته دل به رای خود که در صندوق "انتخابات" می‌اندازد معتقد و باورمند باشد یا نباشد، برای نظام اصلاً مهم نیست. مهم آن است که این کار مطابق میل نظام انجام شود تا رژیم بتواند مشروعیت لازم را به افکار عمومی در ایران و در دنیا نشان دهد.

۱۳. شرایط کشور باعث می‌گردد که بعضی از مردم خود را در این نقطه محبوس می‌بینند که بیش از دو راه برایشان باقی نیست. یا باید تصمیم بگیرند که آیا حاضر هستند تسلیم رژیم شوند و یا حاضر هستند به ادامه شرایط بدتر تن در دهند. و این تصمیم علیرغم آن است که به وضوح می‌بیند هر زمان که تسلیم شده‌اند سرنوشت بهتری پیدا نکرده‌اند. در سه دهه عمر رژیم ولایت فقیه، تصمیم ملی همیشه انتخاب بد برای فرار از بدتر بوده است، ولی متأسفانه همیشه وضعیت ناشی از این ترس، به بدتر از هر دو و باز به بدتر از آنها رسیده است. به لحاظ روانشناختی بعضی از افراد جامعه به این باور می‌رسند که اصلاً مقصر خود آنها هستند که سرنوشتشان تحمیل این سختی‌ها گشته است و این خود آنها هستند که خشونت رژیم را باعث شده‌اند. این فرهنگ ایرانی است... و این دین ایرانی ... و این انقلاب بوده است و ... که باعث استقرار و استمرار این رژیم شده است.

۱۴. بعضی از مردم به نقطه‌ای می‌رسند که عمیقاً و واقفا باور می‌کنند که اصلاً راهی (انقلاب... دین...) را که انتخاب کرده‌اند از ابتدا غلط بوده است.

۱۵. در بعضی از مردم با افزایش فشارها ممکن است قسمتی و یا مجموعه‌ای از حالات روحی روانی ذیل بوجود آید:

- الف. قدرت برسی و ارزیابی و ارزشیابی و تقادی به تدریج و به شکلی غیر ملموس، مخدوش می‌گردد.
- ب. بوجود آمدن شک و تردید در باورها و آرمانها و عقاید
- ج. احساس تهانی و بی‌کسی و بی‌پناهی. حس فراموش شدگی، تنها گذاشته شدگی و رهاشدگی

د. آماده شدن برای پذیرش اطلاعات نادرست از منابع خبری رژیم و شستشوی مغزی

ه. به طور ناخودآگاه اجازه دادن به نظام برای همراه کردن مردم در روند جایگزین کردن سیستم جدید عقیدتی مطابق میل قدرت حاکم (=مرام‌آموزی)

۱۶. مطرح نمودن موضوعات متفاوت و چه بسا بی‌ربط و نامربط برای ساختن جو روانی تنش و ایجاد بحرانی بعد از بحرانی دیگر در کشور.

۱۷. نمایش قدرت رژیم برای یادآوری قدرت و سلطه و کنترل وی بر مردم (مانند حجاب اجباری)، و جر و بجهت‌های اجتماعی و رسانه‌ای بی‌پایان توأم با بی‌خوابی در اثر اضطراب و افسردگی و فشارهای شغلی و معیشتی و خانوادگی، و جدل‌های تکراری و فرسایشی در جامعه، تهدید و تحدید و خشونت در صورت عدم حرف‌شنوی و همکاری و تشویق و ترغیب در صورت باب میل نظام عمل کردن (خاصه‌خرچی و ویژه‌دهی و تشویق به رانت‌خواری).

۱۸. شرایط کشور، بعضی از مردم را مجبور می‌کند که به لحاظ روحی و روانی و در انتقال کامل اسباب دست رژیم شوند و خود را پیوسته ناگزیر از "انتخاب" بین بد و بدتر ببینند. در این حالت روحی و روانی، هیچ گونه خوبی به چشم یک فرد متغعل و "شکسته"، نمی‌تواند بیاید.



تحلیلی روانشناختی بخشی از جامعه ایرانیان (۲)

تصور هر گونه ابتکاری برای خوب و خوبتر شدن وضع موجود و بهتر و بهتر شدن سرنوشتش برای وی غیرممکن می‌نماید. در اضطراب و افسردگی هر بدی را که رژیم جلوش بیاندازد برای اجتناب از بدتر، می‌پذیرد و در این راه اخلاقیات و اصول خود را هم زیر پا می‌گذارد و خود را برای بقیه هم توجیه می‌کند و برای مزوی و تنها نماندن، همه آن دروغهایی را که به خود گفته است تا که راضی شود بر خلاف فطرت و باور خویش عمل کند، به سایرین هم اشاعه می‌دهد و مستخدم بی‌جیره و مواجب نظام می‌شود و با خودسانسوری سعی در سانسور دیگران می‌کند و تلاش می‌کند که سایرین را هم در زندان خودساخته "انتخاب" بین بد و بدتر اسیر کند. بعضی از این دست مردم در این وادی گوی سبقت را از رژیم هم می‌برند و دیده شده است که در تخریب هموطنانی که راه مقاومت و عدم انفعال را پیش گرفته‌اند و بر روی اصول خود ایستاده‌اند، از رژیم سنگدل‌تر بوده‌اند و حتی در ترور شخصیت و فحاشی و نسبت دادن دروغ در باره آنها، داوطلبانه فعالیت کرده‌اند.

۱۹. مردم خود را با دو پر خورد مواجه می‌بینند: "قدرت بد و قدرت خوب". دیده می‌شود که شرایط روحی روانی که مردم به آن می‌رسند، که در جامعه سیاسی بیشتر از جامعه مدنی مشهود است، در بعضی موارد حتی آقای رفسنجانی و آقای خاتمی را "قدرت خوب" و یا "سیاستمدار خوب" می‌بینند و به آنها پناه می‌آورند و باب میل آنها رفتار می‌کنند. در صورت انفعال بیشتر مردم، احتمال دارد در پر همین پاشنه بگردد و به این ترتیب از بعضی این افراد نباید تعجب کرد که چهار سال دیگر در هنگام رای گیری برای مقام ریاست جمهوری، و برای اجتناب از یک بدتری، بروند و مثلاً زیر پرچم آقای احمدی‌نژاد سینه بزنند و بدون احتیاج به محلی مثل آقای مشای، وی را برای دور سوم به مقام ریاست جمهوری برسانند تا گرفتار بدتر از احمدی‌نژاد نگردند!

۲۰. در اثر فشارها، بعضی از اعضای جامعه مدنی و جامعه سیاسی به درجات مختلف واکشهای ذیل را نشان می‌دهند:
a. تظاهر به پذیرفتن سیستم ارزشی و نظام عقیدتی رژیم.
b. انفعال و بی‌تفاوتی و سکوت نسبت به آرمان و آرمان‌مندی و آرمان‌مندان و حتی قبیح و تخریب آنها.
c. تجدید نظر غیر ارادی و ناخودآگاه در ارزشها و باورها.
d. نوشتن نامه‌های عفو و ابراز پشیمانی و اعتراف جلوی دوربین علیه خود و دیگران.

e. درجات مختلفی از تسلیم در بعضی از مردم، به شکل خدمتکاری بدون جیره و مواجب رژیم.
با جستجو و تلاش برای نمایان گشتن ریشه‌ها و علت‌های ناهنجاری‌ها در گونه‌های حاد و شدید و تشخیص آنها، حرکت در جهت گذار به هنجارها آسانتر می‌گردد. راه حل و درمان اصلی، خشونت‌زدانی و بی‌آزر کردن ابزار کار قدرت است. هر کدام از ما و هسته‌هایی که در آنها به نوعی در ارتباط و تعامل هستیم، اگر با امید و اعتماد به نفس به بررسی هر کدام از عوامل شماره شده در فوق و تفکر در آنها بپردازیم، به سادگی به ابتکار و خلق تعداد فراوانی راه حل خواهیم رسید. مگر آنکه به آن درجه از انفعال و خودتخریبی و خودزنی و خودسانسوری رسیده باشیم که حتی فکر کردن به این موضوعات را هم در توان خود و هسته‌ای که می‌توانیم با یکی دو نفر از بستگان و دوستان خود تشکیل دهیم، ندانیم. نکات و پیشگادهای چند برای افراد و هسته‌های علاقمند به سرنوشتی خوب و خوبتر برای ایران و ایرانی:

۱. میزان زورپذیری یک فرد متغیر و مضطرب و افسرده، از یک فرد مقاوم و مبتکر و امیدوار بسیار فراتر است. جامعه‌ای که البته از افراد تشکیل می‌شود، بر همین منوال نمایش می‌یابد.

۲. فشار و تنشی که در روح و جسم یک فرد متغیر و مضطرب و افسرده از یک ناملایمت احساس می‌گردد به مراتب بسیار بیشتر از دردی است که یک فرد مقاوم و مبتکر و امیدوار با دقیقاً همان ناملایمت احساس می‌کند.
۳. سرپیچی از تسلیم و خودداری از تن دادن به پذیرش این تلقین و مغز شویی که: هیچ راه حلی نیست... و قضا و قدر بوده است... ما را بی‌ارای مقابله با قدرت داخلی نیست... قدرتهای خارجی اینگونه می‌خواهند و کار انگلیس و امریکا و اسرائیل است و کاری از دست ما بر نمی‌آید...

۴. سرپیچی از تسلیم و انفعال، و پرهیز از تن دادن به پذیرش این تلقین جرم زندانی بسیار بزرگ و غیرقابل بخشش و تحریف است.

۵. سرپیچی از تسلیم و انفعال و خودداری از تن دادن به پذیرش این تلقین و مغز شویی که مردم بی‌عرضه و ناتوان هستند و سرنوشتی که دارند قابل تغییر نیست. پافشاری بر بی‌عرضه و ناتوان نبودن مردم و تلاش برای اثبات آن به خود و به هر چه بیشتر از افراد جامعه.

۶. سرپیچی از تسلیم و انفعال و اجتناب از تن دادن به پذیرش این تلقین و مغز شویی که عدم پی‌گیری موضوعات مربوط به ملت بهترین راه حل است و این سکوت و بی‌عملی، به نفع خود و دیگران است. زدودن هراس و وحشت از دل خود و دیگران در مقابل تهدیدات و تهدیدات عمده قدرت که خواهان عدم پیگیری و سکوت و انفعال هستند و این حکم که مسائلی که به آنها مربوط نیست را "بگذارند" (به قول آقای خامنه‌ای، در مورد بی‌گیری فسادهای مالی).

۷. سرپیچی از تسلیم و انفعال، و فشار به هر مرجع و هر بخشی از نظام برای احقاق حقوقی که خود این نظام برای افراد، لاقابل بر روی کاغذ در نظر گرفته است.

۸. سرپیچی از تسلیم و انفعال و خودداری از تن دادن به پذیرش این تلقین و مغز شویی که مصلحت نیست که در باره وضعیت ملت و کشور حرفی زده شود. استفاده از توانایی افکار عمومی و تلاش برای اطلاع رسانی و رسانه‌ای کردن وضعیت جامعه. این روزها "اصلاح‌طلبان" با بی‌پروایی، مردم را به سکوت و عدم مطالبه‌گری از حکومت آقای روحانی می‌خوانند، این یکی از ظلم مردم به رهبر در "افتنه ۱۳۸۸" گفت و این یکی داوطلب شد که طناب را بر گردن "سران فتنه" بیندازد!

۹. باور به مردم و باور به خود و اعتماد به نفس دادن به خویش و دیگران به خصوص افرادی از جامعه سیاسی و مدنی که به علت ضعف‌های شخصی، اعتماد به نفس را در سطح فردی و ملی از دست داده‌اند. امید دادن و ایجاد شادی و نشاط کردن در خود و سایرین، به جای منح و سرزنش

کردن خود و دیگران. درمان، و در صورت بی‌اثری معالجه، طرد و مزوی کردن آن دسته از "ابوزیسیون" که در جهت تخریب روحیه مردم و ایجاد انفعال و بی‌خیالی و بی‌مسئولیتی مردم تلاش می‌کنند.
۱۰. مراعات آسیب‌پذیری روحی و روانی اعضای منفعل جامعه سیاسی و مدنی، درک احساسات آنها در خودتخریبی... شرم... شکست... سرزنش... انزوا... سکوت... و تلاش و همکاری در ترمیم آن.

۱۱. سرپیچی از تسلیم و انفعال و تن دادن به پذیرش این تلقین و مغز شویی که رژیم بنا بر حکم جبر و تقدیر بر جان و مال و ناموس ملت واقعاً ولایت مطلقه دارد و سرنوشتی جز این برای مردم متصور نیست. نباید لحظه‌ای از یاد برد که رژیم آن مقام الهی و فوق‌بشری که تبلیغ می‌کند را دارا نیست و اکثر عوامل آن و بیشتر مقامات کشوری و لشکری، پشت نقاب خفقان و سرکوب، چه ضغتها و عقده‌ها و کمبودهایی را که نمی‌پوشاند.

۱۲. سرپیچی از تسلیم و انفعال و اجتناب از تن دادن به پذیرش این تلقین و این تضعیف روحیه و مغز شویی که رژیم، آن گونه که تبلیغ می‌شود، بک ابرقدرت است. عمال سرکوب در حقیقت افرادی بی‌کفایت و از همه کار ناتوان هستند در یک شغلی مستخدم هستند و ماتحت یک گروه افراد بی‌کفایت و از همه کار ناتوان دیگری هستند. در محیط سراسر خشونت رژیم، هر مافوقی به ماتحت خود زور می‌گوید و خشونت می‌ورزد. با یادآوری و تکرار این واقعیت در اذهان، مقابله و شکست دادن این عمده قدرت، با ابتکار در روشهای خشونت‌زدا آن قدرها هم که تبلیغ می‌کنند مشکل و یا لاقابل غیرممکن نیست و با عرفان به این حقیقت، انسان روشهای ابتکار و خلق راه حل برای بهبود وضعیت را به خود گشوده‌تر می‌یابد.

۱۳. سرپیچی و امتناع از اعتماد کردن و نزدیک شدن به عوامل قدرت داخلی چه در داخل و چه در خارج دولت و حیل و تالشهایی که رژیم در این جهت اعمال می‌کند. هر قدر تمذاری و دولت‌مردی در این نظام، حال چه اینکه در داخل دولت و یا اینکه در خارج از آن باشد، و یا حتی اینکه یک "دولتمرد خوب" و یا یک "دیکتاتور صالح" باشد، بر اساس نیازهای متفاوتی که آنها برای حفظ نظام دارند، شغلش این گونه انجام می‌کند به هر طریق که شده، از ملت یک برده مطیع بسازند. یاد دارم که در یکی از مبارزات انتخاباتی، آقای رفسنجانی که به طور مستقیم و یا غیرمستقیم، در همه کستارهای رژیم نقشی داشته است ابراز کرد که (نقل به مضمون): "در اوایل انقلاب به من مقام قضائی را پیشنهاد کردند ولی من به دلیل اینکه دلش را نداشتیم که کسی را به زندان بیاندازم، نپذیرفتم!!!! باید پرسید که چطور می‌شود که بعضی افراد باز در سال ۱۳۹۲ و قبل از رد صلاحیت برای شرکت در "انتخابات" ریاست جمهوری، وی را "انجانی ایران" خواندند و زیر بیرق او به خواندن تریزه عدالت اجتماعی و مردم‌سالاری و جمهوری خواهی و لائیسنه و سکولاریسم و اخلاق‌مندی و... پرداختند! تا این سوال و پرسش‌هایی از این دست، به وضوح و بدون سانسور و خودسانسوری در جامعه مطرح شوند و مورد بحث قرار گیرند، بعید است که بتوانیم تحقق بیش از یک قرن از زوروی مردم‌سالاری را در میهن شاهد باشیم.

۱۴. سرپیچی از تسلیم و انفعال و پرهیز از تن دادن به پذیرش این تلقین و مغز شویی که "مردم در دست رژیم، از جنازه در دست غم‌آل بی‌اختیارتر هستند". افراد منفعل می‌توانند با تسلط شدن بر اعصاب خود، ابتکار عمل را از نظام در عملیات روانی و تضعیف روحیه، به طور کلی و یا لاقابل به میزانی نسبی بگیرند. با تدبیر و ابتکار در روشهای خشونت‌زدا، و با سرپیچی از تمکین در نحوه و روند اداره کشور و ایجاد وقفه و اختلال در آن، افراد و هسته‌ها لاقابل می‌توانند امکان باز شدن روزنه‌هایی را در بهبود سرنوشتشان فراهم نمایند. برخلاف تبلیغ و تلقین، دست عناصر سرکوب و عمده‌های زور و قدرت همیشه در میزان و نحوه اعمال فشار بر مردم باز نیست. با افزایش فعالیتها و با هر چه فراگیرتر شدن جنبش خودجوش و با کمک گرفتن از افکار عمومی داخلی و خارجی، دست رژیم و عوامل سرکوب و خفقان، بسته‌تر هم می‌شود.

۱۵. ابتکار و شکوفا کردن خلاقیت برای استفاده از هر فرصتی برای یادآوری به خود، و در عین حال با توسل به روشهای خشونت‌زدا، یادآوری به غم‌آل رژیم که دلیل واقعی گرفتاری مردم در شرایط بد و بدتر فعلی و سرکوب و خفقان ملت، در واقع این نیست که مردم بنا بر تبلیغ و تلقین رژیم "جمهور کوفسندان" هستند و نه "جمهور شهروندان" و نظام و "ولایت مطلقه فقیه و مقام معظم رهبری" و سایر عمده‌های قدرت، واقعاً نمایندگان خداوند و امام زمان در روی زمین هستند. رژیم در تخریب روحیه یک فعال سیاسی و توهین به او و نقض حقوق و کرامت و منزلت او بیشتر می‌کوشد تا یک فرد منفعل. اگر چه یک فردی که به علت انفعال و ترس، در زندانی خودساخته محبوب شده است هم باید از همه منزلتها و کرامتها و حقوق بشر برخوردار باشد، ولی یک فعال سیاسی به علت مسئولیت‌پذیری و عدم پذیرش خشونت و سرکوب است که در محاصره قرار می‌گیرد و باید این مهم را مرتب به خود و به دیگران و به خصوص به افراد منفعلی که وی را از این گونه فعالیتها بر حذر می‌دارند، یادآوری نماید. باید از هر روش خشونت‌زدانی استفاده شود و به کارگزاران رژیم و مستخدمین نظام یادآور شد که آنها در واقع خود را ناتوان به کسب روزی آبرومند یافته و برای گذران امور معیشتی به ویژه خواری و به این شغل پلید و کثیف تن داده‌اند و این عمده‌های رژیم هستند که کرامت و منزلت و شئون انسانی را در واقع خودشان از خویش گرفته‌اند.

گفته شد که آقای خلخالی وصیت کرده بود که دست خط آقای خمینی را راجع به احکام اعدام‌هایی که او مرتکب شده بود در کفن وی بگذارند که در آن دنیا مدرک مستند نشان بدهد که برای آن همه وحشی‌گری، قنوا و دستور از "مرجع عالی قدر" داشته است. ادعای "مامور و معذور" بودن شکنجه‌گران و مأموران امنیتی و سرکوب، همه به همان مسخره‌گی است ولی همه یک واقعیت را حاکی است، و آن اینکه همه آنها آن تصویری که خود از خویش، و زورمداران از آنها در اذهان ترسیم می‌کنند نیستند. وصیت‌نامه منصوب به آقای لاجوردی هم تفکر انگیز است. آنچه به امثال سعید امامی رفت و آنچه با امثال سعید مرتضوی می‌رود و خواهد رفت، بیش از آنکه موجب خوف و درس عبرتی برای سایر نیروهای سرکوب و خفقان باشد، می‌تواند و باید برای همه مردم، چه در بیرون دیوارهای زندانها و چه در داخل زندانها و در زیر شکنجه و خشونت، مقاومت آفرین و نیروزا باشد. با یادآوری این واقعیت‌ها است که غم انفعال، در سطح افراد و در سطح ملی، جای خود را به شادی زندگی می‌دهد، شادی باور به خود و باور به هموطن خود.

چون تو را غم شادی افزودن گرفت... روضه جانت گل و سوسن گرفت آنچه خوف دیگران، آن امن توست... بط قوی از آب و مرغ خانه بست

با تلقین و القای خوف و غم به خود و دیگران و با شکسته شدن روحیه زندانی است که باز جوی می‌تواند دروغ فوق بشر بودن خود و ولی فقیه را به خود و به دیگران تلقین کند. با ایستادگی و اعتماد به نفس فردی و ملی است که پایه‌های شخصیت متزلزل غم‌آل این رژیم سست‌تر می‌شود و اسلحه در دست سرکوب‌گر، بی‌اثر می‌گردد. انفعال و سکون غم‌ناک است و مخوف. با ابتکار و خلاقیت، ما مردم و هسته‌هایی که در آنها فعال می‌شویم، با جنبش خودجوش و خوداتکینخته، با خشونت‌زدانی، خوف و اضطراب و غم و افسردگی فردی و ملی را با افزودن شادی‌ها، می‌توانیم از خود دور کنیم. در این روزگاری که جهان دستخوش تحولاتی عظیم است، ایران ما را غم انفعال و خوف جنبش در بر گرفته است. امیدوارم که با کمک همدیگر، ضعف‌هایی را که هر انسانی و همه ما انسانها داریم را، از جمله، با یادآوری مطالب این نوشته به خود و دیگران، به توانایی و نیرو متمایل کنیم. براننده ایران و ایرانی، این نیست که با کم‌کاری و انفعال ما بر وطن و هموطن می‌رود.

علی صدارت
بعضی مراجع:

- 1- <http://www.rahesabz.net/story/35811/>
- 2- https://www.aclu.org/files/kyr/kyr_farsi.pdf

شهر وندیار:

- 3- <http://www.youtube.com/user/shahrvandyar>

- 4- آنچه باید از شکنجه سفید، سلول انفرادی و بازجویی دانست (<http://www.youtube.com/watch?v=I5lbE0BQRd8>)

- 5- (ویدیوی آموزشی: "انفرادی را چگونه آسانتر تحمل کنیم؟") (http://www.youtube.com/watch?v=6Q5U-bG_ktY)

- 6- (ویدیوی آموزشی: "انفرادی را چگونه آسانتر تحمل کنیم؟") (http://www.youtube.com/watch?v=6Q5U-bG_ktY)

- 7- <http://shahrvand-yar.com/media/3352>

- 8- ("روشهای مقابله با بازجویی و ترفندهای آن") (<http://www.youtube.com/watch?v=I5lbE0BQRd8>)

- 9- ("روشهای مقابله با بازجویی و ترفندهای آن") (<http://www.youtube.com/watch?v=I5lbE0BQRd8>)

- 10- <http://mohammadjafari.com/dateien/EWIN-Zendan-149s-A4-Internet-220508-eBook.pdf>

- 11- <http://mohammadjafari.com/dateien/Ewin-Jameehshenas%20Zendani-o-Zendanban-A4-160s-220508-eBook.pdf>

- 12- <http://mohammadjafari.com/dateien/27112012/Karpari-MJ-261112-V2025-Chap-.pdf>

- 13- <http://ccrjustice.org/fanagentknocks>

- 14- http://ccrjustice.org/files/CCR_If_An_Agent_Knocks.pdf

- 15- <http://www.shereno.com/5/20/237.html>

تماشای این فیلم‌ها، باید با دید یک روانپزشک توأم باشد، هشدار می‌دهم که از این منظر هم بررسی آنها دل‌ریج است.

- 16- شوه‌های بازجویی و برخورد با متهمین سیاسی در ایران (<http://youtu.be/b8n2c-GZHMq>)

- 17- شوه‌های بازجویی و برخورد با متهمین سیاسی در ایران (<http://youtu.be/T0Rd9dJBG0>)

- 18- شوه‌های بازجویی و برخورد با متهمین سیاسی در ایران (<http://youtu.be/rWrHWGatYFU>)

- 19- شوه‌های بازجویی و برخورد با متهمین سیاسی در ایران (<http://youtu.be/eoiO6fYGRM8>)

- 20- شوه‌های بازجویی و برخورد با متهمین سیاسی در ایران (<http://youtu.be/Pn11HfmBsOk>)

- 21- شوه‌های بازجویی و برخورد با متهمین سیاسی در ایران (<http://youtu.be/ZvypAw34bk4>)

- 22- <http://shahrvand-yar.com/media/2430>

- ۲۳- https://www.youtube.com/watch?feature=player_detailpage&v=Zfdepau90Gc#t=0

تا دو سه ماه آینده؟

در ۱۳ دی به گزارش دیگران به نقل از سایت رسمی سپاه تهران، پناهیان، «روحانی زورپرست» این سخن را در جمع هیات‌های مذهبی شمال غرب تهران اظهار کرده است.

وی گفته وقتی «امام» اجازه داد دستگیر شدگان «منافقین» با حکم قوه قضائیه اعدام شوند، حسینعلی منتظری «توانست اقتدار امام در اجرای دستورات اسلام را درک کند و از امام برید. آقای منتظری فاقد عدالت لازم برای مرجعیت بود ولی هنوز عده‌ای از سران سیاسی مملکت با افتخار خودشان را مقلد آقای منتظری می‌دانند. امام در زمان حیاتشان می‌خواستند با آقای منتظری محکم‌تر برخورد کنند. مرحوم مشکینی و دیگران وساطت کردند و امام به آن‌ها گفت بعدا پشیمان می‌شوید.»

«آنجا که پیامبر «قدرت» اجرای برخی احکام را نداشت «غریب» بود. وقتی پیامبر خدا به علت جهالت مردم نمی‌تواند ۱۲ نفر را که نقشه قتلش را ریختند مجازات کند و حتی آن‌ها را رسوا کند، مصداق غرابت است. پیامبر اسلام به این خاطر توانست آن‌ها را مجازات کند که زمانی از سران بودند و مردم درک مجازات این سران منحرف را نداشتند، قدرت یعنی اگر کسی جرمی انجام داد بدون ترس از افکار عمومی بتوان آن را مجازات کرد»

اشتراک یک ساله: اروپا ۳۵ و خارج از اروپا ۳۸ اورو، اشتراک شش ماهه: اروپا ۱۸ و خارج از اروپا ۲۰ اورو لطفاً کنید و چک نرسزید، وجه اشتراک را نقد یا پست سفارشی یا به حساب بانک وایزر فرمایید

توجه: درج مقالات، الزاماً دیدگاه نشریه انقلاب اسلامی و مجری نیست و تنها عنوان بحث آزاد است و صرفاً با نظر نویسندگان و منابع مندرج بوده، این نشریه در قبال آنها هیچگونه مسئولیت محتوایی و حقوقی را ندارد. توجه: نویسندگان محترمی که مقاله ننویسند و یا بل ستمند مقاله شان در نشریه چاپ شود، توجیه نمائید که چاپ مقالات آنها در صورتی خواهد بود که با قبل از انتشار نشریه، در رسانه دیگری صورت الکترونیک و غیر آن نشر یافته باشد یا با سکر

شماره ۱۴۵ ۲۳ دی تا ۶ بهمن ۱۳۹۲ S.16 Nr.845 13 - 26 Jan.2014

دموکراسی و روش استقرارش؟

از هدف و راه و روشی نیست که جانبداران جمهوری شهروندان از دوران شاه بدین سو، بطور بی کبر، به انسانها خاطر نشان کرده‌اند و خود نیز کوشیده‌اند از راه عمل به این راهکار، الگو و بدیل بگردند. می‌بینید که راهکار پیشنهادی که شما موضوع پرسش اول خود کرده‌اید، دروغ شده راهکاری است که دست کم ۶۰ سال از عمر بدون وقفه آن می‌گذرد. پاسخ به پرسش شما را به روش دیگری نیز می‌شد داد. اما جز این روش، هیچ روش دیگری نقد بمعنای صحیح کردن غلط و حق گرداندن ناحق، نمی‌شود. پیشنهاد من به شما این است که در پرسش‌های دیگر خود تناقضها را بچونید و رفع کنید. در نوبتی دیگر، به آنها پاسخ خواهیم داد و شما می‌توانید کار خود را با کار من مقایسه کنید. آن روز که روش شناخت و نیز روش نقد ملکه شما شد، می‌توانید مطمئن باشید دانش پژوه می‌شوید و همواره در راست راه رشد به پیش می‌روید.

اما راهکارهای پیشنهادی جانبداران جمهوری شهروندان به هفت راهکار بالا خلاصه نمی‌شوند. در بر می‌گیرند: تشریح حقوق انسان بعلاوه حقوق شهروندی بعلاوه قواعد خشونت زدائی بعلاوه شناختن و شناساندن ویژگیهای قدرت بعلاوه شناختن و شناساندن ستون پایه‌های استبداد فراگیر بعلاوه شناختن و شناساندن دموکراسی شورائی و نیز ارکان دموکراسی بعلاوه رهبری در دموکراسی بعلاوه عدالت اجتماعی و بعلاوه تبیین رشد و روشهای عقل قدرتمدار و عقل مستقل و آزاد و بعلاوه شناختن و شناساندن انواع موازنه‌ها و تبیین موازنه عدمی بمناب اصل راهنمای عقل مستقل و آزاد بعلاوه بیان استقلال و آزادی بمناب اندیشه راهنما و بعلاوه ویژگیهای فرهنگ و نیز اخلاق استقلال و آزادی بعلاوه ... و بعلاوه درسهای تجربه نسلی که دوران حیاتش پر حادثه ترین دورانیهای حیات جامعه جهانی تا امروز بوده است.

و فراموش نکنید این راه کارها در انقلابی تجربه شدند که گل را بر گلوله پیروز کردند. هر گاه بعد از انقلاب، عقلمای قدرتمدار در پی تصرف دولت نمی‌شدند و همان راه کارها در بنای دولت حقوقمدار و جامعه باز و تحول پذیر بکار می‌رفت، ایران امروز سرزمین جمهوری شهروندان بود و الگو و بدیل رشد برای جهانیان.

بحث کلیدی پیرامون لائیسیتیه و سکولاریسم (بخش اول)

اماکن غیر دولتی) پیش شرط آن است، بدین معناست که بنیاد دولت و بنیاد دین اجازه ندارند که در امور یکدیگر مداخله نمایند. ب: لائیسیتیه علاوه بر «جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت»، دارای دو اصل پایه ای دیگر یعنی «تضمین آزادی وجدان شهروندان توسط دولت» و همچنین «عدم تبعیض میان شهروندان با وجود باورهای گوناگون شان توسط دولت» نیز هست، بنابراین یک دولت غیر دینی می‌تواند لائیک نیز باشد اما غیر دینی بودن دولت لزوماً به معنای لائیک بودن آن نمی‌باشد. دولت شوروی سابق را می‌توان دولت غیر دینی نامید اما به دلیل نقض نمودن هر سه اصل لائیسیتیه، هرگز نمی‌توان آن را لائیک یا نیمه لائیک نامید. دولتهای چین، با سرکوب مذهب در جامعه، هر سه اصل پایه ای لائیسیتیه یعنی اصول «جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت»، «تضمین آزادی عقیده و وجدان در جامعه توسط دولت» و «عدم تبعیض میان شهروندان توسط دولت» به دلیل نوع عقاید شان را نقض می‌نمایند. بنابراین، هرگز نمی‌توان چنین دولت‌هایی را لائیک یا نیمه لائیک نامید.

از سوی دیگر، دولتهای مانند اسپانیا، ایتالیا و پرتغال را نیز نمی‌توان لائیک دانست. به مواردی از روابط بنیاد دولت و بنیاد ادیان در این سه کشور اشاره می‌نمایم:

اسپانیا: در اسپانیا اگر چه بنا بر پاراگراف سوم بند ۱۶ قانون اساسی، «هیچ دینی خصلت دولتی ندارد»، اما در همان جا آمده است که مدیران دولتی، عقاید مذهبی جامعه را در نظر خواهند گرفت و به همکاری با کلیسای کاتولیک و دیگر ادیان ادامه خواهند داد. بنا بر قانون ۱۹۸۰، دولت و کلیسا توافقنامه‌هایی برای بهره مندی کلیسای کاتولیک از امتیازاتی مانند دریافت یارانه سالانه دولتی امضاء می‌نمایند. با تصویب قانونی توسط حکومت سابق اسپانیا، شهروندان از سال ۱۹۸۸ می‌توانند، تعیین نمایند که نیم درصد از مالیاتشان به کلیسا اختصاص یابد. دولت، توافق نامه‌هایی را با دو جامعه پروتستان و یهودیان برای اختصاص دادن برخی امتیازات مالی به این دو جامعه امضاء نموده است. وزارت دادگستری اسپانیا در سال ۱۹۸۹، اسلام را به عنوان «دین کاملاً مستقر شده» به رسمیت شناخت و در پی آن، جامعه مسلمانان اسپانیا و دولت، توافقنامه همکاری امضاء می‌نمایند (۱۲). آقای آرنار نخست وزیر دست راستی اسپانیا در سال ۲۰۰۳ قانونی را گذراند که بر اساس آن، تدریس مسیحیت در مدارس دولتی اجباری گردید (۱۳). این قانون پس از دو سال یعنی در دسامبر ۲۰۰۵ تغییر کرد و لایحه «اختیاری شدن و بسط تدریس دین در مدارس دولتی به کلیه ادیان» به تصویب رسید (۱۴).

ایتالیا: در سال ۱۹۸۴، توافق نامه ای میان دولت و واتیکان امضا شد که اگر چه بنا بر آن، مذهب رسمی در ایتالیا لغو گردید و همچنین به برخی از همکاری ها میان دولت و واتیکان پایان داده شد اما همان توافق نامه تأکید نمود که دو طرف در جهت ترفیح انسان و مصالح کشور همکاری خواهند داشت و همچنین تأکید شد که اصول مذهب کاتولیک، جزئی از میراث تاریخی مردم ایتالیا محسوب می‌گردد (۱۵) که در حقیقت نوعی رسمیت بخشیدن مجدد به مذهب کاتولیک بود. در سال ۲۰۱۱ دادگاه عالی ایتالیا رای داد که وجود صلیب به روی دیوار مدارس و دیوار دادگاه‌ها خلاف قانون نیست. هر چند که دادگاه حقوق بشر اتحادیه اروپا بر خلاف این امر رای داد (۱۶).

پرتغال: اگر چه قانون اساسی ۱۹۷۴ این کشور، اصول جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت و همچنین آزادی وجدان در جامعه مدنی را پذیرفته است اما همین قانون، برخی مفاد توافق نامه ۱۹۴۰ میان دولت و واتیکان را استثناء قرار داده است، از جمله اینکه دولت برای کلیسای کاتولیک امتیازات خاصی را نسبت به سایر کلیساها؛ و طبعاً بنیاد دیگر مذاهب؛ در نظر می‌گیرد. در مدارس دولتی این کشور بر خلاف قانون اساسی، آموزش‌های دینی و اخلاق کاتولیک تدریس می‌گردد. دولت، ازدواج مذهبی را به رسمیت می‌شناسد و همچنین برخی از روحانیون، کارمند دولت محسوب می‌گردند (۱۷).

بنابراین، اگر چه در کشورهای اسپانیا، ایتالیا و پرتغال، اصل دوم لائیسیتیه یعنی تضمین آزادی وجدان توسط دولت اجرا می‌گردد اما چه در زمان انتشار کتاب آقای وثیق (سال ۲۰۰۵ میلادی) و چه در حال حاضر، اصل اول که افتکاک کامل بنیاد دولت و بنیاد دین می‌باشد و همچنین اصل سوم لائیسیتیه، مبنی بر «عدم تبعیض دولت میان شهروندان به لحاظ دینی» اجرا نمی‌گردد (به این دلیل که دولت عقایدی مانند شیطان پرستی شهروندان را به «رسمیت» نمی‌شناسد و یا به انجمن‌های آنها یارانه نمی‌پردازد و...)، بنا بر این، هرگز نمی‌توان این دولت‌ها را لائیک دانست. می‌توان چنین توضیح داد که در این کشورها، بنیاد دولت و بنیاد دین تا حد زیادی از یکدیگر جدا گشته‌اند. دولت نیمه لائیک نیز بی‌معنا است، دولت یا لائیک بوده و از بنیاد دین کاملاً جداست یا با شدت و ضعف‌هایی با بنیاد دین در ارتباط می‌باشد. یک دولت نمی‌تواند همزمان هم لائیک بوده و هم با بنیاد دین در ارتباط باشد، لائیک بودن یک دولت با ارتباط داشتن آن با بنیاد دین کاملاً در تضاد است.

با اینکه لائیسیتیه با دموکراسی تفاوت دارد، اما پیش شرط لائیک بودن یک دولت، به دلیل این که لائیسیتیه از سه اصل پایه ای و تفکیک ناپذیری که پیشتر ذکر گردید تشکیل شده است، دموکراسی بودن دولت می‌باشد. امکان ندارد که یک دولت غیر دموکراتیک بتواند همزمان هم از بنیاد ادیان جدا بوده و هیچ دخالتی در آنها ننماید، هم آزادی‌های کامل سیاسی - اجتماعی شهروندان با هر عقیده مذهبی، غیر مذهبی و ضد مذهبی (از جمله بی‌خدایی و شیطان پرستی) را تضمین نماید و هم میان شهروندان به دلیل عقاید گوناگونی که دارند، تبعیض قائل نگردد. از دیگر سوی، با اینکه دموکراسی بدون لائیسیتیه امکان پذیر می‌باشد (البته با محدودیت‌هایی)، اما لائیسیتیه به نوعی مکمل دموکراسی است، زیرا با بلا موضوع نمودن نقش مذهب و اعتقادات شخصی در دولت، زمینه مشارکت شهروندانی که عقایدشان در جامعه جزء اقلیت محسوب می‌گردد (همچون بی‌خدایان و شیطان پرستان) را نیز در مدیریت کشور فراهم می‌آورد.

اگر چه در حال حاضر لائیسیتیه تنها در زادگاهش یعنی فرانسه اجرا می‌گردد، اما این پدیده حقوقی - دولتی تنها مخصوص به فرانسه نمی‌باشد. هرگز نمی‌توان ادعا نمود که جوامعی غیر از فرانسه حق یا امکان تشکیل دادن دولت، فارغ از اعتقادات مذهبی را ندارند. شاید بتوان این گونه توضیح داد که هنوز جامعه بشری به این اعتماد به نفس و خود آگاهی نرسیده است که رابطه دولت که یک قرارداد اجتماعی و پدیده ای بشری می‌باشد را با باورهای اعتقادی متفاوت مذهبی خود به صورت کامل قطع نماید. در آینده، احتمال تشکیل دولت لائیک در سایر کشورها نیز خواهد بود. لائیسیتیه باید در عرصه جهانی تبلیغ و به جوامع گوناگون شناسانده شود. هم اکنون حتی در ایران که همواره بنیاد دین و بنیاد دولت در پیوند بوده‌اند و البته در این پیش از سه دهه اخیر، دولت دینی مستبد، فاجعه آفریده است، نسل جدیدی از جمهوری خواهان که معتقد به تشکیل دولت لائیک نیز می‌باشند، مشغول به فعالیت هستند.

نتیجه آنچه که در سرفصل دوم گفته شد این است که اگر چه بنیاد دولت و بنیاد دین در کشورهایی مانند اسپانیا، ایتالیا و پرتغال تا حد زیادی از یکدیگر جدا گردیده‌اند، اما تاکنون تنها دولتی که کاملاً خود را از بنیاد دین جدا نموده و همزمان اصول «آزادی وجدان» و «عدم تبعیض» را نیز اجرا نموده است، دولت فرانسه است و در حال حاضر، دولت لائیک دیگری در جهان وجود ندارد. همچنین، لازمه لائیک بودن یک دولت، دموکراسی بودن آن بوده و ناممکن است که یک دولت غیر دموکراتیک بتواند هر سه اصل لائیسیتیه را همزمان اجرا نماید.

پی‌نوشته‌ها:

- ۱- شیدان وثیق، کتاب «لائیسیتیه چیست؟»، صفحه‌های ۱۸ و ۱۹
- 2- Davis, Richard W. "The House of Lords, the Whigs and Catholic Emancipation 1806-1829," Parliamentary History, March 1999, Vol. 18 Issue 1, pp 23-43.
- 3- http://www.gla.ac.uk/schools/socialpolitical/research/economic/socialhistory/historymedicine/scottishwayofbirthanddeath/marriage/

- 4- http://www.iamthewitness.com/books/Cecil.Roth/A.History.of.the.Jews.in.England/P.11.Emanicipation,1815-58.htm
- 5- http://www.parliament.uk/about/living-heritage/transformingsociety/livinglearning/school/overview/1870educationact/
- 6-Palmer, Alan; Veronica (1992). The Chronology of British History. London: Century Ltd. pp. 293-294.
- ۷. شیدان وثیق، کتاب «لائیسیتیه چیست؟»، صفحه ۱۹۴.
- 8- http://news.gooya.com/politics/archives/2012/05/141096.php
- ۹. شیدان وثیق، کتاب «لائیسیتیه چیست؟»، صفحه ۱۱۷.
- ۱۰. همان، صفحه ۱۱۸.
- ۱۱. همان، صفحه ۲۱.
- ۱۲. همان، صفحه ۱۲۲.
- http://www.nytimes.com/2003/12/21/world/new-law-13-requires-roman-catholicism-classes-in-spain-s-schools.html
- 14- http://lesalonbeige.blogs.com/my_weblog/2006/12/lenseignement_c.html
- 15- http://www.persee.fr/web/revues/home/prescript/article/afdi_0066-3085_1984_num_30_1_2600
- 16- http://www.europe-et-laicite.org/spip.php?article248
- 17- http://www.europe-et-laicite.org/Portugal.html

تا دو سه ماه آینده؟

❖ در ۱۱ دی ۹۲، به گزارش هرا، مهدی موسوی و فاطمه اختصاری دو شاعر پست مدرن از ۲۴ روز پیش در بازداشت بسر می‌برند. این دو شاعر پست مدرن که در اوایل آذر ماه قصد سفر به خارج از ایران را داشتند با مشکل ممنوع الخروجی خود روبرو شدند و از همین روز در تاریخ ۱۶ آذر ماه به دادسرای اوین مراجعه کرده و سپس بازداشت شدند.

❖ در ۱۴ دی ۹۲، به گزارش هرا، حسین ساکنی آرامسری (استفان) شهروند نوکیش مسیحی به اتهام تبلیغ مسیحیت به ۱ سال حبس تعزیری محکوم شد.

❖ در ۱۵ دی ۹۲، به گزارش خبرگزاری هرا، سه تن از زندانیان اعتصابی قزل حصار که در شصت و سومین روز اعتصاب غذا به سر می‌برند، به دلیل ضعف جسمانی، بیهوش شدند. جمشید دهقان، کمال ملایی و حامد احمدی، سه تن از زندانیان اهل سنت که از دو ماه پیش تاکنون در اعتصاب غذا به سر می‌برند، عصر روز گذشته بیهوش شده و به بهداری زندان منتقل شدند. این زندانیان پس از حدود ۴ ساعت هشباری خود را به دست آوردند و بلافاصله از ادامه تزیق سرم به آنها، ممانعت به عمل آوردند و به بند منتقلان کردند. جمشید دهقان بیهوش شده و به بهداری برده شد و از وضعیت سلامت وی اطلاعی در دست نیست.

❖ در ۱۵ دی ۹۲، حشمت الله طبرزدی، روزنامه نگار و دبیر جبهه دمکراتیک ایران برای تحمل باقی زندان خود از سوی دادستانی احضار شد. وی که از ۲ دی ماه سال گذشته در مرخصی بسر برده است در این مدت دست به اقداماتی همچون تلاش برای لغو حکم اعدام، آزادی زندانیان سیاسی و اتحاد نیروهای سکولار و دمکراسی خواه زده بود.

او سابقه چندین بازداشت و بیش از ۱۰ سال زندان را در پرونده خود دارد در ظهر روز ۷ دی ماه ۱۳۸۸ بازداشت و به ۹ سال زندان محکوم شده است.

❖ در ۱۵ دی ۹۲، اعضای هیات منصفه دادگاه مطبوعات استان تهران مدیران مسئول روزنامه بهار و هفته نامه شهروند امروز را مجرم شناختند. به گزارش خبرنگار مهر صبح امروز جلسه رسیدگی به اتهامات مدیران مسئول روزنامه بهار و هفته نامه شهروند امروز در شعبه ۷۶ دادگاه کیفری استان تهران و به ریاست قاضی مدیر خراسانی برگزار شد.

❖ مدیر مسئول هفته نامه شهروند امروز نیز به اتهام توهین و نشر اکاذیب مجرم شناخته شد و اعضای هیات منصفه، وی را مستحق تخفیف ندانستند.

* وقتی پیامبر (ص) قدرت ندارد و خمینی دارد که بدون اعتناء به افکار عمومی دستور اعدام چند هزارتن را می‌دهد:

❖ علیرضا پناهیان، روحانی زورمدار، عضو قرارگاه «عمار» اعلام کرد اعدام هزاران نفر در سال ۱۳۶۷ «دستور اسلام» بود که با «اجازه» آیت الله روح‌الله خمینی و حکم فقه قضایه به اجرا گذاشته شد.